

۱۲۹ اکتبر

روز جهانی کورش بزرگ

سر آغاز انسان دوستی و بنیانگذار

احترام به حقوق برابر انسانها بر

همه ایرانیان فرخنده باد.



ایران شهر

شماره نخست، اکتبر ۲۰۱۲

IRANSHAHR Magazine

Is published by Ketab Corp.

بنیانگذار و مدیر مسئول: بیژن خلیلی

زیر نظر شورای نویسندگان

مشاورین بازرگانی: شیدخت حکیم زاده،

مهتاب خواجه خلیلی، پروین وجدانی

ناشر: شرکت کتاب

KETAB Corporation

1419 Westwood Blvd,

Los Angeles, CA 90024. USA

818.908.0808

800.908.0808

Fax: 818.908.1457

www.iranshahrweekly.com

keta1@ketab.com

© Copyright 2012

- مطالب منتشر شده در ایران شهر نشانگر عقیده و آرای نویسندگان آن است و الزامی و نظر ایران شهر محسوب نمی شود.
- مسئولیت صحت محتوای آگهی های منتشر شده در این ماهنامه با صاحبان آگهی است و ایران شهر در این خصوص مسئولیتی ندارد.
- استفاده از مقالات، طرح ها و ایده های منعکس شده در این مجله فقط با اجازه کتبی امکان پذیر است.
- ایران شهر در حکم و ویرایش مطالب وارده مختار است.
- مطالب و تصاویری که برای ما می فرستید مسترد نمی شود.

در این شماره

- ۴ سر مقاله / بیژن خلیلی: ایرج گرگین از چند منظر
- ۵ یادداشت ویژه / مهدی آقازمانی: احساس سوختن به ...
- ۶ پرونده / روز شمار زندگی ایرج گرگین
- ۸ پرونده / ماندانا زندیان: دوست داشت نسل های بعد او را ...
- ۱۴ پرونده / افشین گرگین: میراث ایرج گرگین، ایرج گرگین است
- ۱۸ پرونده / فریدون فرح اندوز: کجایی ای صدای یگانه
- ۲۰ پرونده / کامبیز محمودی: ایرج همواره می آموخت و می آموزاند
- ۲۲ پرونده / صدرالدین الهی: عاشق امید بود و دل بسته آزادی
- ۲۴ پرونده / هما سرشار: در پاسداشت یک آموزگار نجیب
- ۲۶ پرونده / هما محمودی: چشمانش افق های آینده را رصد می کرد
- ۲۷ پرونده / اسماعیل میرفخرایی: گرگین روشنفکری متفکر بود
- ۲۸ پرونده / اعظم گرگین: در سوگ همسرم ایرج گرگین
- ۳۰ پرونده / سپیده جدیری: خلایق، بدون رنگ و لعاب
- ۳۲ پرونده / قباد شیوا: تماشا به سردبیری گرگین آغاز تحول بود
- ۳۴ پرونده / پریسا ساعد: و بدین سان است که کسی می میرد و ...
- ۳۶ پرونده / امیر مصدق کاتوزیان: تحریریه آقای گرگین و ...
- ۳۸ پرونده / ناصر تقوایی: نقش گرگین در ساخت سریال ...
- ۴۲ پرونده / شهرنوش پارس پور: ایرج گرگین، امید و آزادی
- ۴۴ روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران
- ۴۶ اقتصاد / امین اکبریان: سقوط ریال و زمزمه فروپاشی اقتصادی
- ۴۸ یک سبد حکایت / محمود افهمی: تاریخچه نان بربری
- ۵۰ نقد و نظر / مجید محمدی: زندگی کردن مرگ در انفرادی
- ۵۲ سفر در آمریکا / مهدی آقازمانی: ایالت لویزیانا
- ۵۴ گزارش / اسماعیل خوبی: نگرشی در کار کورش بزرگ
- ۵۷ شعر و ادب / ماندانا زندیان - منوچهر کوهن
- ۵۸ در قلمرو فرهنگ / محسن میر شاعی: بازی هندوان در ...
- ۶۲ داستان طنز / حسین لی: اندر آداب دلبری و ...
- ۶۶ تاریخ معاصر به روایت تمبر / پرویز کاردان

ما باور داریم آگاهی مقدمه آزادی است

برای حمایت از ما، ایران شهر را مشترک شوید



نگاره روی جلد
اثر نقاش شهیر
حسام ابریشمی
است که به دلیل
علاقه اش به ایرج گرگین
برای کتاب او
طراحی کرده است



ایرج گرگین؛ نگاهی از چند منظر

بیژن خلیلی

ایرج گرگین از لحاظ صوری به کسوت کارمند ایران سیما در آمد هر چند در عمل احساس من در همه حال این بود که او رییس شبکه دوم رادیو و تلویزیون ملی ایران است و احترام و جایگاه او محفوظ.

بارها در ساعات پیش از شروع برنامه برای آماده کردن خبر در کنار او بودم و پس از پایان برنامه قدم زنان در محوطه بیرونی کانال ۱۸ در باب گسترش برنامه‌ها و نظم و نسق آنها گفتگو می‌کردیم. هرچند دولت حضور من در ایران سیما مستعجل بود ولی شناخت این وجه گرگین آن هم به این نزدیکی که حکایت از آزادی و عدم تعصب او در جمع آوری و انعکاس خبر، برای من به خصوص امروز که به آن روزها نگاه می‌کنم بسیار ارزنده بوده است.

با رفتن ایرج گرگین به پراگ و آغاز به کار با بخش فارسی رادیو اروپای آزاد رابطه ما قطع نشد، او هر بار به لوس آنجلس که می‌آمد به شرکت کتاب سری می‌زد و به‌ویژه برای برنامه رادیو، نوار کاست و سی دی موسیقی انتخاب می‌کرد و می‌خرد و من او را در کسوت خریدار محصولات فرهنگی و هنری بسیار صاحب نظر یافتیم. زمانی که بهروز صور اسرافیل^۱ با زندگی از او در صفحات ایران‌شهر انتقاد کرد وجه متعالی او را که آزادی را برای همه می‌خواست تجربه کردم، به او پیشنهاد کردم که پاسخ بدهد ولی او با بزرگواری رد کرد.

بازنشستگی از رادیو آزاد و فراغت بیشتر ایشان، به او پیشنهاد انتشار کتاب‌های گویا با صدای او را کردم، مهمترین بخش قرارداد نامحدود بودن آن بود در انتخاب و اجرای هر آن چه که بتوانیم از شعرای کلاسیک و معاصر انتخاب کنیم و با کمک استودیوی افشین گرگین اجرا و منتشر کنیم. تا آن زمان که هستیم و قرار بود که با اشعار نادرپور که او شیفته آن‌ها بود شروع کنیم که متأسفانه با وخامت حال او در همان خانه اول متوقف شدیم.

زمانی که دکتر ماندانا زندیان سی دی کتاب امید و آزادی را برای انتشار بدستم می‌داد گفت که او شفاها و چندین بار اصرار کرده است که شرکت کتاب و بیژن خلیلی این کتاب را منتشر کنند که معنای آن این بود و هست که چه در زمان حیات و چه در نبودن او هم چنان باید ناشر او و دست آوردهایش باشیم.

چنان که می‌بینید و تصدیق می‌کنید شاید هیچ کس در این همه وجوهی که من برشمردم با گرگین در تعامل نبوده است ولی باید اذعان کنم که ایرج گرگین از آن پدیده‌های تاریخ معاصر ایران است که نه فقط یک ویژه‌نامه بلکه ویژه‌نامه‌های بسیاری باید که در رثای او منتشر شوند تا ابعاد شخصیت، منش و کارهای او و هر آن چه که به دنیای او مربوط می‌شود را برای ما واکاوی کنند.

زمانی که کتاب امید و آزادی منتشر شد در نامه‌ای خطاب به خانم اعظم گرگین نوشتم: «کتاب‌ها را ۵ شنبه دریافت کردیم و جای آقای گرگین خالی و با بغض و اشک نخستین کارتن کتاب را باز کردم» اکنون نیز با بغض و اشک این ویژه‌نامه را راهی چاپخانه می‌کنم و بر لبم واژه افسوس که او نیست که ببیند.

پانویس:

- ۱) کیخسرو بهروزی فعال فرهنگی و مدیر کلبه کتاب
- ۲) یحیی دولت‌آبادی، آزادی‌خواه دوران مشروطه و مولف کتاب «حیات یحیی»
- ۳) رویا یزدانی متخصص طب سوزنی و دختر شادروان دکتر ابوالحسن دهقان، استاد تاریخ دانشگاه پهلوی
- ۴) دکتر محمد جعفر محبوب نویسنده و پژوهشگر معاصر - درگذشت ۱۹۹۴
- ۵) دکتر پروین شهلاپور - استاد دانشگاه یوسی‌ال‌ای - مقیم لوس آنجلس
- ۶) دکتر غلامرضا بنایی متخصص دیابت در آمریکا و موسس نشریه دیابت در ایران مقیم لوس‌آنجلس
- ۷) پرویز قریب افشار برنامه‌ساز تلویزیونی و مدیر تلویزیون سیما آشنا - مقیم لوس آنجلس
- ۸) بهروز صوراسرافیل - روزنامه‌نگار از دبیران ایران‌شهر در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰، در حال حاضر همکار با صدای آمریکا - مقیم واشینگتن دی سی.

من شاید تنها کسی باشم که ایرج گرگین را در بسیاری کسوت‌ها شناخته و با او کار کرده‌ام و به همین جهت بالا‌جبار و با عرض پوزش از لفظ «من» در این نوشتار بسیار استفاده شده است.

در سالهای دور، من که از نسل رادیو هستم، او را که شناختم از تمجید کنندگان و تحسین کنندگانش شدم، آن زمان‌ها یک رادیو داشتیم و نه بیشتر و بهترین‌ها آن‌جا جمع بودند و هر کدام را به فراخوری دوست می‌داشتی. زمانی که رادیو و تلویزیون یکی شدند او از زمره کسانی بود که با داشتن چهره جذاب محبوبیت بیشتری پیدا کرد و در دل من نیز جای بیشتری را باز کرد و تحسین و تمجید از او به مراتب بیشتر.

به آمریکا که آمدم من به جز شنودگی رادیو امید، مشتری تبلیغاتی او شدم و او مشتری یلوپیچ و ۰۸ ما، از آگهی‌هایش در یلوپیچ بوی سادگی و تواضع با هدف اطلاع‌رسانی نه بزرگنمایی را می‌شود فهمید، در این کسوت او را به غایت پای بند به اصول و حقوق بازرگانی شناختم.

کمی جلوتر با آمد و شد او به کتابفروشی، او را در کسوت یک کتابخوان که دقیق و منظم می‌خواند، یافتیم.

پایه ریزی روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران در شرکت کتاب و ایران‌شهر در میانه دهه ۸۰ در سایه تشویق‌ها و راهنمایی‌های او برای انجام این کار بود که بعدها با گشاده‌دستی کیخسرو بهروزی^۱ دوست نازنین از قوه به فعل درآمد.

در کسوت همکاری، نخستین کار مشترک ما - رادیو امید و شرکت کتاب - بزرگداشت خانم فروغ شهاب دختر چهره تاریخ معاصر «یحیی دولت‌آبادی»^۲ بود، شرکت کتاب، کتاب سه هزار و یک شب او را منتشر کرده بود. بزرگداشت را در یکی از سالن‌های یوسی‌ال‌ای برگزار کردیم و از دوستانی که با ما همراهی کردند، خانم رویا یزدانی^۳ بود که این روزها هم چنان در لوس آنجلس هستند و دیگری خانم ناهید شببانی که سال‌هاست از او بی‌خبرم، در ماهها و سال‌های بعد به این نوع همکاری‌ها ادامه دادیم و برجسته‌ترین آنها همانا برگزاری بزرگداشت شصتمین سالگرد زادروز نادر نادرپور در دانشگاه یوسی‌ال‌ای بود که من پیکره لوح یادبودی را که دوستاناران نادرپور تهیه کرده بودند در کتاب دو جلدی مجموعه اشعار نادرپور چاپ کرده‌ام، انشای آن لوح به خامه ایرج گرگین بود و به خط زیبای علی صدر.

زمانی که او مجله امید را منتشر کرد من که تا دیروز مفتون صدای او به عنوان شنونده و چهره او به عنوان بیننده بودم اینک مسحور او در سلک خواننده شده بودم.

در اوائل دهه نود او بازوی اجرایی موسسه‌ای شد که به همت شادروان دکتر محمد جعفر محبوب^۴، دکتر پروین شهلاپور^۵ و دکتر غلامرضا بنایی^۶ برای انتشار کتاب‌های صوتی آثار کلاسیک و مدرن پایه‌گذاری شد، نخستین محصول این موسسه گزیده حکایت‌های گلستان سعدی بود با صدای دلنشین ایرج گرگین و بدون اغراق باید بگویم بیش از صدبار من و همسر من آن را شنیده‌ایم و هر بار از بار قبل لذت بیشتر برده‌ایم و در این جا آدمی دریافت می‌کند که دلیل مسحور شدن ما به صدای او فقط طنین صدای خوب او نبود، بلکه ادای به غایت صحیح و به کار بردن زیر و بم‌های لازم زبان فارسی است که او را در انجام این کار از دیگران جدا می‌کرد و به او یک ویژگی استثنایی می‌بخشید.

پرویز قریب افشار^۷ در سال ۱۹۹۵ برنامه صبحگاهی خود را به فرزند جدید الولاده‌ای واگذار کرد با عنوان ایران سیما که من مدیر عامل آن بودم و در نتیجه



احساس سوختن به تماشا نمی شود

دکتر مهدی آقامانی



آتش بگیر تا که بدانی چه می کشم
احساس سوختن به تماشا نمی شود

سخن گفتن از موضوع فرهنگ و ادب چنان شیرین است که برخی حاضرند هر چه دارند بدهند تا برچسب فرهنگی بودن نام آنها را زینت دهد. گویی اگر شاعر باشی، نویسنده و یا اهل دل و قلم، اعتباری می آفریند که هیچ شغل و حرفه‌ای را یاری چنین آفرینشی نیست. شاید به همین روست که هر از چندی شاهی، رهبری، وزیری و یا وکیلی را می بینیم که شاعر می شود و هر از گاهی شاهدیم که بازرگان و یا دولت‌مردی دست به قلم می برد تا به بهانه خاطره نویسی هم که شده کتابی از خود به یادگار بگذارد.

اما به راستی که احساس سوختن به تماشا نمی شود. آنچه کسی مانند ایرج گرگین را ایرج گرگین می کند، آنچه یک فرد را به شخصیتی فرهنگی مبدل می سازد و گوهر انسان را از درونش

برون می آورد، رازی غریب نیست. آنها که می اندیشند می توانند گرگین عصر خود باشند کار ساده‌ای پیش رو دارند کفایت آتش بگیرند تا از خاکستر خود ققنوسی بیافرینند که درد فرهنگ یک ملت را با جان و دل احساس کرده باشد.

آری! راه روشن‌تر از این نمی شود. اگر چه مرد راه هم به این سادگی‌ها پیدا نمی شود. دل در گرو فرهنگ و ادب گذاشتن و چشم شستن از خیلی از مواهب زندگی که بی تردید در امروز دنیا با موضوعات اقتصادی پیوند دارد کار ساده‌ای نیست. مردانگی می خواهد به جای آنکه به فکر تکه نانی برای سفرهات باشی به

اندیشه قطعه شعری برای میهنت باشی. نه شعری از سر شکم سیری... که مردم خوب می فهمند تفاوت میان جنس اصل و بدل را...

در این شماره به مناسبت انتشار کتاب «امید و آزادی» تنها اثر مکتوب شادروان ایرج گرگین به سراغ دوستان و یاران او رفتیم تا شرح حال آن دلسوخته را از کسانی بپرسیم که برای دانستن احساس سوختن، خود آتش را تجربه کرده‌اند و فارغ از روزمره‌ها به عشق و باور خویش پایدار مانده‌اند. کسانی که کلامشان در رثای مردی که به آزادی امید داشت کم از قصیده‌هایی فاخر در بازشناسی تاریخ فرهنگ ایران در دوران سخت هجرت نیست.

فرم تقاضای اشتراک

تاریخ:.....

جدول هزینه اشتراک مجله ایران شهر

اروپا	کانادا	داخل آمریکا	
\$ 150	\$ 120	\$ 60	۱۲ شماره
----	----	-----	-----

NAME: _____
 LAST NAME: _____
 ADDRESS: _____
 SUITE#: _____
 CITY: _____
 STATE: _____
 ZIP CODE: _____
 TEL: _____

شما می توانید با انتخاب گزینه مورد نظرتان در جدول اشتراک وجه آنرا از طریق چک به حساب KETAB CORP پرداخت نمایید و یا با تماس با ما از طریق کارت های اعتباری خود وجه مورد نظر را انتقال دهید.
 لازم به ذکر است شرایط ارسال و زمان دریافت مجلات تابع شرایط پست ایالات متحده خواهد بود.

اینجانب ضمن مطالعه اطلاعات فوق، متقاضی اشتراک مجله جدول ایران شهر از شماره برای مدت ۱۲ شماره می باشم.

امضا

برای اشتراک، فرم فوق را تکمیل نموده و به همراه چک به آدرس مجله ارسال فرمایید و یا با دفتر مجله تماس بگیرید



سال شمار زندگی ایرج گرگین



- مدیریت داخلی هفته‌نامه‌ی نوپای کیهان فرهنگی به سرپرستی دکتر امین ریاحی، در نیمه‌ی دوم این سال، به گرگین واگذار می‌شود، انتشار این نشریه، به مدت یک سال، تا خرداد ۱۳۳۵ ادامه می‌یابد.

۱۳۳۷ خورشیدی، ۱۹۵۷ میلادی

- دریافت لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران.
- پیوستن به رادیو ایران به عنوان نویسنده، گزارشگر، تهیه‌کننده و گوینده‌ی خبر.

۱۳۳۹ خورشیدی، ۱۹۵۹ میلادی

- ارائه‌ی طرح تأسیس یک رادیوی فرهنگی به آقای نصرت‌الله معینیان، سرپرست اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات رادیو و معاون نخست‌وزیر .

۱۳۴۰ خورشیدی، ۱۹۶۱ میلادی

- تأسیس رادیو تهران - برنامه‌ی دوم، نخستین رادیوی فرهنگی تاریخ رسانه‌های ایران، به سرپرستی ایرج گرگین.

۱۳۴۱ خورشیدی، ۱۹۶۲ میلادی

- تهیه و اجرای برنامه‌ی «صدای شاعر»، در رادیو تهران - برنامه‌ی دوم، برای پرداختن به جریان شعر پیشروی ایران.

۱۳۴۲ خورشیدی، ۱۹۶۳ میلادی

- پذیرفتن مسئولیت روابط عمومی شرکت فیلیپس، هم‌زمان با کار در رادیو.
- سفر به ژاپن برای تحصیل در رشته‌ی تلویزیون در یک دوره‌ی فشرده‌ی چندماهه؛ بازگشت به ایران در آخر همین سال .

- ایرج گرگین بعدها در بازه‌های زمانی کوتاه دیگر، در شهرهای لندن، پاریس، بروکسل و پراگ دوره‌های آموزشی متعددی پیرامون رادیو و تلویزیون گذراند.

۱۳۴۳ خورشیدی، ۱۹۶۴ میلادی

- ازدواج با زاله کاظمی (دوبلور و گوینده)
- انجام تنها مصاحبه‌ی شفاهی موجود با فروغ فرخزاد در برنامه‌ی «صدای شاعر».

- همکاری با سازمان برنامه و بودجه برای یک سال، در کنار کار در رادیو.

۱۳۴۴ خورشیدی، ۱۹۶۶ میلادی

- تولد تنها فرزند، افشین، در تهران.

۱۳۱۲ خورشیدی، ۱۹۳۵ میلادی

- تولد در ۲۵ بهمن، شهر اصفهان، بیمارستان مرسلین.

۱۳۱۹ خورشیدی، ۱۹۴۰ میلادی

- آغاز تحصیلات ابتدایی در بندرعباس.

ایرج گرگین، سال اول دبستان را در بندرعباس گذراند؛ سال دوم و سوم در تهران، سال چهارم و پنجم در کرمان و سال ششم در بندرعباس به مدرسه رفت و تحصیلات ابتدایی‌اش را در این شهر به انجام رسانید. کلاس هفتم به مدرسه‌ی رازی آبادان رفت؛ آشنایی و دوستی او با رضا بدیعی -فیلم‌ساز- در این دبیرستان آغاز شد. کلاس هشتم را در شیراز و کلاس نهم را در لار گذراند؛ و سال‌های دهم و یازدهم در مدرسه‌ی حیات، در شیراز، درس خواند.

۱۳۲۹ خورشیدی، ۱۹۵۰ میلادی

- ورود به گستره‌ی سیاست و نزدیک شدن به افکار حزب توده؛ هم‌زمان با دوران مبارزه برای ملی شدن نفت. ایرج گرگین هرگز عضو رسمی حزب توده، یا هیچ حزب یا ارگان سیاسی دیگر نشد، ولی خود را در آن دوران «سمپاتیژان حزب توده» می‌شناخت و در جلسات و فعالیت‌های سازمان جوانان حزب توده شرکت و سخنرانی می‌کرد.

۱۳۳۰ خورشیدی، ۱۹۵۱ میلادی

- انتشار روزنامه‌ی «دانش آموز»؛ همکاری با روزنامه‌ی «جوانان دمکرات» .
این نشریات هر دو در تهران منتشر می‌شدند و به ذهنیت چپ تعلق داشتند.

۱۳۳۱ خورشیدی، ۱۹۵۲ میلادی

- پایان تحصیلات دبیرستان در رشته‌ی ادبی، در مدرسه‌ی دکتر قریب، تهران.

۱۳۳۲ خورشیدی، ۱۹۵۳ میلادی

پایان فعالیت‌های سیاسی پس از ۲۸ مرداد.

۱۳۳۳ خورشیدی، ۱۹۵۴ میلادی

- آغاز تحصیل در رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، و آغاز هم‌زمان کار تئاتر در دانشگاه .

۱۳۳۴ خورشیدی، ۱۹۵۵ میلادی

- آغاز کار حرفه‌ای مطبوعاتی در جایگاه گزارشگر هنری و عضو هیأت تحریریه‌ی روزنامه‌ی کیهان، به مدیریت دکتر مصطفی مصباح‌زاده.



۱۳۴۵ خورشیدی، ۱۹۶۶ میلادی

- پیوستن به تلویزیون ملی ایران؛ ایرج گرگین نخستین گوینده‌ی خبر در این رسانه بود.
- آغاز ریاست روابط عمومی و انتشارات شرکت ارج، هم‌زمان با کار در تلویزیون ملی ایران.
- جدایی از ژاله کاظمی.

۱۳۴۶ خورشیدی، ۱۹۶۷ میلادی

- آغاز مدیریت روابط عمومی انتشارات تلویزیون.
- آغاز همراهی در زمینه‌های گوناگون با برگزاری جشن هنر شیراز؛ این همکاری در سراسر یازده دوره‌ی جشن هنر ادامه یافت. ایرج گرگین یکی از گویندگان اصلی برنامه‌های جشن هنر بود.

۱۳۴۹ خورشیدی، ۱۹۷۱ میلادی

- آغاز مدیریت خبر در تلویزیون و انتشار مجله‌ی هفتگی تماشا در تلویزیون ملی ایران.

۱۳۵۰ خورشیدی، ۱۹۷۱ میلادی

- آغاز مدیریت تولید تلویزیون ملی ایران.
- تنظیم متن فارسی «نمایش نور و صدا»، نوشته‌ی آندره کاستلو، برای اجرا در تخت جمشید.

۱۳۵۱ خورشیدی، ۱۹۷۲ میلادی

- سفر به آمریکا برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی مدیریت ارتباطات در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، یو.اس.سی.

۱۳۵۳ خورشیدی، ۱۹۷۴ میلادی

- دریافت مدرک فوق لیسانس در مدیریت ارتباطات از دانشگاه یو.اس.سی؛ بازگشت به ایران، و آغاز مدیریت شبکه‌ی دوم سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران.

۱۳۵۶ خورشیدی، ۱۹۷۷ میلادی

- آغاز ساخت چند فیلم مستند پیرامون هنر ایران در موزه‌های جهان، در مجموعه‌ای با عنوان «حضور ایران». ساخت این مجموعه به دلیل رویدادهای سیاسی سال ۱۳۵۷ ناتمام ماند.

۱۳۵۷ خورشیدی، ۱۹۷۸ میلادی

- استعفا از مدیریت شبکه‌ی دوم تلویزیون در ماه مهر، و ادامه‌ی فعالیت رسانه‌ای در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران.

- انتشار نامه‌ای سرگشاده در باره‌ی اهمیت پوشش کامل اخبار اعتراض‌ها و مبارزات در تلویزیون، و ارائه‌ی ایده‌ی اداره‌ی تلویزیون ملی ایران توسط شورایی از نمایندگان مخالفان حکومت وقت-دانشگاهیان، انجمن حقوق دانان، اقلیت مجلس و روحانیون.

۱۳۵۸ خورشیدی، ۱۹۷۹ میلادی

- اخراج از سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی.
- ترجمه، تنظیم و ضبط نمایش‌نامه‌ی شنیداری «شازده کوچولو»، نوشته‌ی آنتوان دو سن اگزوپری به کارگردانی بیژن مفید. این اثر تا سال‌ها بعد اجازه‌ی انتشار نیافت.

۱۳۵۹ خورشیدی، ۱۹۸۰ میلادی

- مهاجرت به لس‌آنجلس آمریکا.

۱۳۶۱ خورشیدی، ۱۹۸۲ میلادی

- بنیان‌گذار رادیو امید-نخستین رادیوی مستقل ایرانی، در برون‌مرز، در شهر لس‌آنجلس.

۱۳۶۲ خورشیدی، ۱۹۸۳ میلادی

- پیوستن رادیو امید به رادیو ایران با سرپرستی نورالدین ثابت‌ایمانی و آغاز کار رادیو امید ایران با مدیریت ایرج گرگین و نورالدین ثابت‌ایمانی، در لس‌آنجلس.

۱۳۶۶ خورشیدی، ۱۹۸۷ میلادی

- ازدواج با اعظم کوثری.
- آغاز انتشار مجله‌ی امید، در لس‌آنجلس.

۱۳۷۰ خورشیدی، ۱۹۹۱ میلادی

- پایان کار رادیو امید، به دلیل مشکلات مالی.

راه‌اندازی مجله‌ی روزانه‌ی خبری در کانال تلویزیونی بین‌المللی KSCI در آمریکا. ایرج گرگین به مدت پنج سال، نویسنده، تهیه‌کننده و گوینده‌ی این برنامه بود.

۱۳۷۲ خورشیدی، ۱۹۹۳ میلادی

- آغاز همکاری با پرویز قریب‌افشار در تلویزیون سیمای آشنا، در لس‌آنجلس.

۱۳۷۴ خورشیدی، ۱۹۹۵ میلادی

- راه‌اندازی سامانه‌ی اینترنتی «امید» و تلاش برای ارائه‌ی برخی واحدهای آموزشی دانشگاه یو.سی.ال.ای به دو زبان فارسی و انگلیسی بر این فضا. این سامانه در دوران دو ساله‌ی فعالیت خود، اخبار سیاسی و فرهنگی روز را نیز در اختیار بازدیدکنندگان قرار می‌داد.

۱۳۷۵ خورشیدی، ۱۹۹۷ میلادی

- نوشتن سناریو و کارگردانی مستند «ایرانیکا» در باره‌ی دانشنامه‌ی ایرانیکا.

۱۳۷۷ خورشیدی، ۱۹۹۸ میلادی

- شرکت در راه‌اندازی بخش فارسی رادیو اروپای آزاد/ رادیو آزادی در پراگ و پذیرفتن سرپرستی این رادیو.

۱۳۸۰ خورشیدی، ۲۰۰۲ میلادی

- انتشار نمایش شنیداری شازده کوچولو توسط نشر مهور در تهران.

۱۳۸۱ خورشیدی، ۲۰۰۲ میلادی

- تغییر رادیو آزادی به رادیو فردا، و آغاز کار ایرج گرگین در سمت سردبیر این رادیو.

۱۳۸۵ خورشیدی، ۲۰۰۶ میلادی

- ارائه‌ی طرح اولیه‌ی تأسیس یک رادیوی فرهنگی فارسی زبان به مؤسسه‌ی هلندی Press Now، و انتخاب نام «زمانه» برای این رادیو. رادیو زمانه در ۱۳ مرداد سال ۱۳۸۵ کار خود را آغاز کرد.

۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ خورشیدی، ۲۰۰۷ میلادی

- آغاز گفتوگوی هفت قسمتی با فصلنامه‌ی ره‌آورد لس‌آنجلس پیرامون رادیو و تلویزیون در ایران.

- کناره‌گیری از رادیو فردا و ادامه‌ی کار به عنوان تحلیل‌گر خبر در رادیو اروپای آزاد.

۱۳۸۷ خورشیدی، ۲۰۰۹ میلادی

- بازنشستگی از رادیو اروپای آزاد، مهاجرت به ایالت ویرجینیای آمریکا و آغاز کار بر کتاب «امید و آزادی».

- آغاز حضور پیوسته در برنامه‌های گوناگون رادیو فردا در جایگاه تحلیل‌گر سیاسی و کوشنده‌ی فرهنگی.

۱۳۸۸ خورشیدی، ۲۰۱۰ میلادی

- سخنرانی و گرداندگی میزگرد پرسش و پاسخ در همایش «حقوق بشر در ایران»، در «مرکز روشن برای مطالعات ایرانی» در دانشگاه مریلند آمریکا.

۱۳۹۰ خورشیدی، ۲۰۱۲ میلادی

- درگذشت در ساعت هفت صبح جمعه، ۲۳ دی، در بیمارستان فرفکس Inova Fairfax Hospital ویرجینیا در آمریکای شمالی بر اثر سرطان روده‌ی بزرگ.

- پیکر ایرج گرگین در آرامگاه فارست‌لان Forest Lawn در لس‌آنجلس به خاک سپرده شد.



دکتر ماندانا زندیان، شاعر، روزنامه‌نگار و ویراستار کتاب امید و آزادی:

دوست داشت نسل‌های بعد او را این‌گونه بشناسند

چشمانش غرق اشک بود وقتی پس از شش سال برای نخستین بار کتاب امید و آزادی را در دست گرفت. گویی بیش از هر وقت دیگری دلش برای استادش تنگ شده بود. خودش بعدها گفت بیش از هر زمان دیگری در این کمتر از یک سالی که ایرج گرگین ما را وداع گفته است در همان لحظه که برای بار اول کتاب را در دست گرفتم، نبودن استاد را احساس کردم.

دکتر ماندانا زندیان، بی‌شک مصداق بارز این مثل قدیمی است که «هم طیب جانی و هم مرهم روان»، او که به حرفه شریف پزشکی اشتغال دارد، در دو دهه اخیر هرگز از فضای رسانه و ادبیات دور نمانده است. سال‌ها تلاش و ممارست او در مجله ره آورد یکی از بهترین گنجینه‌های روزنامه‌نگاری معاصر ایرانی را در کنار بزرگان و نام‌آشنایان دیگر پدید آورده است و حاصل تلاقی ذوق و احساس او به انتشار چندین مجموعه فاخر و تاثیرگذار شعر منجر شده است.

دکتر زندیان وظیفه خطیر ویراست تنها اثر مکتوب ایرج گرگین را به عهده داشت و الحق و الانصاف که در وفای عهد به این مرد جاوید یاد، چنان مصرانه و فروتنانه کوشید که «امید و آزادی»، از او به یادگار بماند. وی را که به ندرت تن به مصاحبه می‌دهد، به پاس همت والايش به گفتگو فرا خواندیم که در ذیل بخش‌هایی از آن منعکس شده است.



دکتر ماندانا زندیان در نخستین عکسی که با کتاب امید و آزادی از او گرفته شده است

مطالب نوشته شده‌ی چندانی در خصوص گستره فعالیت‌های رسانه‌ای ایشان، یا نگاهشان به رسانه‌ها موجود نیست. اشتیاقی در من بود که بتوانم نگاه ایشان را به رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری ثبت کنم و در ضمن کار، از ایشان بیاموزم.

دو روز پس از این جلسه، در کافه رستورانی در خیابان وست وود قرار ملاقاتی با آقای گرگین داشتیم تا در خصوص مراحل اجرای این طرح (نوشتن خاطرات ایشان برای ره‌آورد) صحبت کنیم. راستش، آقای گرگین باور نمی‌کردند که من تا چه اندازه در این باره جدی هستم و با صحبت‌هایی مانند اینکه نمی‌توانند به فارسی تایپ کنند و یا حجم مطالب بسیار زیاد است و یا اینکه با توجه به مشغله کاری‌شان فرصت کمی دارند و... می‌خواستند به نوعی گفت‌وگویمان را پایان دهند. ولی در برابر هر مشکل که ایشان مطرح می‌کردند، من طرحی داشتم؛ حتی پیشنهاد کردم که صدایشان را به صورت تلفنی ضبط کنیم و من نوشته‌ها را آماده کنم و جهت ویرایش برایشان بفرستم.

در نهایت گفتند که همیشه وقتی خود را جای خواننده یک کتاب می‌گذارند، تمایل دارند بدانند پس از خواندن آن کتاب چه دستاوردی از وقتی که صرف مطالعه شده، به دست آمده است. و طبیعتاً این انتظار را دارند که خواننده خاطراتشان پاسخ خوبی برای این پرسش داشته باشد، و گفتند که فکر می‌کنند خاطراتشان چندان به کار خواننده نخواهد آمد. ولی اگر می‌دانستند ذهنیت جامعه در خاطرات ایشان و یا در تاریخچه یا هر موضوع در رابطه با رسانه چه مطالبی را جستجو می‌کند و سودمند می‌داند، شاید راحت‌تر می‌توانستند این طرح را آغاز کنند.

وقتی روبروی ماندانا زندیان می‌نشینی تا برایت از کتاب «امید و آزادی» و نزدیک به شش سال همکاری مستمر با شادروان ایرج گرگین در پیدایش این اثر سخن بگوید، احساس می‌کنی روح او در جسم این روزنامه‌نگار توانا و شاعر خوش قریحه از نو دمیده شده است. اصلی که به آدمی این ایمان را می‌دهد که اگرچه به تعبیر زندیان از لحاظ فیزیکی استاد گرگین ما را تنها گذاشته است، اما می‌توان امید داشت که کسانی چون او راه اساتید این حرفه را جاویدان می‌کنند.

ماندانا زندیان سرآغاز فعالیتش را با ایرج گرگین به مجله ره‌آورد نسبت داده و می‌گوید:

«اشتیاق خانم شعله شمس شهباز به انتشار سلسله خاطراتی از نام‌آوران ایرانی، در فصلنامه ره‌آورد، به آشنایی من با آقای گرگین انجامید. خانم شمس اعتقاد داشت خاطرات ایرج گرگین می‌تواند برای دست‌درکاران و علاقمندان به امور رسانه‌ای آموزنده باشد. به همین دلیل در جلسه معرفی کتاب‌های گویای آقای دکتر کریمی حکاک در حدود شش سال قبل، که نخستین دیدار من و آقای گرگین دست داد، خانم شمس در این باره با آقای گرگین صحبت کرد، و ایشان هم به صورت ضمنی پذیرفتند و مسئولیت پی‌گیری کار هم به من سپرده شد.

از سوی دیگر آقای گرگین روزنامه‌نگار محبوب و مورد احترام من بود و من بسیار دوست داشتم از ایشان یک اثر مکتوب و مستند در دست باشد. چرا که فعالیت‌شان بیشتر در حوزه رادیو و تلویزیون بود و با اینکه در گذشته برای دوره‌ای در مقام سردبیر مجله تماشا در ایران و مجله امید در لس‌آنجلس فعالیت کرده بودند، ولی به شکلی محسوس می‌شد دید که





آخرین روزهای ماه آگوست ۲۰۱۲ - اولین نسخه کتاب بر سنگ مرمرین مزار ایرج گرگین. ماندانا زندیان به عهد خود وفا کرده است.

منظم کرده و باز برای ایرج گرگین ارسال می‌نمود و سرانجام: «یک روز صبح که از خواب برخاستم دیدم نام ارجمندشان بر صفحه ایمیل‌های من است. جواب داده بود و نوشته بود سوالات را خوانده است و از اینکه مردم جامعه با این همه گرفتاری‌ها و درگیری‌های روزانه که با آن دست به گریبان هستند تا این اندازه به مسئله رسانه توجه نشان داده‌اند شگفت زده‌است. با این حال این سوالات به او کمک می‌کند تا طرحی را که در ذهن داشته، آغاز کند. و سرانجام توانستیم برای شماره پاییز فصلنامه نخستین گفتگو را با هم داشته باشیم.»

ماندانا زندیان با اشاره دقیق به دغدغه‌های ایرج گرگین در خصوص خاطره‌نویسی متذکر می‌شود:

«نوشته‌های آقای گرگین در نهایت به گونه‌ای شکل گرفت که از تعریف متعارف خاطره نویسی فاصله دارد. یعنی بیشتر به رسانه باز می‌گردند و در بستر این مضمون است که مباحث دیگر، از دوران تالیس تا گسترش رادیو تلویزیون، جریان می‌گیرند و البته در این میان به خاطرات حرفه‌ای خودشان هم پرداخته‌اند. به این ترتیب، موضوع اصلی، کار حرفه‌ای نویسنده بود و طبیعتاً در این ضمن نام شخصیت‌های بسیاری هم مطرح می‌شد که آقای گرگین معتقد بودند می‌توان از این مسیر بهره گرفت و برخی برداشتها یا افکار شکل گرفته‌ی عمومی در مورد برخی افراد را روشن کرد؛ به عنوان مثال در خصوص شخص شهبانو فرح که آقای گرگین اعتقاد داشت نقش بسیار سازنده و تعیین کننده‌ای در بسیاری تلاش‌های فرهنگی از جمله جشن هنر داشتند و در بسیاری از مواقع پشتیبان کوشندگان هنری و رسانه‌ای بودند و با توجه به اینکه از نزدیک با ایشان کار کرده بود، اعتقاد داشت در مورد ایشان تا اندازه زیادی بی‌انصافی شده است و پس

بدین ترتیب نخستین دیدار ما بدون برنامه مشخصی برای ادامه کار به پایان رسید و فکر می‌کنم آقای گرگین بی‌هیچ انتظار پی‌گیری بیشتر کار از سوی من به پراگ بازگشتند. ولی من از همان زمان سرسپرده‌ی یافتن راه‌هایی برای رفع موانعی که برشمرده بودند، شدم. از جمله فکر کردم اگر بزرگترین مسئله، آگاه شدن از خواست‌ها، پرسش‌ها و موارد بیشتر مورد توجه جامعه است، شاید بتوانم با کمک ایمیل، شبکه‌های انگاری و دوستانی که در داخل ایران دارم، فراخوانی در سطح گسترده ارسال کنم و نظرات و پرسش‌های مردم را در خصوص این موضوع جمع‌آوری نمایم. متن این فراخوان چنین بود: اگر رادیو تلویزیون بخواهد/تواند، تاریخچه تاسیس خود را از زبان یک راوی که خود دانای کل قصه است بدون سانسور، برای شما تعریف کند و اگر شما بتوانید بخشی از این قصه باشید و در هرکجای قصه هرچه می‌خواهید از راوی بپرسید، بیشتر به چه پرسش‌هایی فکر خواهید کرد؟

در کمتر از دو هفته بیش از سیصد ایمیل با میانگین هر ایمیل ۵ پرسش متفاوت جمع‌آوری شد. از بندر بوشهر تا اندونزی هرکجا یک ایرانی بود و از طریق دوستان و یا سایت گویا نیوز این فراخوان را دیده بود، با ارسال پرسشی با این طرح همراه شده بود.

پرسش‌ها را مرتب و تنظیم کرده، در یک فایل گذاشتم و برای آقای گرگین ایمیل کردم و برایشان نوشتم آقای گرگین عزیز اگر مشکل شما دریافت این ذهنیت بود، من تا اندازه‌ای توانستم این مسئله را حل کنم.» دکتر زندیان با اشاره‌ای شوخ طبعانه به عدم پاسخگویی آقای گرگین یادآوری می‌کند که ظرف دو ماه و نیم بعد از آن نیز تقریباً هر دو هفته یکبار سوالاتی که را به تازگی می‌رسید و البته به اندازه سری اول نبود را



اولین ملاقات. تصویر کسانی که در شش سال بعد تلاش مداوم ایشان به خلق کتاب امید و آزادی منجر می‌شود.

ادامه از صفحه قبل

را در شماره هفتم متوقف و انرژی‌مان را روی کتاب متمرکز کنیم. از این زمان یعنی انتشار بخش هفتم گفتگوی ایشان در ره آورد تا پیدایش کتاب نزدیک دو سال فاصله است. دوسالی که با بهبود حال جسمی ایشان و مهاجرتشان به ویرجینیا همراه بود. در این زمان ما به اندازه‌ای درباره پی‌رنگ این کتاب صحبت کردیم، که من گاهی یاد مصاحبه‌ای از گارسیا مارکز می‌افتادم که از او پرسیده بودند در جایی گفته‌ای برای نگارش صد سال تنهایی، دوازده سال قصه آن را به صورت کامل در ذهن خود داشتیم و بارها و بارها آن را در ذهن خود بالا و پایین کردم تا سرانجام آن را به رشته تحریر در آوردم! هرگز فکر نکردی که این داستان که پس از دوازده سال نوشته شده‌است قدیمی است و به امروز تعلق ندارد؟ مارکز پاسخ می‌دهد بر عکس با خود اندیشیدم اگر موضوعی توانسته است برای این مدت طولانی در ذهن من بماند و هرگز بی ارزش نشود و کنار نرود پس حتما باید نوشته شود.

در نهایت روزی در استارباکس خیابان برینگتون در همین لس‌آنجلس کار کتاب را به صورت متعارف شروع کردیم. آن روز ایشان تعدادی از دست نوشته‌های قدیمی خود را که بخشی از گفتارهای رادیویی کتاب را شکل داده است با خود آورده بودند تا من هم آنها را بخوانم و بعد تصمیم بگیریم چگونه می‌توان آنها را در کتاب گنجانید. همان موقع به من گفتند که متأسفانه با تشخیص سرطان روده بزرگ قرار است پس از بازگشت به واشنگتن درمان سختی را آغاز کنند.

حالی که در آن دقایق بر من رفت، هیچ وصف شدنی نیست؛ شادمانی از آغاز طرحی که آن اندازه درباره اش فکر و صحبت کرده بودیم و می‌دانستم برای ایشان مهم است، با نگرانی بزرگ از یک بیماری خشن، که شتاب زمان را از آنچه هست بیشتر و بی رحمانه تر هم می‌کند، مرا در بهتی عمیق

از انقلاب با سوختن تر و خشک با هم برخی کاستی‌های سیستم حکومتی پیشین، در حالی به پای او نوشته شده بود که به راستی نه تنها در آنها دستی نداشته، که برای رفع آنها همه کار کرده‌بود. حتی در خاطراتی به این موضوع پرداختند که چگونه شهپانو تلاش می‌کرد که سازمان امنیت برای کارکنان سازمان رادیو تلویزیون مشکل ایجاد نکند.»

ماندانا زندیان با توجه به زمان انجام مصاحبه‌ها و تاثیر دو مقطع بیماری -نخست بیماری قلبی و سپس سرطان روده- ایرج گرگین در حین پیدایش و ویراست این کتاب که سرانجام هم عمر کوتاه در این دنیای فانی این فرصت را که ایرج گرگین کتاب خود را ببیند از او دریغ داشت می‌گوید:

«گفتگوهای ره آورد درست در مقطعی که آقای گرگین از بستر مشکلات قلبی خود برخاسته بود انجام شد. یعنی ایشان در دورانی که بهبود نسبی یافته ولی به توصیه پزشک معالج خود از حجم فعالیت‌های اجرایی‌اش کاسته بود، کار نوشتن را آغاز کرد. این دوران، دوسال، یعنی هفت شماره فصلنامه بطول انجامید و آقای گرگین در آغاز کار بر هر بخش، می‌گفت که این بخش آخر خواهدبود، ولی با توجه به اینکه سامانه ایران امروز این همکاری را با ما داشت که به رغم سیاستشان در عدم باز نشر هرگونه مطلب، مصاحبه‌های آقای گرگین را پس از نشر در ره‌آورد، باز نشر می‌کرد در نتیجه دایره مخاطبان گسترده‌ای آن را مطالعه می‌کردند و چون گفتگوها همانطور که قبلا توضیح دادم بر اساس ذهنیت جامعه شکل پیدا می‌کرد، در نتیجه به اندازه‌ای پرسش‌های تازه از راه می‌رسید که آقای گرگین تشویق می‌شد کار را ادامه دهد.

در این میان ما به طرح‌های اولیه برای این کتاب رسیده بودیم. بارها درباره اینکه چگونه کتاب ایشان را تدوین کنیم به گفتگو نشستیم و همین پیش زمینه موجب شد تا در آن زمان از من بخواهند که ادامه‌ی مصاحبه‌ها



تصویر از حضور ایرج گرگین در سال‌های دور در میان نمایندگان از رادیو تلویزیون‌های آسیایی

فرورید.

کار روزانه برایتان یادداشتی نوشته، ایمیل می‌کنم و در آن از کتاب، از حال شما و از امید صحبت می‌کنیم و شما هم اصلا لازم نیست به این ایمیل‌ها پاسخ بدهید. و این یادداشت‌ها درست تا روزی که ایشان ما را ترک کردند ادامه یافت. شاید در همه این دو سال و نیم او تنها به ۵ ایمیل پاسخ گفت. در حالیکه خودشان می‌گفتند تا به اکنون بیش از هزار یادداشت از من گرفته‌اند که بد نیست روزی پس از انتشار کتاب آنها را منتشر کنیم.»

یادآوری این خاطرات بغض را در گلوئی ماندانا زندیان می‌شکند و چشمانش را بار دیگر با اشک آشنا می‌کند. گویی روز به روز سال‌هایی را که در راه تدوین کتاب با استادش سپری کرده‌است، یادآور خاطراتی می‌یابد که ماورای صفحات کتاب در ذهن و جان او نقشی از ایرج گرگین را طرح انداخته است. او با اشاره به فراز و فرودهای احساسی ناشی از اتفاقات و حوادث این ایام در مسیر زندگی ایرج گرگین می‌گوید:

«آقای گرگین انسان متفاوتی بود مثل همه آدم‌ها به زندگی نگاه نمی‌کرد.

می‌شد در نگاهش حس احترام و عشق به طبیعت را دید و در لابلای باورهایش نوعی علاقمندی به فلسفه شرق را که بر محور طبیعت‌گرایی استوار است یافت. عاشق درخت بید داخل حیاط خانه ما بود و هر وقت تلفنی با هم صحبت می‌کردیم، به درخت سلام می‌رساند. این عشق به طبیعت را در مراودات عاطفی، فکری و حتی سلیقه ادبی اش هم می‌شد دید تا آنجا که عاشقانه به شعر «غزل برای درخت» از سیاوش کسرای توجیه داشت و آن را برای درخت‌هایی که دوست می‌داشت، زمزمه می‌کرد:

تو قامت بلند تمنایی ای درخت
همواره خفته‌است در آغوش آسمان
بالایی ای درخت
دستت پر از ستاره و جانت پر از بهار

ولی این اتفاق برگ تازه‌ای بود از درس بزرگی که پیش از این هم بارها ایرج گرگین به من آموخته بود: برکشیدن بهترین ممکن از شرایط موجود در هر حال و زمان. چرا که نمی‌توان شرایط موجود را تغییر داد. می‌گفتند: تو و روزگار در مقابل هم ایستاده‌اید. برخی موارد در دست توست و برخی دیگر در دست او. تو می‌توانی بهترین چیزی را که ممکن است از آنچه او در برابرت می‌گذارد، بیرون آوری و البته می‌توانی بنشیننی و بگویی شرایط خیلی بد است و همه عمر گلایه کنی!

آقای گرگین اعتقاد داشت همیشه کوشیده و توانسته از شرایطی که پیش رویش بوده‌است، چه شرایط نسبتاً خوبی که در زمان کار در رادیو تلویزیون ملی داشتند و چه شرایط بدی که بعدها در برهه‌های سخت زندگی با آنها مواجه شده بود، بهترین ممکن را باز آفرینی کرده‌است و از هر دو به یک اندازه خرسند و مفتخر بود.

در چنین شرایطی است که کتاب بطور جدی کلید می‌خورد. من به ایشان متعهد می‌شوم و قرار می‌شود که همه کارهای ممکن، مانند پیاده یا تایپ کردن مطالب، یافتن منابع، تماس با برخی افراد، بازخوانی‌های چندباره و ... را من انجام دهم و ایشان هم بدور از کارهای حاشیه‌ای، به نگارش بخش‌های جدید و یا ویرایش بخش‌های قبلی بپردازند.

همان شب به خانه که آمدم برایشان ایمیلی فرستادم و در آن از این نوشته آلبر کامو بهره‌جستم که می‌نویسد: بیماری صومعه‌ایست که قاعده خود، ریاضت‌های خود، سکوت‌های خود و الهام‌های خود را دارد. این جمله را برایشان نوشتم و ادامه دادم در این صومعه در کنارتان ایستاده‌ام و این مسیری است که ما تا انتشار کتاب با هم طی می‌کنیم. و در ادامه افزودم از همین امشب اولویت من این خواهد بود که هر شب پس از بازگشت از





ایرج گرگین در نمایی از تحریریه رادیو فردا، پراک - جمهوری چک

بود و با جوانانی که می‌شناخت ارتباط برقرار می‌کرد تا در بطن رخدادهای و مطلع از اخبار باشد.»

دکتر زندیان در روایت از سلیقه ادبی شادروان ایرج گرگین از اوج دقت و تسلط او به شعر هم‌روزگار ما روایت می‌کند و اذعان دارد که:

«آقای گرگین شعر را خیلی خوب می‌شناخت و خیلی خوب می‌فهمید و خیلی درست می‌خواند تا دیگران هم بتوانند با گوش دادن به اجرای او شعر را به درستی درک کنند. شاید برای هر کسی که با او آشنا بود این مسئله که ایرج گرگین علاقه‌ای وافر به شعر حافظ داشت و در تفال به شعر حافظ همیشه پیشگام بود موضوع تازه‌ای نباشد، ولی خوب است یادآور شویم که او شعر هم‌روزگار ما را نیز با همان اشتیاق دنبال می‌کرد و کارهای خوب، مانند شعر نادرپور را با همان صمیمیت دوست می‌داشت. بارها دیده بودم که شاعران خوب هم نسل ما را نیز می‌شناخت و نظرش درباره کارهایشان بسیار دقیق و حرفه‌ای بود.»

این که آقای گرگین در برنامه دوم رادیو در سالهای پیش از انقلاب اسلامی بسیاری از کارها و چهره‌های پیشرو ادبیات، به ویژه، شاعران نو پرداز را به جامعه معرفی کرد، خود دلیلی دیگر است که تا چه اندازه با اتکا به میراث شعر کلاسیک، در پرورش و بازشناسی شعر هم‌روزگارمان کوشا بود.

توجه به شعر در کتابشان هم خود نمایی می‌کند. علاوه بر آنکه در فصل چند گفتگو شاهد انتشار متن گفتگوهایی با شاعرانی از جمله احمد شاملو، فروغ فرخزاد، نادر نادرپور، یا معرفی آثار شاعران با ارزشی مانند نصرت رحمانی، فریدون مشیری و اخوان ثالث هستیم، کتاب همچنین یک لوح صوتی از صدای ایشان را در اجرای گزیده‌ای از شعر هم‌روزگار ما به همراه دارد. اشعار این سی دی انتخابی است از آقای گرگین که به همت و تلاش

زیبایی ای درخت
وقتی که بادها در برگ‌های در هم تو لانه می‌کنند
وقتی که بادها گیسوی سبز فام تو را شانه می‌کنند
غوغایی ای درخت
وقتی که چنگ وحشی باران گشوده‌است
در بزم سرد او
خنیگر غمین خوش آوایی ای درخت
در زیر پای تو
اینجا شب است و شب زدگانی که چشم‌شان
صبحی ندیده است
تو روز را کجا خورشید را کجا
در دشت دیده غرق تماشایی ای درخت
چون هراز رشته تو با جان خاکیان
پیوند می‌کنی
پروا مکن ز رعد
پروا مکن ز برق که بر جایی ای درخت

سر برکش ای رمیده که همچون امید ما با مایی ای یگانه و تنهایی ای درخت
این روحیه لطیف در همه ارکان زندگی‌اش مشهود بود. تا آنجا که اعتقاد داشت، معنای حقیقی مبارزه در تلاش برای بهتر کردن جامعه نمود پیدا می‌کند و از این منظر اصولاً نمی‌توان مبارزه را مترادف خشونت دانست. او مبارزه سیاسی را برابر با مبارزه فرهنگی می‌دانست و معتقد بود با پالایش و به‌کرد فرهنگ جامعه است که اسباب دموکراسی و آزادی بیان در یک جامعه مهیا و احترام به حقوق انسانها ماندگار می‌شود. با همین دیدگاه است که پس از اتفاقات جنبش سبز با اشتیاقی مثال زدنی پیگیر رخدادهای





ماندانا زندیان وقتی فایل کتاب نهایی شده است با شمع بر مزار شادروان گرگین می‌نوسید: امید و آزادی

نسل‌های هم‌همی زمان‌ها خواهد گشت - آنچه خواست بزرگ نویسنده بود - شادم می‌کند و فکرمی‌کنم چه خوب که آموزگارم این اندازه «امید» را دوست می‌داشت.

شاید هیچگاه تا لحظه‌ای که کتاب را برای اولین بار در دست گرفتم سنگینی غیبت فیزیکی او را احساس نکرده بودم. سوگواری من در اندوه غیبت آموزگار، با روزهای کار بر کتاب‌شان همراه بود و شکل ویژه‌ای آمیخته از حضور و غیبت داشت. پس از دریافت کتاب، همراه کتاب و گل‌هایی که دوست می‌داشت به دیدارش رفتم - درست همانطور که قرار داشتیم - و با عشق و اشتیاق صفحاتی از نخستین جلد کتاب را با تلفیقی از شادمانی و اندوهی هر دو بی‌نهایت، برایش خواندم.»

شاید رسم متعارف گفتگو و مصاحبه نباشد اما بد نیست آخرین پاراگراف این گفتگو را نه از زبان مصاحبه‌شونده که از زبان خبرنگاری که فرصت این گفتگو را داشت بشنوید:

وقتی دکتر زندیان را در جریان این مصاحبه لحظه به لحظه دنبال می‌نمودم و با او به عمق رویدادهایی که در شش سال گذشته با آنها روبرو شده بود، سفر می‌کردم، بارها و بارها فراموش کردم این یک گفتگوی مطبوعاتی است. او چنان از صمیم قلبش از استادی که از او آموخته‌است و به او تعهد دارد، سخن می‌گفت که احساس می‌کردم بخشی از وجود ایرج گرگین روبرویم نشسته است. حس عجیبی است در کنار درخت بیدی که شادروان گرگین به آن مهر می‌ورزید با شاعری که زیباترین ترانه تعهد را در انتشار کتاب امید و آزادی سروده است، بنشینم و احساس کنی روح شادروان گرگین با شما در فغان‌های گل سرخی روی میز، جای می‌نوشد...

افشین گرگین ضبط، تهیه و تنظیم شده است. «ماندانا زندیان که بارها در خلال تهیه این کتاب بار سفر بسته و به واشنگتن دی.سی سفر کرده است تا بتواند در لحظات سختی که آخرین ماه‌های حیات این جهانی ایرج گرگین را تشکیل می‌دهد، یاری رسان او در تحقق خواسته‌اش که انتشار تنها اثر مکتوب او - کتاب امید و آزادی - است، باشد، ضمن تقدیر از همدلی و همراهی همسرش در پذیرش همه مسئولیت‌ها در این دوران، می‌گوید:

«این اوخر شاهد بودم که محکمترین پیوندی که امید آقای گرگین را به ادامه حیات و مبارزه با بیماری و خستگی زنده نگه می‌داشت، کتاب امید و آزادی بود. او که در دورانی بسیار دشوار برای ایرانیان مهاجر به آمریکا با رادیو امید، امید آفریده بود، این ماه‌های سخت آخر را با امیدی که در کتابش می‌نشانده و می‌جست، پشت سر می‌گذاشت. دوست داشت تا نسل جوان را مخاطب کتاب خود ببیند و بارها می‌گفت آنچه برای هم نسلان او از این کتاب برمی‌آید بیشتر تلفیق خاطرات و حس نوستالژی برآمده از دوران‌ها و شخصیت‌هایی که می‌شناختند است؛ اما نسل جوان با خواندن این کتاب می‌تواند از بار آموزشی آن نیز بهره‌مند شود.

اگرچه مرور آن روزها، به ویژه زمان‌هایی که با هم درباره مراسم رونمایی و معرفی کتاب صحبت و حتی جزئی‌ترین نکات را هم بارها و بارها با دقتی که فقط می‌شد در ایرج گرگین یافت مرور می‌کردیم - حتی غذاهای مورد علاقه‌شان برای شام بعد از مراسم را هم که پذیرفته بودند در منزل ما صرف کنند، سفارش داده بودند - اندوه مرا سنگین‌تر می‌کند، ولی این حقیقت که نسل جوان با شوق و احترامی شایسته از این کتاب صحبت می‌کند و می‌گوید چه اندازه از آن درس می‌گیرد، این روشنایی خاموش ناشدنی که آموزه‌های ایرج گرگین به فرم نوشتاری در دست‌های هم‌همی



میراث ایرج گرگین، ایرج گرگین است

افشین گرگین... شنیدن این اسم کافیست تا در ذهن هر مخاطبی تلفیقی از تجربه و نوآوری را در مدیریت رسانه‌های متبادر کند. مدیر خوش ذوق و توانای این روزهای پر شنونده‌ترین رادیوی موج متوسط فارسی زبان در ایالات متحده آمریکا، یکی از نام‌آشناترین چهره‌های رسانه‌ای در خلال دو دهه گذشته است. مدیری که کوله‌بار تجربه و تخصص او ریشه در استودیوهای ضبط و پخش رادیویی در نخستین دهه مهاجرت بزرگ ایرانیان به ایالات متحده آمریکا دارد. او که شادروان ایرج گرگین را برای خود، پیش از آنکه پدر و یا آموزگار بخواند، صمیمی‌ترین دوست قلمداد می‌کند باور دارد حاصل تلاش بی‌وقفه ایرج گرگین، خیل کثیری از رسانه‌هاست که این روزها برای مخاطبان فارسی زبان در اقصی نقاط اروپا و آمریکا ایستگاه‌های فرستنده خود را برپا ساخته‌اند.

به بهانه انتشار تنها اثر مکتوب ایرج گرگین - کتاب امید و آزادی - یادگار او در فضایی دوستانه و در دفتر کارش در رادیو ۶۷۰ میزبان ما شد تا ساعتی گفتگوی متفاوت، حرفه‌ای و کم نظیر با او داشته باشیم. آنچه در زیر مطالعه می‌کنید حاصل این گفتگو منهای صدای دلنشین افشین گرگین است که زاویه دید تازه‌ای به زندگی حرفه‌ای پدرش می‌گشاید.



افشین گرگین در استودیوی ضبط صدا در رادیو ۶۷۰ ای.ام

او که خود در دوران نوجوانی گرایشات و مبارزات سیاسی داشت ولی هرگز وابستگی سیاسی به هیچ گروه و یا نحله فکری برای خود ایجاد نکرد و بی طرفی را در کارنامه درخشانش محفوظ داشت به این باور رسیده بود که برای حفظ و بقای جامعه مهاجری که چه خواسته و چه ناخواسته مجبور به جلائی وطن شده بودند، در این سوی دنیا تنها پلی که می‌توان ساخت تا آنها از آن طریق به اطلاعات حقیقی از کشورشان دسترسی داشته و از این طریق همگرایی در جامعه مهاجر حفظ شده و شرایط برای داسخگویی به نیازها و خواسته کوچک و بزرگ این مجموعه فراهم آید تاسیس رسانه‌ای است که مستقل از کانون‌های قدرت برای مردم ایران از زبام مردم ایران برنامه تولید و پخش کند.»

گرگین عشق به کاری که پدرش انجام می‌داد را یکی از برجسته‌ترین صفات حرفه‌ای او قلمداد کرده و می‌افزاید:

«علاوه بر اینکه نمی‌تون تخصص و حرفه‌ای گری را از وجوه متمایز سابقه فعالیت رسانه او کسر کرد باید در نظر داشت که او با اتکا به عشقی که به شغلش داشت بسیاری از مناسبات حرفه‌ای خود را ترسیم میکرد. او شغلی را برای خود برگزیده بود که نمی‌توان آن را با مشاغلی که در آن با افراد محدودی مواجه و برخورد داریم مقایسه کرد. او شغلی را برگزیده بود که مخاطبانش به وسعت یک ملت بودند و همین موضوع بود که به او انرژی زاید الوصفی میداد تا بتواند با خلاقیت و نوآوری همیشه راه را برای انجام کارهای بهتر و تاثیرگذارتر هموار کند تا آنجا که اطلاق دوره طلایی بر بخشی خاص از دامنه فعالیت او را در زمانی مشخص محدود میکند. او در همه سال‌های حیات حرفه‌ای خود در حال اجرای طرح‌های تازه بود تا بتواند مردمان هم

افشین گرگین سخنش را با اختصاص سه صفت به شادروان ایرج گرگین آغاز می‌کند. او شادروان گرگین را فردی متعهد، عاشق حرفه‌اش و مسپول در قبال آنچه تعهد او در قبال مخاطبانش بوده‌است معرفی می‌نماید. افشین گردین در ادامه و تا تبیین دیدگاه‌های حرفه‌ای شادروان ایرج گرگین می‌افزاید:

« آنچه او خود را در قبال آن مسئول می‌دانست تعهد به روشنگری بود. او باور داشت که مردم باید با دست‌یابی به آگاهی در همه زمینه‌ها و دسترسی به منابع فرهنگی و اجتماعی و برخورداری از اطلاعات، توانایی این را داشته باشند تا به مرز خود باوری رسیده و بتوانند از حق انتخاب خود در همه زمینه‌ها بهره‌مند باشند. او حق انتخاب را حق غیر قابل انکار مردم می‌دانست و باور داشت تنها چیزی که چنین حقی را از آنها می‌گیرد ناآگاهی و ندانستن همه واقعیت است. با اینکه واژه روشنگری در ذهن هرکس مفهومی را تداعی می‌کند، او با این تعریف از روشنگری نزدیک به نیم قرن از عمر خود را در رسانه‌های گوناگون صرف کرد تا بتواند به مردمش یاری رساند تا آنها از حق طبیعی خود مطلع باشند و در ساختن دنیای بهتری در پیرامون خود تلاش کنند.»

افشین گرگین که پر شنونده‌ترین رادیوی موج متوسط فارسی زبان را اداره می‌کند، با اشاره به سابقه فعالیت ایرج گرگین در قبل از انقلاب، آنچه به تاسیس نخستین رادیوی فارسی زبان مستقل ایرانیان در خارج از کشور انجامید را برآمده از احساسی می‌داند که شاید هیچ کس به جز خود شادروان گرگین نتواند آن را توضیح دهد اما می‌افزاید:

« ایرج گرگین روزهای پر التهاب انقلاب را در ایران پشت سر گذاشته بود.





این هدف را دنبال می کرد تا آنها را با موضوعات روز جامعه درگیر کند و با ایجاد و اشاعه آگاهی های فراگیر در زمینه های گوناگون برای آنها این فرصت را پدید آورد که کمترین هزینه برای جامعه داشته باشند. او در زمانی که مسئولیت رادیو آزادی را داشت توانست بسیاری از جوانانی را که علاقمند همکاری رسانه ای با دنیای آزاد بودند حتی از داخل ایران آموزش دهد و زمینه همکاری حرفه ای آنها را فراهم آورد تا نسل جدید، تازه نفس، خلاق و پیروبی را جایگزین نیروهای پیشکسوت کند. راهی به اعتقاد او ادامه حیات رسانه ها و فرهنگ راستین از مسیر آن می گذشت. او به نسل های بعدی علاقه و باور داشت و با حسن نیت دست جوانان را می فشرد.

افشین گرگین که در پدید آمدن یک مجموعه بی نظیر از شعر خوانی با صدای ایرج گرگین که ضمیمه کتاب امید و آزادی نقش کلیدی ایفا کرده است می گوید:

« گرگین در تلفیقی باور نکردنی از دقت، خلاقیت، تبحر و استعداد حتی در انتخاب واژه ها نیز کاری حرفه ای از خود به یادگار گذاشته است. او با شغل خود با ادبیات و با توانایی هایش آشنا بود و از کنار هم گذاشتن این داشته ها به ساختن آنچه به عنوان آثار او به جا مانده است همت گمارد. شاید اگر بخواهم یکی از ویژگی های او را برجسته کنم باید بگویم که او به گونه ای ناخودآگاهانه به دلیل مطالعه گسترده و بی وقفه اش به واژه ها اشراف داشت و به درستی از آنها بهره می برد و این یک اولویت در فعالیت های رسانه ای محسوب می شود.»

افشین گرگین در تشریح خط فکر سیاسی پدرش با اشاره به آنچه عدم تحجر و ایستایی فکری است متذکر می شود:

«هر انسان متعادلی به مرور زمان و رشد اجتماعی اش دیدگاه ها و نظرات

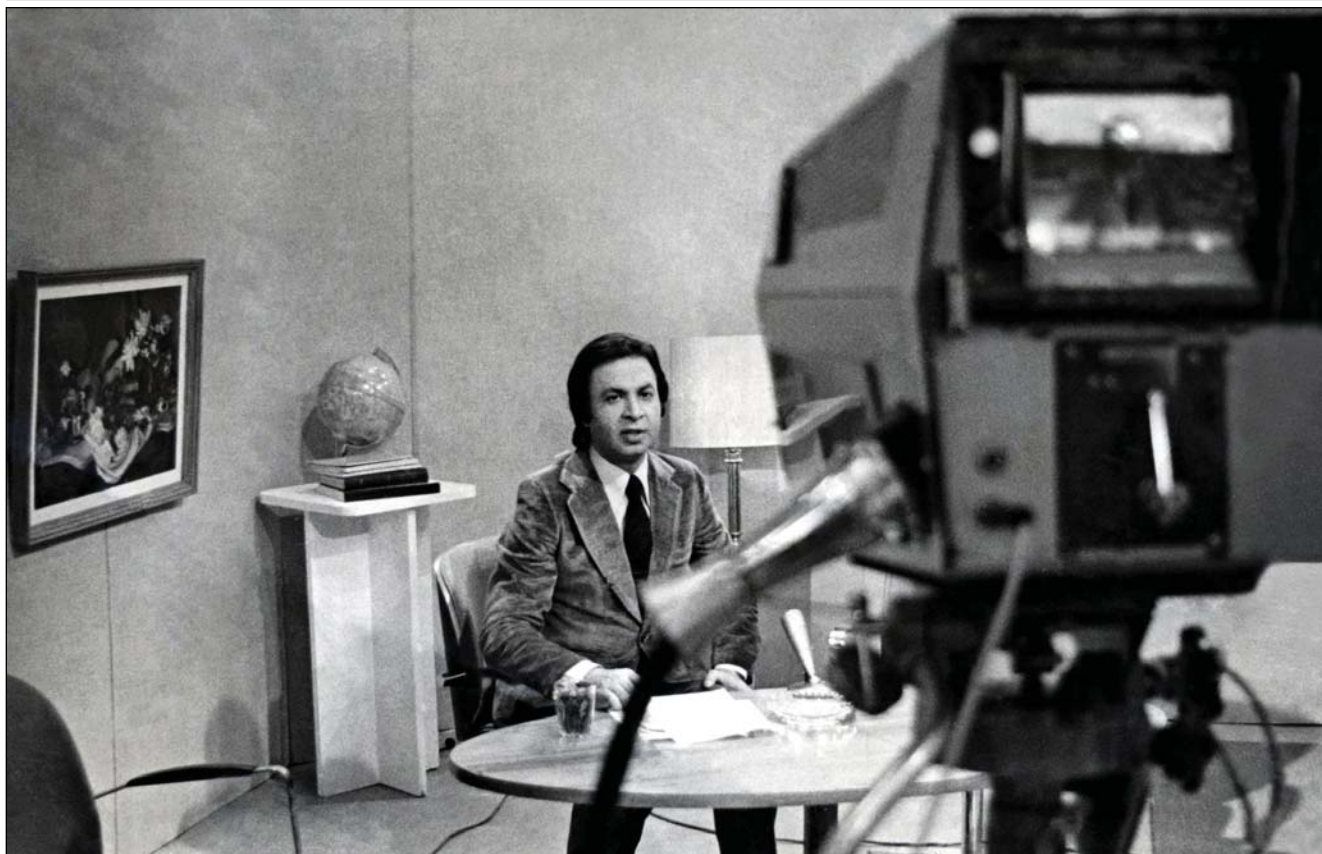
عصر خود را در راستای هدف روشنگرانه ای که برای زندگی خود برگزیده بود همراهی کند. به همین دلیل است که دست یابی به رضایت خاطر شاید در خصوص او کار ساده ای نباشد چرا که هرگز متوقف نشد و همپاره به سمت جلو حرکت کرد؛

مدیر رادیو ۶۷۰ ام مطالعه بی وقفه و آشنایی با مکاتب مختلف فکری و فرهنگی را از دیگر وجوه امتیاز ایرج گرگین برشمرده و ضمن صحنه گذاری بر اشاعه ادبیات معاصر به همت او می گوید:

« دانستن، لازمه کار رسانه ای است. نه تنها در حوزه ادبیات که در بسیاری دیگر از حوزه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... او از دوران نوجوانی همیشه در کنار حرفه خود مشغول مطالعه و بیشتر دانستن بود و همین باعث می شد تا با درکی بهتر از شرایط و شاید با دیدی آینده نگرانه بتواند تشخیص دهد که فعالان فرهنگی، سیاسی و یا ادبی مشغول چه کاری هستند و تا چه اندازه این تلاش آنها در آینده ملتمان تاثیر گذار است. به همین دلیل هم هست که وارد عرصه می شد و با اشرافی که به واسطه مطالعه بی وقفه داشت می توانست برای در راستای این هدف اطلاع رسانی سازنده انجام دهد. او با برخورداری همزمان از مطالعه، تحصیلات و تجربه توانسته بود به این اعتقاد راسخ در زمینه حرفه ای خود دست یابد که بتواند با ترسیم کردن آینده، مسیر درست را برای خود و هموطنانش هموار سازد.»

یکی از دغدغه های ایرج گرگین آموزش نیروهای تازه نفس و جوانان بود. این جمله را افشین گرگین درباره پدرش یادآور می شود و به عنوان کسی که سالها از نعمت آموختن از او برخوردار بوده است می افزاید:

« او همیشه می خواست تا نسل های جوان ایرانی، تجربیات تلخی را که نسل های گذشته از سرگذرانده بودند را از نو تجربه نکنند. به همین دلیل



جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی گوناگونی در افراد مختلف با پیش فرض های گوناگون برداشت‌های متنوعی را حاصل می‌کند.»

افشین گرگین دغدغه نخست شادروان ایرج گرگین را عشق به حرفه‌اش قلمداد کرده و با توجه به شرایطی که در آن رادیو امید به عنوان نخستین رادیوی مستقل فارسی زبان در ایالات متحده امریکا به همت او آغاز به کار می‌کند می‌گوید:

«اعتقاد شخصی ایرج گرگین، باورش به مردم و برای مردم کار کردن است که در آن سال‌ها او را به میدان می‌آورد تا با تلاشی برآمده از آزادی‌نگری فکری و استقلال رای و نظرش بار دیگر فرصت گفتگوی مردم با مردم را ایجاد کند. این نکته قابل ذکر است که از دیدگاه ایرج گرگین کار رسانه فقط یک شغل و یا کار روزمره نبود. او به چشم یک عشق و تعهد به شغلش می‌نگریست و باور داشت این موضوع بخشی از وجود اوست. طبیعی است وقتی چیزی تا این اندازه برای کسی مهم باشد او از هیچ کوششی برای تحقق آن مسئله فروگذاری نکند. از همین رو است که خاطره فعالیت‌های سازنده او برای جامعه امروز به عنوان میراث ایرج گرگین شناخته می‌شود. میراثی که در آن می‌توان راهی که جامعه بزرگ ایرانیان مهاجر به خارج از کشور پیمودند تا ابزار اشاعه آرا و نظرات خود را بسازند و در سایه آن فرهنگ خود را اشاعه دهند پدید آمده است. شاید به عبارت بهتر بتوان گفت میراث ایرج گرگین، ایرج گرگین است. چرا که ایرج گرگین فقط یک اسم نیست، بلکه یک مجموعه از اعتقادات او شامل درست سخن گفتن، سالم فکر کردن و خوب زیستن است، در محیطی آزاد و به شکل مستقل و مبتنی بر نظرات مخاطبان. روشی که ناشی از اخلاق حرفه‌ای بود و بی شک می‌تواند آنچه منش او برای سالیان دراز بود روش و الگوی کار برای بسیاری در دنیای رسانه‌ای امروز باشد.»

سیاسی متفاوتی را می‌پذیرد و به آنها علاقه نشان میدهد. در حقیقت انسان‌ها بر اساس موقعیت‌ها و تجربیات زندگیشان خط فکر سیاسی خود را تغییر می‌دهند یا تعدیل می‌کنند. این موضوع درباره ایرج گرگین هم صادق است. او در دوران جوانی خط فکر سیاسی متمایزی داشت ولی با گذر زمان و در پناه رشد اجتماعی و رشد شخصی‌اش در دوره‌های مختلف اعتقادات سیاسی متمایزی را نمایندگی کرده است. اما در این میان تنها چیزی که هرگز در او تغییر نکرد اعتقاد به آزادی مردم و دموکراسی بود و باور به اصل آزادی بیان که همیشه بر آن پای فشرد.»

گرگین معتقد است شادروان ایرج گرگین در حوزه فعالیت‌های رسانه‌ای خود نیز این اعتقاد به آزادی بیان را همیشه در سرلوحه کار خود داشت و در خلال آنچه ثمره سال‌ها تلاش رسانه‌ای اوست می‌توان این نکته را به روشنی دید:

«در کار رادیویی مردم تصور و نتیجه‌گیری خود را از کاری که شما ارایه می‌دهید دارند. لزوما همه با آنچه شما انجام می‌دهید موافق نیستند. در خصوص ایرج گرگین هم همین قانون کلی تسری دارد. شاید بسیاری برداشت ویژه خود را از کاری که او ارایه می‌داد داشتند. به خصوص بعد از مهاجرت بزرگ ایرانیان به ایالات متحده امریکا و در راس آن لس‌آنجلس شاهد برخورد‌های متفاوتی با کارهای رسانه‌ای به خصوص برنامه‌های رادیویی او بودیم. گروه‌هایی بودند که با عقاید او مخالفت می‌کردند و البته گروه‌هایی بسیاری هم بودند که موافق رای و نظر او بودند. هنر ایرج گرگین در این میان ایجاد توازن بین اندیشه‌های موافق و مخالف بود تا بتواند در این میان با پرهیز از هرگونه سوء برداشتی نظر خود را بگونه‌ای مطرح کند که در جامعه تأثیرگذار باشد. با این حال یک فرد هرچقدر هم که تلاش مند باز برداشت مردم متعلق به خود آنهاست و طبیعی است عوامل محیطی، خانوادگی،



هر هفته
مراجعات کتاب - جدول
DVD و CD

درب قلب وست وود



Persian Square

شرکت کتاب
شنبه شب تا ۱۱ شب
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.

کتابفروشی شرکت کتاب

● آخرین کتاب های منتشر شده ایران

● آخرین جدول ها و مجلات چاپ ایران

● کتاب های نمونه در ایران (چاپ اروپا و آمریکا)

● کتاب های انتشارات شرکت کتاب

● DVD و CD های هنرمندان ایرانی داخل و خارج کشور

● دو هفته نامه ایرانشهر - مطالب سیاسی، اجتماعی و بیش از ۵۰ جدول

از یاری و همکاری مشاغل زیر که آنها نیز تا دیر وقت شب برای خدمت به هم میهنان پذیرای شما هستند سپاسگزاریم.

عطای وست وود، گالری، سوپر توپال، رتوران شهرزاد، رتوران شعله، رتوران دلفی، رتوران شیری، کافه زینو، بستنی فروشی گل و بلبل، کافه پرسپولیس و کافه گلاره

PERSIAN BOOKS & MU

KETAB CORP.

310-477-7477

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024



فریدون فرح اندوز، مجری و گوینده رادیو تلویزیون ملی ایران و از صمیمی‌ترین دوستان ایرج گرگین:

کجائی ای صدای یگانه، ای یگانه‌ترین صدا

فریدون فرح اندوز صدای ماندگار نسل ماست. بی شک این جمله‌ایست که همه بر آن توافق نظر داریم. اما به زعم من این تعریف کاملی از او نیست. چرا که آشنایی نزدیک با فریدون فرح اندوز دستگیرتان می‌کند، او که گرمای صدایش سالیان سال گوش نواز لحظه‌های گوناگون زندگیمان بوده‌است، خود اندیشمندی فرهیخته، ادب‌شناسی متعهد و آموزگاری تواناست. حسن دقت او در انتخاب اشعار بر هیچ کس پوشیده نیست و توجه‌اش در قرائت صحیح آنها دلیلی بر بیش از نیم قرن تلاش همیشه موفق اوست.

فرح اندوز را در یک کلام می‌توان سمبل مردم‌داری و نجابت رسانه‌ای قلمداد کرد. مردی که همواره بر شهرت چیره بوده‌است و هرگز غرور ناشی از پرآوازه بودنش نتوانست او را از مردم دور کند.

خودش باور دارد که همیشه به عشق مخاطبانش پشت میکروفون قرار گرفته است و آنچه به صدایش گرما بخشیده است چیزی جز عشق به میهن و هم‌مهین نبوده است. و چه صادقانه سخن می‌گوید که تلفیق گرمای صدایش و عمق اندیشه‌اش دل هر شنونده‌ای را به روشنائی آگاهی رهنمون می‌شود.

آنچه در زیر می‌خوانید نوشته‌ای از او در رثای دوست دیرینه اش ایرج گرگین است.



ایرج گرگین و فریدون فرح اندوز دو یار دیرین و دوست قدیمی در کنار هم

را تسخیر می‌کرد. «صدای یگانه» در تصورم، از آن موجودی فرازمینی بود و دست نیافتنی. خواب‌های خوش ایام شباب را مدیون اویم. در آن روزها به همراه دوستی نازنین و صمیمی، اسماعیل میرفخرایی - که عمرش دراز باد- در دانشگاه درس می‌خواندیم و شب‌ها به عشق شنیدن صدای او به رادیو گوش می‌چسبانیدیم.

آن روزها - به گمانم - ارتباطها، انسانی‌تر بود و آدم‌ها هم مهربان‌تر. در رادیو، برنامه‌ی بسیار محبوبی را اجرا می‌کرد. من و اسماعیل و یک دو تن دیگر از همسالان و همدلان قرار گذاشته بودیم به هنگام پخش برنامه، تک‌تک از خانه‌های مان به رادیو زنگ بزنیم و اگر موفق به گفتگو با او شدیم تقاضا کنیم، نام‌هایمان را بعنوان هواداران پر و پا قرص برنامه، در رادیو اعلام کند و «صدای یگانه» با بزرگواری ذاتی و همیشگی‌اش این درخواست را اجابت می‌کرد، و ما کودکان - گرچه کودک نبودیم - از ذوق و شغف به پرواز در می‌آمدیم و سر به آسمان می‌سائیدیم. «ایرج گرگین» در رادیو از ما اسم برده بود. فلک را سیر می‌کردیم و به هم‌شاگردی‌ها فخر می‌فروختیم که: «این منم طاووس علیین شده» چندباری با اسماعیل میرفخرایی، در برابر در ورودی رادیو در میدان ارگ، ساعتها به انتظار نشستیم تا شاید او را از دور ببینیم، اما دیدار میسر نشد. چند سالی بعد، با ترس و لرز فراوان به رادیو رفتیم تا برای شرکت در نمایش‌های رادیو تهران که او سرپرستی‌اش را برعهده داشت و همراه با یاران هنرمند و نام‌آورش برجسته‌ترین آثار ادبی جهان را به صورت نمایش به مردم عرضه می‌کرد. امتحان دادیم و آن‌جا بود که برای نخستین بار «او» را «صدای یگانه» را دیدیم و از شوق لرزیدیم. چهل و پنج سال پیش. مهربانی همیشگی‌اش از همان دیدار آغازین بر سرمان سایه‌گستر شد و در سالیان سال پس از آن، در رادیو و بعدها در تلویزیون ملی ایران، هرگز این مهر را از ما دریغ نکرد. دست‌مان را گرفت و پا به پا برد تا شیوه راه رفتن بیاموزدمان. همیشه، مراد،

وقتی به حکم بی‌چون و چرای تقدیر
عشق را قسمت کردند
پرواز، سهم تو شد
قفس، نصیب ما.
و دردا و دریغا که امروز
از پشت میله‌های قفس
آسمان پیدان نیست
تا جای پای آبی‌ات را
تماشا کنیم.
و جدائی ابدیات را
حاشا کنیم.
کاش، کاش، کاش،
آسمان پیدا بود.^۱

آموزگار من، خردمند بود و فرهنگ‌ساز، نواندیش و نوگرا، متین و موقر، محبوب و مودب، فروتن و مهربان، بالا بلند و خوش‌سیما، برازنده و شیک‌پوش، آقایی از سر و رویش می‌بارید. هر آن چه از واژه‌ی «آقا» - به مفهوم راستین‌اش - برمی‌آید. در وجود او متجلی بود. آموزگار من «یکپارچه آقا» بود با صدایی یگانه، صدایی که مخمل و حریر را می‌مانست و دلت برای شنیدن‌اش ضعف می‌رفت. ۴۵ سال پیش برای نخستین‌بار او را دیدم. چند سالی پیش از آن، صدای یگانه‌اش در رادیو همدم همیشگی‌ام بود. شیفته‌ی این صدای جادویی و سحرآمیز شده بودم. آن قدر گوش‌نواز بود که گوش هم از خود، بی‌خود می‌شد!!
نرم و سبک مثل خیال، مثل نسیم، پاورچین پاورچین می‌آمد و اعماق وجودت



مرشد، معلم و راهنما بود و در سش، زمزمه‌ی محبتی که طفلان گریز پایی چون ما را، جمعه‌ها به مکتب می‌کشاند. حدیث استادی او و شاگردی ما، تا واپسین لحظه حیاتش ادامه یافت و حکایت هنوز و همچنان باقی است.
آری به روزگاران مهری ننشسته بر دل بیرون می‌توان کرد حتی به روزگاران^۲

من به تنگ آمده‌ام از همه چیز
بگذارید هواری بزنم
آی؛ با شما هستم
این درها را باز کنید
من، به دنبال فضائی می‌گردم،
لب بامی، سر کوهی، دل صحرائی،
که در آن جا نفسی تازه کنم
آه، می‌خواهم فریاد بلندی بکشم
که صدایم به شما هم برسد.
من، به فریاد،
همانند کسی
که نیازی به تنفس دارد،
مشت می‌کوبد بر در،
پنجه می‌ساید بر پنجره‌ها،
محتاجم
من، هوارم را سر خواهم داد
چاره‌ی درد مرا باید این «داد» کند
از شما خفته‌ی چند
چه کسی می‌آید با من فریاد کند؟^۴

«ایرج گرگین» شخصیتی نوآور و مبتکر بود. حرفه‌اش را با تمام وجود دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد. از قابلیت رسانه برای شکل بخشیدن به فرهنگ جامعه و گسترش و اعتلای آن به خوبی آگاه بود. او قواعد سنتی در رادیو را به هم ریخت و طرحی نو پی‌افکنند. شیوه ارائه و اجرای خبر و روش‌های برنامه‌سازی را دگرگون ساخت. برنامه دوم رادیو تهران که سرپرستی‌اش را بر عهده داشت برای نخستین بار، پایگاه هنرمندان و ادیبان و شاعران و نخبگان زمان شد. مصاحبه‌های درخشان‌اش با بزرگان چون فروغ فرخزاد، همچنان در یادهاست. شعر امروز و موسیقی کلاسیک غرب را به رادیو برد. برنامه‌های بسیاری برای معرفی و شناساندن برجسته‌ترین آثار ادبی جهان به فرهنگ دوستان ایران تهیه و اجرا کرد. بعدها، در تلویزیون ملی ایران نیز همین راه و روش را ادامه داد. به گمان من، بسیاری از نام‌آوران هنرمندان امروز ایران در هر رشته‌ای از موسیقی گرفته تا نقاشی، تئاتر و سینما-مدیون ایرج گرگین هستند، او بود که - با صمیمیت بی‌دریغ و همه‌جانبه‌ی مدیرعامل آزاداندیش و کارآمد و روشن‌بین و آگاه سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، آقای رضا قطبی، این امکان را به بسیاری از نخبگان هم‌روزگارمان داد تا هنر خود را به هم‌میهنانشان عرضه کنند. شبکه دوم رادیو تلویزیون - به ریاست او - به کانون تولیدات درخشان فرهنگی بدل شد. در دوران سرپرستی، مجله «تماشا» یکی از پیشروترین و شکیل‌ترین مجلات آن روز ایران را منتشر ساخت. در رادیو و تلویزیون به گزارش‌های بی‌تابی از رویدادهای عمده فرهنگی، هنری و خبری جهان تهیه کرد. در جشن هنر شیراز و دیگر جشنواره‌های ایرانی فعالیت‌های چشم‌گیر داشت. چندین فیلم مستند ساخت و ترجمه‌های درخشان بسیار کرد.

وقتی با اندوه بسیار، به ناگزیر، میهن‌اش را ترک گفت نیز از پای ننشست. گویی تنفس بی‌رسانه را تاب نمی‌آورد. در لس آنجلس با مشکلات فراوان رادیوی «امید» را بنیان نهاد که بعدها رادیوی «امید ایران» شد. مجله امید را منتشر ساخت. گه‌گاه با بی‌مهری‌های گوه‌رناشناسان جفاپیشه روبرو شد. اما راه خود را بی‌هیچ تزلزلی دنبال کرد. به درستی به کارش ایمان داشت. هرگز از جاده عدل و انصاف و صداقت خارج نشد.

چندی بعد در رادیو آزادی و بعدها رادیو فردا، تلاش‌های فرهنگی‌اش را پی گرفت. از ایرج گرگین گفتن و ویژگی‌ها و فضائل‌اش را بر شمردن مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد که مجالش نیست. او کسی بود که مثل هیچ‌کس نبود. نه، او، کسی است که مثل هیچ‌کس نیست، چرا که هست.

«بسیار گل از کف من برده است باد
اما من غمین
گل‌های یاد کسی را پرپر نمی‌کنم
من، مرگ هیچ عزیزی را
باور نمی‌کنم»^۳

و دریغ و درد که «صدای یگانه»، استاد فرزانه و اندیشمند من و صدها چون من، در جایی که فرسنگ‌ها از سرزمین محبوبش فاصله داشت به ابدیت پیوست. نه در «دیار حبیب» که در «بلاد غربت»

«مشت می‌کوبم بر در
پنجه می‌سایم بر پنجره‌ها
من دچار خفقانم، خفقان

«ایرج گرگین» تا واپسین دم حیات از تلاش خستگی‌ناپذیرش برای آگاه کردن و آگاهی بخشیدن دست‌نخست.

«من، در پی صید مروارید در یک جوی حقیر نبودم. پاکدلانه، تن به آب‌های زلال جوئی سپرده بودم که انتظار داشتم به دریا بریزد و سعی‌ام آن بود که این آب را گل نکنم.»^۵

«صدای یگانه» هم‌چنان «امید» می‌دهد و «آزادی» را فریاد می‌کند. چند سالی پیش، شعری نوشتم و امروز آن را به استاد فرزانه‌ام به «صدای یگانه» به «ایرج گرگین» پیش کش می‌کنم.

«صدای عشق»

در روزگار بی‌عشقی من، منتهای عشقم
بر چهره‌ام نظر کن، درد آشنای عشقم
در خود شکسته‌ام من، از خود گسسته‌ام من،
باقامتی خمیده، با صورتی تکیده، من مبتلای عشقم
زنده به یاد عشقم در غربت غریبم
بر جاده‌های متروک، من جای پای عشقم
من، یادگار عشقم، آئینه‌دار عشقم
در این فنای مطلق، رمز بقای عشقم
آه ای عزیز دیرین
ای دور دلپذیرم
در غیبت ترانه
آواز عاشقانه
نام مرا صدا کن
من خود صدای عشقم

پانویس:

- ۱- الهام گرفته از شعر «عادالانه» سروده ناهید کبیری
- ۲- استقبال دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی از شعر سعدی
- ۳- سیاوش کسرایی
- ۴- فریدون مشیری
- ۵- ایرج گرگین در گفتگو با ماندانا زندیان

دکتر کامبیز محمودی از مدیران رادیو تلویزیون ملی ایران و صدای آمریکا و از حامیان ایرج گرگین:

ایرج همواره می‌آموخت و می‌آموزاند

دکتر کامبیز محمودی یکی از برجسته‌ترین مدیران رادیو تلویزیون ملی ایران در پیش از انقلاب است که با دیدی آینده‌نگر در زمانی که تلویزیون ثابت (نخستین شبکه تلویزیونی ایران) برقرار شد به اندیشه آنکه بتوان چهره‌هایی تحصیلکرده و مدیرانی آشنا به کار تربیت کرد در اعزام نیروهای جوان به آمریکا برای ادامه تحصیل کوشید تا آنها که بتوانند پس از بازگشت، گردش چرخ صنعت رادیو تلویزیون را در ایران به عهده گیرند.

پس از حوادث منجر به انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ او نیز مانند خیل عظیمی از دست‌اندرکاران امور رسانه‌ای مجبور به جلاي وطن شد و با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار سرانجام در مقام مدیر ارشد بخش فارسی صدای آمریکا به بنگاه سخن پراکنی ایالات متحده آمریکا پیوست و توانست این بخش را به یکی از مهم‌ترین بخش‌های خبری این موسسه تبدیل کند.

دکتر کامبیز محمودی در نوشتار کوتاهی که به قلم خود در خلال انتشار تنها اثر مکتوب ایرج گرگین به رشته تحریر درآورده است نگاهی دارد به خصوصیات بارز ایرج گرگین که به اعتقاد او در همه حال دست از آموختن و آموزاندن توأمان بر نکشید.



دکتر کامبیز محمودی در یکی از راهروهای ساختمان کوهن (صدای آمریکا) - واشنگتن

ممکن باشد؟

اقامت او در ایران - که چندان هم خوشایند نبود - زیاد دوام نداشت و او با ازسرگذراندن رنج‌های فراوان دوباره به آمریکا برگشت و ساکن شهر لس‌آنجلس شد. در خارج از ایران هم - مانند بسیاری - با مشکلات فراوان روبرو بود اما به تأسیس یک رادیوی فارسی زبان برای ایرانیان مقیم کالیفرنیا همت گماشت. کارش بسیار خوب بود و

با موفقیت کامل همراه شد، گرچه با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کرد. ایرج توانسته بود در لس‌آنجلس، ابداعات خود را به نیکوترین وجه ممکن در رادیو به کار گیرد و از محبوبیت زیادی برخوردار شد. چند سالی بعد، از ایرج برای سرپرستی رادیو آزادی و سپس رادیو فردا دعوت شد و او برای انجام این امر خطیر به پراگ رفت. شنوندگان رادیو آزادی و رادیو فردا خود،

شاهد و داور خوبی برای کار او بوده و هستند و او شادمان بود که از این راه به مردم ایران خدمت می‌کند.

ایرج، نه تنها همیشه می‌آموخت بلکه یافته‌های خود را در اختیار همکاران و کارآموزان جدیدش می‌گذاشت و از این شراکت معنوی بسیار دلخوش بود.

ایرج گرگین، مردی گشاده‌رو، خوش‌فکر، مؤدب و دوست‌داشتنی بود. روانش شاد باد.

با ایرج گرگین از دیرزمان آشنا بودم. نخستین بار او را در آغاز کار تلویزیون تجاری ایران (کانال ۳- تلویزیون ثابت) ملاقات کردم - اواخر سالهای دهه پنجاه میلادی بود.

ایرج، با گروهی از جوانان دوستدار تأثر، نمایشنامه‌ای را در آن تلویزیون اجرا می‌کرد. از آن دوران سالها گذشت. آشنائی و دوستی با ایرج در دوران همکاری با او در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، بیشتر شد.

ایرج گرگین، یکی از مبتکران سبک جدید اجرای برنامه - بویژه در خبر خوانی - بود. او تهیه‌کننده و برنامه‌ساز ماهر و کاردانی بود. ابتکاراتی او در رادیو و تلویزیون در ایران و سپس در خارج از ایران، نیاز به بازگویی ندارد.

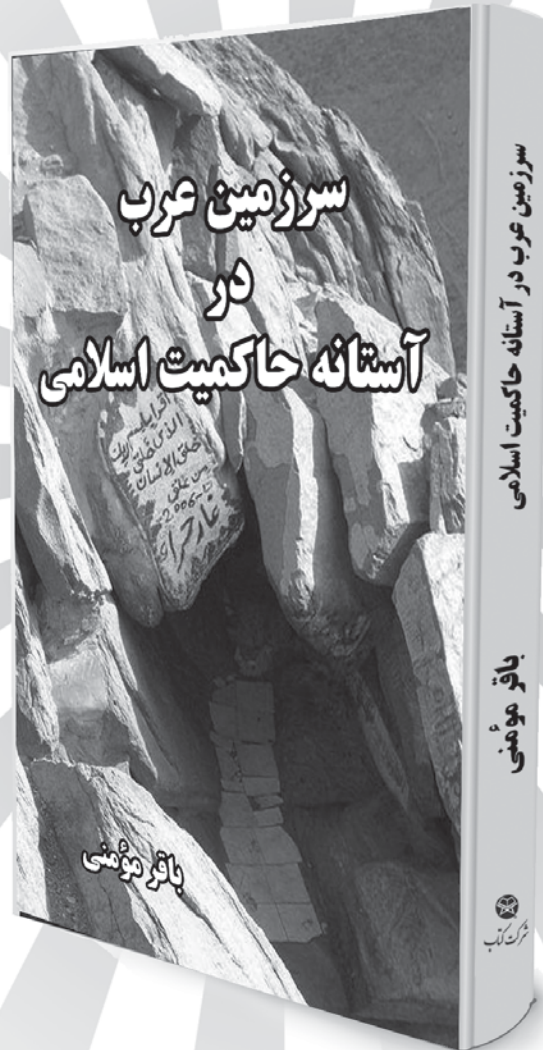
ایرج، از زمان خود پیش‌تر بود و با آنکه گاهی کارش با سنت‌های رادیویی

و تلویزیونی در ایران همخوان نبود، هیچگاه از راه خود و سلیقه برتر خود دست بر نمی‌داشت و زمانی هم با مشکلاتی در این امر روبرو شد. پس از آنچه در ایران رخ داد و همه چیز را دگرگون کرد، او را در راه بازگشت - از پایان کار مطالعه و تحصیلات در آمریکا - به ایران، در لندن دیدم. ایرج و فرزند برومندش افشین، در آغاز انقلاب به ایران برمی‌گشتند. با شگفتی از او پرسیدم در چنین احوالی چگونه به ایران برمی‌گردی؟ پاسخ داد: ایران، وطن من است. من در کجا سکنی گیرم و چه بکنم که ادامه حیات برایم

**ایرج توانسته بود در
لس‌آنجلس، ابداعات خود
را به نیکوترین وجه ممکن
در رادیو به کار گیرد**



سرزمین عرب در آستانه حاکمیت اسلامی



از انتشارات شرکت کتاب



انتشارات شرکت کتاب
www.ketab.com

(310) 477 - 7477

عاشق امید بود و دل‌بسته‌ی آزادی

دکتر صدرالدین الهی را به عنوان شرف اهل قلم می‌شناسند و علیرضا میبیدی در تجلیل از او می‌گوید: صدرالدین الهی خودنویسش را با جوهر شرف پر می‌کند. مروری بر کارنامه حرفه‌ای دکتر الهی دستگیر هر مخاطب منصفی می‌کند که او نه از سر تلکیف که با عشق در همه این سال‌های طولانی دست به قلم برده است و در یکی از شگفت‌انگیزترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران که سیاه‌نمایی‌ها، تحریف حقایق و قلب واقعیت‌ها رویه‌ای نگران‌کننده است، آثار او توانسته است روشنگر چراغ راه آینده باشد. دوستی دیرین دکتر صدرالدین الهی و ایرج گرگین تا آن اندازه عمیق و مبتنی بر شناخت همه جانبه بود که وقتی خانم ماندانا زندیان با او تماس گرفت تا خبر انتشار کتاب آقای گرگین را برای اولین بار به ایشان برساند او با تاملی کوتاه گفت اسم کتاب هم که حتما امید و آزادی باید باشد. گویی او می‌دانست دوست دیرینه اش تا چه اندازه دل‌بسته این دو کلمه بود. دکتر الهی به قلم خود کتاب امید و آزادی را نقد کرده اند، با هم این نقد را مطالعه کنیم.



دکتر صدرالدین الهی، نویسنده و روزنامه‌نگار

برگزیده بود: «امید و آزادی». ایرج به این هر دو کلمه عشق می‌ورزید و مرا هم با خود به همراه امید و آزادی می‌کشید. در مرگش به تفصیل نوشتم و حالا دلم پر از غصه‌ی نبودن اوست و این که نامند تا کتابش را ببیند. ایرج گرگین از نوع روزنامه‌نگارانی بود که خود در تعریف آن‌ها گفته است: «من همیشه معتقد بوده‌ام که وظیفه‌ی ارتباط جمعی این است که آن چه را خوب و مفید است به درست‌ترین و شایسته‌ترین شکل و شیوه به جامعه ارائه دهد و باور داشته‌ام که توده‌های مردم نیاز و شایستگی دانستن؛ آگاه شدن و آشنا شدن با بهترین‌ها را دارند.» ایرج گرگین - امید و آزادی ص ۲۰ و حالا از زبان دخترش ماندانا زندیان چگونگی شکل گرفتن کتاب را بخوانید:

حق و حرمت آموزگاری ایرج گرگین بر اندیشه و عاطفه‌ی من، وظیفه‌ی اخلاقی به انجام رساندن این اثر را، آن‌سان که او می‌خواست - در شکل و محتوا هر دو - تا سرسپردگی می‌کشاند؛ با این همه، هر کاستی در هر زمینه به من باز می‌گردد؛ که سایه‌ی سبز نویسنده در برخی مراحل و در بازخوانی نهایی اثر، جز فصل «چند گفتگو» بر چشم و دستم گسترده نبود؛ و اگر چه بارها به هر ایده و هر متن و هر عکس پرداخته بودیم، و قطع کتاب، طرح و رنگ جلد، جنس کاغذ، دستور خط، شکل و اندازه‌ی فونت، شیوه‌ی آرایش صفحات حتی، تعیین شده بود. بسیار ظرافت‌ها می‌توانست در نگاه آخر نویسنده دیگرگونه شود.

در آخرین گفتگوی تلفنی‌اش با من گفت: - صدرل، یک عکس برایت ایمیل کرده‌ام. عکس خودم. خوب نگاه کن ببین همسر تو شده‌ام.

و بعد به تلخی خندید و وعده داد که روزی وقتی به کالیفرنیا بیاید سری هم به من بزند که بنشینیم و با هم از گذشته حرف بزنیم. من با بی‌پروایی همیشگی یک همکلاس ولن‌گار قدیمی و او با حجب و آرامش همکلاسی که حتی یک بار یک واژه‌ی بی‌ادبانه از او نمی‌شنیدی، رفتیم عکس را دیدم. موهای سرش، آن موهای پر پشت کم‌تاب، به کلی تراشیده شده بود و ریشش را برخلاف همیشه با بی‌قیدی رها کرده بود. از دیدن عکس تکان خوردم. سخت بیمارگونه می‌نمود. می‌دانستم که حال‌نار است اما نه تا به این حد. با این همه، وقتی تلفن کرد به او گفتم که همسری‌اش با من مبارک است. با این فرق که من مثل همیشه کدوی پوکی را به جای سر روی گردن دارم و او سری را که باید دوست داشت و بعد با من از کار کتابش گفت و سخت خرسند بود که :

- دختر عزیزم دارد کار را به پایان می‌رساند با علاقه و دلسوزی بی‌مانندی که در این روزگار کم می‌توان پیدا کرد. امیدوارم کتاب که درآمد، در کیهان درازم کنی و یک کیسه حسابی بکشی.

و این ایرج گرگین بود که آرزوی دیدن کتابی را که به قول خودش دختر عزیزش ماندانا زندیان زحمت تنظیم‌اش را برعهده گرفته بود، داشت. کتاب را ندید و سالی پس از مرگش کتاب درآمد با عنوانی که او خود برای کتاب





از راست: عترت الهی، دکتر صدرالدین الهی، اعظم گرگین و شادروان ایرج گرگین. دوستانی که دوستی‌شان مثال صمیمیت بود.

و از شور و پشتکار او بی‌خبر بودم. وقتی موضوع را با او در میان گذاشتم از همان خنده‌ها که فاصله‌ی میان زهرخند و شکرخند را در آن تشخیص دادن آسان نبود، گفت:

- چرا فکر می‌کنی شکارچی نباید شکار شود؟

و هر دو خندیدیم و من از این جواب او حقیقتاً مچل و شکار شدم. او بیشتر و من کمتر، هیچ‌گاه تن به تله نمی‌دادیم. اما به راستی این تله نبود. چه کار خوبی کرده است این دختر که یک زندگی سراسر راه رفتن را به نشستن واداشته است. حالا کتابی که به نام امید و آزادی در دست ماست حکایت از ایرج گرگین دارد که عاشق خبر در معنای واقعی آن بود. خبری که «چه»ها و «که»های آن کامل باشد و شایعه را در آن تبعید کرده باشند. چند مصاحبه‌ی گرگین که در کتاب آمده از بهترین نوع مصاحبه‌های رادیویی اوست. سخنرانی‌های او و نیز مقالاتی را که به عنوان گفتار رادیویی می‌نوشته می‌توان با دقت خواند و به گذشته فکر کرد و نیز به «سی‌دی» جالبی که صدای خاطره‌انگیزش را در ذهن و دل بیدار می‌کند، گوش کرد. کتاب با چاپ خوب و صفحه‌بندی در خور تحسین چاپ شده؛ فقط نمی‌دانم که اگر خود ایرج زنده بود برای عکس‌هایی که با شماره صفحه‌ی کتاب به جای آن‌که در آخر کتاب بیاید در اول آن آمده است گوش چه کسی را می‌کشید؟ مؤلف؟ ناشر؟ یا صحاف؟

«امید و آزادی» با این شکل و محتوی، نزدیک‌ترین ممکن به ایده‌ای است که ایرج گرگین داشت و اندیشه‌ی آوردن این نوشته در آخرین هفته‌ی حضور فیزیکی‌اش در فضای بیمارستان به آن افزوده شد. تنها صفحاتی که دور از نگاه این جهانی‌اش شکل گرفت در صومعه‌ای که تنها آئین بازمانده‌اش - ادای تعهد به او- نوشتن را دشوار کرده است؛ نوشتن را دشوارتر. و این شاید امتداد سکوت‌های همان صومعه است. انسان که رولان بارت دریافته بود: «همیشه در نوشتن از آن چه دوست می‌داری، شکست می‌خوری»

ماندانا زندیان - لوس‌آنجلس، فروردین ۱۳۹۱ خورشیدی، مارس ۲۰۱۲ میلادی

(امید و آزادی - صص ۶۲۲-۶۲۱)

نقد کتاب نمی‌تواند جز تحسین همت و کوشش ماندانا زندیان باشد که پراکنده‌های یک عمر کار رادیو و تلویزیون یک آدم مؤثر در این کار را گردآوری کرده و بالاترین تحسین من برای او این است که توانسته ایرج گرگین مصاحبه‌کننده را به ایرج گرگین مصاحبه‌شونده تبدیل کند و این به راستی آسان نیست که مردی را که همه را به حرف می‌کشیده است، در بخش «رادیو تلویزیون در ایران» در ۱۰۷ صفحه به حرف زدن وادار کنی. نخستین بار که بخش اول این مصاحبه را در مجله‌ی ره‌آورد دیدم، نتوانستم حیرت خود را پنهان کنم. در آن زمان من دختر گرگین را نمی‌شناختم



در پاسداشت یک آموزگار نجیب

هما سرشار روزنامه‌نگار و نویسنده‌ای است که نیاز به معرفی ندارد. نام او به امضایی می‌ماند که به نوشته‌ها اعتبار می‌بخشد و این اعتبار از عمری که او در راه فرهنگ، ادب و اندیشه صرف کرده است، سرچشمه می‌گیرد.

سرآغاز فعالیت رسانه‌ای هما سرشار با آغازین روزهای مجله معروف زن روز در ایران پیوند خورده است و در ۴۸ سال گذشته بی وقفه با موفقیت‌ها و مسئولیت‌های گوناگون حرفه‌ای در حوزه رسانه‌های همگانی روزهای تقویم زندگی خود را زینت داده است.

کارنامه هما سرشار سنگین از کتاب‌ها، مقالات و جوایز گوناگون است تا آنجا که ذکر آنها در این معرفی کوتاه نمی‌گنجد. با این حال او ایرج گرگین را آموزگار نجیب لقب می‌دهد و متن سخنرانی اش که ۲۹ ژانویه ۲۰۱۲ در فریودهاال یوسی‌ال‌ای ایراد کرد از این شخصیت ماندگار عرصه رسانه به درستی ستود.

آنچه در زیر مطالعه می‌کنید متن این سخنرانی است که از سوی ایشان برای انتشار در اختیار مجله ایرانشهر قرار گرفته است. باشد که در شناخت بهتر از خدمات ایرج گرگین موثر افتد.



هما سرشار نویسنده و روزنامه‌نگار

دیگر هرگز در این کشور غریب، فرصتی برای نوشتن و گفتن پیدا نخواهم کرد. آنچه در این سالها از او آموختم: رواداری، احترام به مخاطب، دوری از ابتذال، نگاهی فراخ و جهانی به آنچه در اطرافمان می‌گذرد و پاسداری زبان نظیف و سلامت رادیویی بود و در کنار این همه، نگارش و سخن گفتن رادیویی.

ولی در این میان چند چیز را هم نمی‌شد از گرگین آموخت: نخست خواندن شعر که یاد گرفتنی و یاد دانی نبود. برای اینکه بتوانی چون ایرج گرگین شعر بخوانی باید آقای گرگین می‌بودی و بس و تکیه بر جای بزرگان نتوانستی زدن به گراف.

دو دیگر حفظ خونسردی و متانت بود حتی هنگامی که به تو توهین میکردند. وقتی در نخستین نشست هیات تحریریه رادیو امید، به پیشنهاد بیژن مفید مجری برنامه ارتباط مستقیم رادیویی شدم - و در پی آن تب و تاب سالهای نخست انقلاب خطوط باز تلفنی دستاویزی برای برخوردهای تند شنوندگان با یکدیگر و با ما گردید - این آقای گرگین بود که از اطاق فرمان و با اشاره سر و دست مرا به بردباری دعوت می‌کرد و در پایان برنامه هم هر بار به این نکته اشاره داشت که ارتباط مستقیم تلفنی نخستین گام در راه رسیدن به دموکراسی است و چون ما ملت هرگز در طول تاریخ با قوانین این بازی آشنا نبودیم لاجرم به پر و پای یکدیگر می‌پیچیم.

سه اینکه در رابطه معلم و شاگردی من و او همه معیارهای رایج کلاس درس نیز حضور داشت: گاه درس پس دادن شاگرد و تشویق معلم و گاه نیز سرکشی و ناخلفی شاگرد و چوب معلم که با سنگینی و متانت و آنهم در هیبت یک نگاه ملامت‌بار بر سرت پایین می‌آمد. این را هم نمیشد از گرگین یاد گرفت. هیچکس چون او نمی‌توانست با وقار دعوا کند. اهل داد و بیداد نبود. تنها به شاگرد جیغ جیغو و زبان‌دراز خود می‌گفت جیغ و داد در شان یک روشنفکر

در نخستین نیمه دهه هشتاد میلادی، مدت چهار سال هفته‌ای چند شب، از لس آنجلس به سوی شهر ریداندو بیچ می‌راندم و به استقبال هیجانی تازه می‌رفتم یعنی به استودیوی کوچک رادیو امید که بیش از هر جای دیگر لس آنجلس، طنین دلنشین نوای موسیقی ایرانی و سخن نغز فارسی در هوایش پراکنده بود و برای من که چهار سال آزرگار پس از وقوع انقلاب اسلامی هنوز چشمم به دنبال یک اثر، یک رد و یک نشان از ایران در هر گوشه و کناری می‌گشت، این یک غنیمت ارزنده بشمار می‌رفت.

در تمام این سالها هنگامی که آقای گرگین - بنیانگذار رادیو امید - در مقابل کاری که داوطلبانه برایش انجام می‌دادم زبان به سپاس می‌گشود، در پاسخ می‌گفتم: «من از شما متشکرم» و در این سخن خود سخت صادق بودم چون نشستن در کنار همکاری که بسیار حرفه‌ای بود، همکاری که صدای مخملینش آرامش‌بخش بود و یادآور گذشته‌ای نه چندان دور که در ایران شنونده‌اش بودی و ستایشگر برنامه‌هایش در رادیو دو، همکاری که به کار خود اعتقاد داشت و همکاری که حاضر نشد باورش را به هیچ قیمتی به هیچ کس بفروشد، فرصت بازرشی بود که از آن بهره گرفتم و این جای سپاس داشت. من از ایرج گرگین کار رادیو را آموختم و در مقام یک شاگرد برای او احترام زیادی داشتم و دارم.

سپاسگزار او بودم و هستم چون ایرج گرگین بود که مرا به همکاری دعوت کرد، میکروفن رادیو امید را در مقابلم گذاشت و در حالیکه تا آن روز بجز کار نشریه و تلویزیون تجربه کار رسانه‌ای دیگری نداشتم، وسیله‌ای برای برقراری ارتباط من با شنوندگان شد و شوق قلم به دست گرفتن را از نو در من زنده کرد بویژه در آن روزهای گیجی و سرگردانی پس از انقلاب که پذیرفته بودم





هما سرشار در کنار ایرج گرگین در استودیوی ضبط و پخش ایستگاه رادیویی رادیو امید

گردید و سپس مدت چندین سال در خانه من انبار شد و نهایتاً توسط ناصر فرخ برای حفظ و حراست برده شد، تنها به این دلیل بود که نمی‌شد قدر آنهمه زحمت را ندانست و آن آرشیو یگانه و تکرار نشدنی را نادیده گرفت. ولی وقتی سال گذشته دریافتیم که همه آن مجموعه پر ارزش در اثر نگهداری در انبارهای غیر حرفه‌ای از بین رفته‌اند و باید دور ریخته شوند دل همه ما سخت به درد آمد، بهمان اندازه که ایرج گرگین برایشان غصه خورد.

گفتم که گرگین اهل جنگ و دعا نبود. سکوت یا نوشتن یک سرمقاله از سر درد نهایت مبارزه او بود با آزاردهندگانش. ولی در چنین زمانی هم یارانی که همواره ایرج گرگین را به چشم پیشکسوت نگاه می‌کردند، کار حمایت از او را با جان و دل پی می‌گرفتند. در ماه جون سال ۱۹۹۸ هنگامی که گروهی حضورش را در کنفرانسی در ارواین سخت مورد انتقاد قرار دادند، برای نخستین بار چند تن از ما با دیدگاههای متفاوت چپ و راست و میانه گرد هم آمدیم و محکم‌ترین بیانیه «در دفاع از آزادی اندیشه و بیان» را با دهها امضای اهالی آزاداندیش قلم به حمایت از او صادر کردیم. و شما عزیزان میدانید که تا آن زمان و در شهر لس‌آنجلس جز در مورد سلمان رشدی چنین حرکتی انجام نشده بود و این نیز بختباری ایرج گرگین بود در داشتن دوستان مهربان در کنار دوست‌نمایان نامهربان. بله شک نکنیم که در شهر فرشتگان، جایی که بقول مولوی در آن فقط خورشید است، با همه کمبودهایش، ستاره‌ای اگر بدرخشد، ماه مجلس خواهد شد. دریغ و درد اینجاست که غیبت انسانهایی چون گرگین آسمان بی‌خورشید این شهر را کم‌ستاره‌تر می‌کند.

تو چنان زی که بمیری برهی
نه چنان چون که بمیری برهنه

نیست. روشنفکر دنیای گرگین می‌بایست سنگین و رنگین باشد و روشنفکر دنیای ما شلوغ و پرشر و شور. یاد باد آن روزگاران یاد باد شنیدم که در رثای ایرج گرگین گفتند لس‌آنجلس با او بد کرد. واقعیت این است که بد کردن به ارباب راستین قلم شیوه رایج لس‌آنجلس است، ولی ایرج گرگین این بختباری را داشت که - در کنار انگشت‌شماری از اصحاب ناسزا - انبوهی یار غار و همراه داشت که همواره و به هر خواسته او بدون دوبر اندیشیدن لبیک می‌گفتند. همکاران رادیو امید: بیژن مفید، دکتر صدرالدین الهی، نورالدین ثابت‌ایمانی، ابراهیم صفایی، پرویز ناظریان، یوسف شهاب، شهناز خاقانی، مانوک خدابخشیان، فهیمه پدرتانی، فهیمه واحدی‌فر، دکتر فرهنگ هلاکویی، دکتر نهضت فرنودی، محمد نفیسی، امیل قوطانیان، افشین گرگین، عباس حجت‌پناه، ایرج حائری، باربد طاهری، فلورا شباویز، و بسیاری دیگر تا روزی که در رادیو بودند قبولش داشتند و پشتیبانش بودند و هنگامی که رفتند رفیقش باقی ماندند.

زمانی رسید که به دلیل مشکلات مالی، رادیو امید در شرف تعطیل قرار گرفت. در همین دوران بسیاری از شنوندگان رادیو - یعنی همین اهالی شهر فرشتگان که با فرهنگ رسانه‌های حکومتی و دولتی زیسته بودند و راه و رسم باری‌رسانی به رادیو و تلویزیون خصوصی را نمی‌دانستند - برای نخستین بار گام پیش نهادند و با حرکتی خودجوش و همراهی گروهی از هنرمندان، کنسرتی برگزار کردند و با گردآوری پول به کمک ما آمدند تا رادیو بماند. اگر داشتن شنوندگانی چنین وفادار و هنرمندانی چنین همراه بختباری ایرج گرگین نبود پس چه بود؟

حتی پس از رفتن ایرج گرگین از لس‌آنجلس، مهر باران قدیمی از او بریده نشد: اگر آرشیو نوارهای پر ارزش رادیو امید سالها توسط امیل قوطانیان حفظ

دکترهما محمودی، استاد باسابقه ایرانی در دانشگاه‌های آمریکا و از دوستان ایرج گرگین:

چشمانش افق‌های آینده را رصد می‌کرد

دکترهما محمودی از با سابقه ترین ایرانیان مقیم ایالات متحده امریکا است. نخستین زن ایرانی که در دانشگاه‌های این کشور به مقام استادی نایل شد و به آموزش علوم روانشناسی به دانشجویان مبادرت ورزید تا آنجا که امروزه بسیاری از اساتید دانشگاه‌های کالیفرنیا در رشته روانشناسی به اینکه روزی دانشجوی دکترهما محمودی بوده‌اند افتخار می‌کنند.

روایت دکترهما محمودی از ایرج گرگین روایت یک دوستی دیرینه است. دوستی دوران دانشجویی، دوستی در روزگاری که تعداد ایرانیان مقیم لس‌آنجلس انگشت شمار بود و چهره‌های فعال و نوگرا مانند گرگین جوان درخششی دوچندان داشتند.

از آنجا که از آن روزها سالیان طولانی می‌گذرد آنچه در این میان بیش از هر موضوعی خودنمایی می‌کند ثبات شخصیت چهره‌های فرهنگی کشورمان است. کسانی که در همه این دوران و در گذار از حوادث تلخ و شیرین شخصیت آزاده و وطن دوست خود را به هیچ بهایی نفروختند و آبروی ایرانیان و نماد حفظ فرهنگی ملی‌مان شدند.



دکترهما محمودی - نخستین استاذ زن ایرانی در دانشگاه‌های کالیفرنیا

او شخصیتی محترم داشت و از گشودن حریم خصوصی اش برای همه ابا می‌کرد. خصیصه‌ای که در همه سال‌های بعد هم همیشه همراه او بود. هرگز فراموش نمی‌کنم که روحیه خبرنگاری در او تا آن اندازه قوی بود که هرگاه از کنفرانس‌های صلح که برای آنها به کشورهای بلوک شرق مانند شوروی و ... سفر می‌کردم، باز می‌گشتم با اشتیاقی وصف ناشدنی مرا سوال پیچ می‌کرد تا از میان دیده‌ها و شنیده‌های من تار و پود جامعه آنها را کشف کند.

سال‌های خوش قبل انقلاب اما کوتاه بودند و خیلی زود وقوع انقلاب او را به مانند دیگر نوآندیشان و فعالان فرهنگی راهی دیار غربت کرد. ایرج به لس‌آنجلس آمد و با نهایت همت توانست پایه‌های رادیوی کوچک خود را در این شهر بنیان گذارد. رادیویی که اگرچه به سختی تامین هزینه می‌شد اما چراغ امید را در دل ملتی که پس از انقلاب سهمشان از سرزمین مادریشان چیزی جز تبعید و مهاجرت نبود، روشن نگه می‌داشت. اگرچه کاخ رویاهای او برای ساختن ایرانی مدرن، متمدن و سربلند که پرچمدار توسعه در آسیا باشد فرو ریخته بود اما او مردی نبود که از میدان بدر رود. پس با تلاشی شبانه روزی سعی کرد تا راه را برای حفظ فرهنگ و بالا بردن آگاهی جامعه مهاجر هموار کند. اگر بگویم کسانی مانند ایرج گرگین با خون جگر توانستند فرهنگ کشورمان را در خارج از کشور زنده نگه دارند اغراق نکرده‌ام.

او در سال‌های سخت غربت هم افق‌های روشن آینده را همیشه پیش چشم داشت و با همه کاستی‌ها تلاش می‌کرد، آنچه خود می‌آموخت را با مردمش شریک شود و در مقام روزنامه‌نگاری حرفه‌ای و درجه یک از تزریق نوع دید و باور خود به جامعه همیشه پرهیز می‌نمود. بلکه سعی داشت با بررسی زوایای مختلف یک موضوع آن را برای مردم روشن و آشکار کند.

صحبت کردن از ایرج گرگین برای من، مرور خاطرات بخش اعظمی از زندگی است. چرا که هر زمان نام گرگین از ذهنم عبور می‌کند ناخودآگاه بیاد می‌آورم من زبان فارسی را از او به خوبی آموختم. دوستی ما به سال‌ها پیش از انقلاب باز می‌گردد به روزگاری که هر دو دانشجویانی جوان و با انگیزه بودیم. ایرج را پسر عموی من کامبیز محمودی برای تکمیل تحصیلات از سوی رادیو تلویزیون ملی ایران به آمریکا می‌فرستد تا با آنچه نگاه آینده بین ویژه ایرج گرگین بود مدیری موفق و نوگرا برای آینده سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران تربیت شود. آن روزها لس‌آنجلس تا به این اندازه ایرانی نداشت و آنچه بیش از پیش انگشت شمار بود چهره‌های جوان، نوگرا و روشنفکر بود. ورود کسی مثل ایرج گرگین به لس‌آنجلس آن روزها جذابیت‌های خاص خود را داشت. شعر می‌خواند و لیسانس ادبیات گرفته بود. در رادیو و تلویزیون محبوبیتی دست و پا کرده بود و گاه‌گداری که از سوی دانشگاه UCLA در راستای ارتباط‌های فرهنگی با دانشگاه تهران به ایران می‌رفتیم شاهد بودم که خلاقیت و نوآوری‌هایش در رادیو و تلویزیون تا چه اندازه مورد توجه جوانان و نوگرایان قرار گرفته است. ایرج از همان دوران نشان داد که فرد متفاوتی است و در ذهنش دنیایی بهتر و بزرگتر را تصویر می‌کند. عاشق برنامه‌ها و حرکت‌های آموزشی بود. ایده‌هایی داشت که اگر با وقوع انقلاب متوقف نمی‌شد، می‌توانست در جهش علمی و فرهنگی ایران به گونه‌ای چشمگیر تاثیرگذار باشد. اعتقادش به آموزش برای همه باعث شده بود تا طرح تاسیس نخستین تلویزیون آموزشی ایران را در آن سال‌ها پیگیری کند و با باور به اینکه نباید گذاشت کودکانمان از فرهنگ ایرانی و درک درست از پشتوانه‌های فرهنگی خود بزرگ شوند درصدد افزایش سهم کودکان از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی بود.



گرگین روشنفکری متفکر بود

اسماعیل میرفخرایی (زاده ۱۳۲۵)، مجری و تهیه کننده برنامه‌های علمی تلویزیون ایران است.

او فارغ التحصیل درجه لیسانس در رشته زیست شناسی از دانشگاه تهران و رشته رادیو و تلویزیون از دانشگاه ایلینوی جنوبی و فوق لیسانس ارتباطات در آموزش از همان دانشگاه است. وی کار خود را در سال ۱۳۴۵ به عنوان مجری و تهیه کننده برنامه‌های علمی مجموعه‌ای به نام دانش در رادیو و تلویزیون آغاز کرد.

از جمله فعالیت او: ساخت بیش از ۵۰۰ برنامه در زمینه مسائل علمی، شرکت در مجموعه تلویزیونی با عنوان جمعیت، حال، آینده و ساخت مجموعه علمی با طبیعت که به مسائل زیست محیطی می‌پرداخته است. میرفخرایی در کنار فعالیت‌های خود به تدریس در دانشگاه‌های ایران و خارج از کشور نیز اشتغال داشته استم

میرفخرایی را بی شک باید یکی از نزدیکترین دوستان شادروان ایرج گرگین دانست که علی‌الرغم فاصله‌های جغرافیایی در حفظ و حراست از این دوستی ممارست بسیار داشت.

او که این روزها در استرالیا ساکن است، به درخواست دکتر ماندانا زندیان برای یادواره ایرج گرگین در ایرانشهر دست به قلم برده است.



اسماعیل میرفخرایی، چهره او برای علاقمندان برنامه‌های علمی خاطر انگیز است.

من از جمله باورکنندگان دنیای پس از مرگ نیستم و ای کاش بدم و امید دیدار مجدد او را می‌داشتم ولی وجود این کتاب تسکینی است که هرگاه نیازمند او می‌شوم به کتاب سری بزمن و مثل قدیم که هر روز پس از اجرای برنامه در رایو به دفترش می‌رفتم و می‌گفتم برنامه را شنیدید؟ ایرادهاهم را بگوئید! او مثلاً می‌گفت: «خوب بود ولی یادش باشد تو مرکز جهان نیستی باید در رادیو متواضع بود.»

تواضع، نجابت و آرامش ایرج گرگین از لابلای خطوط کتاب او خواندنی است. این کتاب، ایرج گرگین را به آنها که او را تنها یک گوینده می‌دانستند یاد می‌دهد که او نه تنها یک گوینده بود بلکه روشنفکری متفکر نیز بوده که باید او را بیشتر می‌شناختند.

ولی دیر نیست با این کتاب می‌توانید او را بشناسید.

یک بخش بیشتر مورد نظر من در کتاب، صفحه ی ۳۲۳، اولین پاراگراف از نوشته «نقش شخصیت‌ها» است:

«چنین به نظر می‌رسد که با پایان یافتن این قرن، دوران شخصیت‌های پرجاذبه در مقام رهبری کشورها و عصر مردان و زنان بزرگ و فرزانه‌ای که ملت‌های خود را در پیکارهای سرنوشت‌سازشان به سوی صلح و ثبات و پیشرفت رهنمون می‌شوند نیز در حال پایان یافتن است. ظاهراً نقش شخصیت در تاریخ آینده، دیگر آن اهمیتی را نخواهد داشت که در گذشته دارا بوده است. بسیاری این را نشانه رشد و بلوغ جوامع انسانی می‌شمارند؛ به گمان آنان یک جامعه بالغ، نیاز به رهبر - حتی یک رهبر فرهمند - ندارد که سرنوشت خود را به دست او بسپارد، و در پی او از کوره راه‌های تاریخ بگذرد. مثل همه گمانه‌زنی‌های تاریخی، درستی یا نادرستی این نکته را تاریخ خود معین خواهد کرد؛ اما شاید این حقیقت را نتوان نادیده انگاشت که ممکن است سال‌ها بگذرد و از چند شخصیت پُرجاذبه‌ای که هم‌اکنون در رهبری ملت‌هایی در این و آن سوی جهان باقی مانده‌اند، به عنوان آخرین نمونه‌ها در نوع خود یادشود، زیرا به دشواری می‌توان باور کرد که دستکم در یکی دو دهه‌ی آینده، همتایانی برای آنان در عصر سیاست و کشورداری جهان پدید آید.»

یکی از تلاش‌های ما گویندگان رادیو و تلویزیون که تنها گویندگی نکردیم بلکه فکر کردیم، نوشتیم و بیان کردیم، این بوده است که به مخاطبان رادیو و تلویزیون ایرانی بگوئیم که ما افرادی نیستیم که تنها متون و اشعار را از رو بخوانیم. به ما گوش کنید ما به عنوان یک برنامه ساز و ارائه دهنده برنامه حرفی برای گفتن داشتیم و داریم ما حداقل کاری که می‌کنیم این است که به جای استفاده از گج و تخته از ابزار الکترونیک گسترده برای بیان نظر خود استفاده می‌کنیم. ما رادیو و تلویزیون را مدرسه‌ای برای یادگیری خود و مخاطبان می‌بینیم. ایرج گرگین شخصیتی است که یادگرفت و یاد داد. او از ادبیات و تاریخ و اجتماع در حال گذر ایران یاد گرفت و همچون ناظری از سرگذشت خود که با سرگذشت رادیو تلویزیون در ایران پیوند خورده بود گفت و نوشت. فصل اول کتاب درباره رادیو تلویزیون، فصلی است که برای همکاران او از جمله من که خود او را می‌شناختیم نگاهی بود به توسعه رادیو تلویزیون از دید یک انسان فرهنگی - رسانه‌ای که خواندن آن را نه تنها برای همکاران جالب می‌بینیم، بلکه هر یک از کارکنان رادیو تلویزیون‌های امروزی و دانشجویان رسانه آن را یک سیر تاریخی اجمالی در رادیو تلویزیون از دیدگاه ایرج گرگین خواهند دید و با خواندن آن بهتر متوجه می‌شوند که رادیو تلویزیون یک بنگاه صرفاً پول ساز و یک بلندگوی دولت‌ها و جایی برای فریادهای غیر مسئولانه نیست.

اصولاً شخص رسانه‌ای اگر عمیق فکر کند متوجه می‌شود که اینجا یک تریبون شخصی نیست و او هم یک شخصیت سینمایی در حال بازی نقش نیست، شخصیت رسانه‌ای بازیگری است که نقش خود را بازی می‌کند، ایرج گرگین نقش خود را بسیار بسیار خوب ایفا کرد.

این کتاب نه تنها داستان خود اوست بلکه چیزهایی از او می‌گوید که ما هم که در بیشتر اوقات با او بودیم نتوانسته بودیم از عمقش با خبر شویم. چون او همیشه خود را در لایه ای از زیبایی‌ها بسته بندی می‌کرد تا لحظات ما را با شادی عمیقی پیوند دهد که لازمه آموزش است. بخشی از فریادهای او که در دل نازکش نهفته بود در کتاب بلند می‌شود، گویی از میان خاک فریاد می‌کشد که من هستم هر چند که او هیچوقت در زندگی فریاد نکشید.



در سوگ همسرم ایرج گرگین

این باور که مردانی که در راه‌های بزرگ گام برمی‌دارند، همیشه در خانه خود مورد حمایت همسرانی هستند که به درستی راه آنها باور دارد ما را و می‌دارد تا با شناختی جامع تر از اعظم گرگین یاد کنیم.

او که در برهه‌ای حساس بزرگترین پشتیبان همسر خود بود و در فراز و نشیب روزگار و به ویژه در دوران بیماری او همدمی بی‌مثال برای ایرج گرگین تلقی می‌شود، بی‌شک در شکل‌گیری آنچه تنها اثر مکتوب همسرش تلقی می‌شود بی‌سهم نیست.

اعظم گرگین در سخنرانی خود در مراسم یادبود ایرج گرگین در میان فرازهای گوناگون زندگی او بیش از هر بخش دیگری بر ارتباط سازنده‌ای که بین ایرج گرگین و مردم برقرار بود تاکید می‌کند و اذعان می‌دارد:

مردم او را باور داشتند و می‌دانستند در راه حقیقت‌رسانی ذره‌ای فروگذار نمی‌کند. چراکه برای او اخلاق، بالاترین ارزشها بود. ایرج مشوق اخلاق اجتماعی بود. معتقد بود که جامعه ایده‌آل دست نیافتنی است و باور داشت که باید مثبت بود نه مطلق‌گرا.

با هم بار دیگر این سخنرانی دلنشین و برآمده از شناخت قلبی را که ناشی سال‌ها زندگی مشترک است مرور کنیم.



اعظم گرگین همسر شادروان ایرج گرگین

آموخته است و آرزو داشت روزی به آن درجه تعالی از دانش دست یابد. ایرج شریف و با حقیقت بود. مردم او را باور داشتند و می‌دانستند در راه حقیقت‌رسانی ذره‌ای فروگذار نمی‌کند. برای او اخلاق بالاترین ارزشها بود. ایرج مشوق اخلاق اجتماعی بود. معتقد بود که جامعه ایده‌آل دست نیافتنی است و باور داشت که باید مثبت بود نه مطلق‌گرا.

از ویژگی‌های دیگر ایرج این بود که هرگز از فعالیت فرهنگی و رسانه‌ای باز نمی‌نشست و همواره در حال برنامه‌ریزی پروژه‌های مختلف بود - از جمله راه اندازی یک پایگاه اینترنتی جدید و ساختن فیلم‌های مستند تاریخی. از این که وقتش را به بطالت بگذراند متنفر بود. می‌گفت بی‌کاری کسالت آور است.

ایرج به سرزمین و مردم ایران مهر می‌ورزید و هر مسافری به ایران سفر می‌کرد او کنجکاو بود از شواهد عینی پرس‌وجو کند که در ایران چه می‌گذرد. او دائم وسوسه می‌شد که به ایران سفر کند. از شکنجه بدنی وحشت‌ناک داشت ولی از این که از او استفاده تبلیغاتی کنند و در تلویزیون و رادیو او را مجبور به اعترافات ساختگی به کارهای ناکرده کنند وحشت داشت. ولی همواره آرزوی بازگشت به ایران را در سر می‌پروراند. افسوس که این یک آرزو باقی ماند و جامه عمل به خود نپوشید.

انسانها همه یک روز به دنیا می‌آیند و روزی از دنیا می‌روند. بی‌تردید عده کثیری از ما بر آن هستیم که بعضی انسانها جایگزین و همتا نخواهند داشت. ایرج نیز جایگزین و همتا نخواهد داشت. و فقدان او خلا سهمگینی ایجاد کرده است. من پس از گذشت یک ربع قرن، همسر و تکیه‌گاه زندگی‌م را از دست داده‌ام و اکنون فقط با خاطرات و نام نیکش زنده‌ام.

به امید آن که روزی یاد او را با هم در ایران گرامی بدارم.

امروز سوگوار مرگ مردی هستیم که پیشرفته‌تر از زمان خود بود اما فروتن بود - مغرور بود اما متفرعن نبود.

ایرج گرگین فرهنگ، ادب، شعر و موسیقی ایران و غرب را خوب می‌دانست؛ دانش او در حد تعالی بود اما به آنچه می‌دانست قناعت نمی‌کرد و در جستجوی بیشتر دانستن بود.

ایرج مردی بود نجیب، آرام، معتدل و دموکرات و به همین علت همیشه آماج خشم تندروها بود. ایرج بنیانگذار روش ارتباط مستقیم میان صاحب‌نظران ایرانی بود و در زمینه ابراز عقاید گوناگون سیاسی تحول ایجاد کرد و با صبر و بردباری به چپ و راست آموخت می‌توان دگراندیش بود اما متخاصم نبود.

ایرج پیوسته در فکر ایجاد نوعی اعتدال و هماهنگی بود و مشوق همبستگی و همزیستی مسالمت‌آمیز. از افراط‌بیزار بود و معتقد بود که افراط و تعصب دو روی یک سکه‌اند و می‌کوشید افراد را به تفاهم و اصلاحات ترغیب کند. خصلت دموکراتیک در زندگی خصوصی او نیز جریان داشت. ایرج یک انسان برجسته بود و هر کاری می‌کرد بهترین بود.

او خیرخواه، صمیمی و دلسوز بود. بیش از توانش به دیگران کمک می‌کرد - نه برای قدرشناسی بلکه به دلیل باور شخصی، به سبب دوستی و از روی حسن نیت. روزی دوستی به من گفت: مهربانی بیش از حد آقای گرگین باعث هج و مرج می‌شود؛ آدمها باید بدانند کی خوبند و کی بد! ایرج به این گفته لبخند می‌زد و می‌گفت: خوب بودن را باید به آدمها آموخت.

ایرج محترم بود و به همه احترام می‌گذاشت. رفتارش با خرد و کلان و عارف و عامی یکسان بود. با همه دانشی که داشت رفتارش به گونه‌ای بود که کسی با احساس خود کم‌بینی از محضرش جدا نمی‌شد؛ بلکه حس می‌کرد چیزی از او





دکتر رادنی مصریانی

Rodney Mesriani, Esq.

وکیل رسمی
دادگاه های کالیفرنیا و فدرال
و همکاران

MESRIANI LAW GROUP

A Professional Law Corporation

تصادفات صدمات بدنی

Personal Injury Accidents

حقوق ناشی از کارافتادگی

Disability Benefits

امور کارمند و کارفرما

Employment / Labor Law

949 - 272 - 2920

IRVINE

310 - 826 - 6300

LOS ANGELES

818 - 401 - 4747

S.F. VALLEY

(866) 99-VAKIL

(866) 998-2545

Main Office: 510 Arizona Ave., Santa Monica, CA 90401

www.mesriani.com

rodney@mesriani.com

TASADOFAT

Rodney Mesriani, Esq.

PERSONAL INJURY / ACCIDENTS



سپیده جدیری، شاعر و روزنامه نگار:

خلاقیت، بی رنگ و لعاب

مروری کوتاه بر متن گفت‌وگوی رادیویی

ایرج گرگین با فروغ فرخزاد در کتاب «امید و آزادی»

سپیده جدیری، شاعر، روزنامه نگار و مترجم، زادهٔ سال یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج خورشیدی در اهواز، و دانش آموختهٔ مهندسی شیمی در دانشگاه علم و صنعت ایران است.

وی از اعضای هیات داوران دودورهٔ نخست جایزهٔ شعر خبرنگاران در سال‌های هشتاد و پنج و هشتاد و شش خورشیدی، بنیانگذار جایزهٔ خورشید-جایزهٔ شعر زنان ایران- برای قدرگزاری از حضور چشمگیر زن ایرانی در گسترهٔ شعر هم‌روزگار ایران، مدیر صفحهٔ «وارتان سخن بگو»- صفحه‌ی شعر ایستادگی ایران- در فیس بوک و دبیر صفحات شعر مجله‌ی شهرگان کانادا است.

از سپیده جدیری تاکنون مجموعه شعرهای «خواب دختر دوزیست» (نشر معیار - ۱۳۷۹)، «صورتی مایل به خون من» (نشر ثالث - ۱۳۸۶)، «دختر خوبی که شاعر است» (نشر نگاه - ۱۳۹۱) مجموعه داستان «منطقی» (نشر خورشیدسواران - ۱۳۸۰) و ترجمه‌ی گزیده‌ای از اشعار ادگار آلن پو با عنوان «کلاغ» (نشر ماه‌ریز - ۱۳۸۵) انتشار یافته است. گزیده‌ای از سه مجموعه شعر، داستان‌ها و برخی از اشعار چاپ‌نشده‌ی او نیز، در کتابی تحت عنوان «به آغوش درازنی» گردآوری و توسط نشر ناکجا در پاریس منتشر شده است. جدیری حدود دو سال پیش در پی دریافت بورسیهٔ مطالعاتی از سوی انجمن بین‌المللی قلم، همراه همسر و فرزندش، ایران را ترک کرد و ساکن ایتالیا شد.



سپیده جدیری، شاعر و بنیانگذار جایزه ادبی خورشید

پرطمطراق طرح کرد که زبان طرف مقابل را به هنگام پاسخ گفتن بند بیاورد! ایرج گرگین دقیقاً بر اساس تجربه می‌دانسته است که برای جذاب شدن یک مصاحبه‌ی رادیویی نیازی به آن گونه پرسش‌ها نیست. اتفاقاً هر چه قدر توانسته از شاخ و برگ و زلم زیمبوی پرسش‌هایش زده است تا گوش شنونده‌ی برنامه را خسته نکند و همان طور که گفتم، دقیقاً برود سر اصل مطلب. به جای آن که گزاره‌گویی کند درباره‌ی حواشی زندگی فروغ فرخزاد که اتفاقاً در آن مقطع، جنجال زیادی هم در مطبوعات به پا کرده - فروغ کمی پیش‌تر دست به یک خودکشی بی‌نتیجه زده است - به سادگی توپ را به زمین حریف (پاسخگو) می‌اندازد: «راجع به زندگی‌تان مختصری برای ما بفرمایید.» در مقابل پرسشی چنین بی‌غرضانه، برای طرف مقابل چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز این که او نیز در پاسخگویی با صداقت تمام، هر آنچه را که درباره‌ی خودش به فکرش می‌رسد، روی سینی بریزد: «خب، این یک واقعیتی‌ست که هر آدم که به دنیا می‌آید، بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی‌ست، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات خیلی معمولی و قراردادی توی زندگی‌اش اتفاق افتاده که بالاخره برای همه می‌افتد؛ مثل توی حوض افتادن دوره‌ی بچگی، یا تقلب کردن دوره‌ی مدرسه، عاشق شدن دوره‌ی جوانی، عروسی کردن، از این جور چیزها دیگر. اما اگر منظورتان از این سؤال توضیح دادن یک مشت مسائلی‌ست که به کار آدم مربوط می‌شود - که در مورد من شعر است- پس باید بگویم که هنوز موقعش نشده، چون من کار شعر را به طور جدی، هنوز تازه شروع کرده‌ام.» هوشمندی پرسشگر در ادامه دادن به طرح این نوع پرسش‌های به ظاهر سهل و ساده باعث می‌شود که پاسخگو در تشریح هر چه بیشتر و

«یک آدم امروزی، یک آدم صمیمی، آدمی‌ست که حساسیتی نسبت به زندگی دارد و نمی‌خواهد به خودش دروغ بگوید فقط به این خاطر که مدال شاعر بودن بر سینه‌اش بزند.» این‌ها را فروغ فرخزاد در پاسخ به یکی از سؤالات ایرج گرگین در مصاحبه‌ای رادیویی (رادیو تهران - برنامه‌ی دوم، ۱۳۴۳ خورشیدی) می‌گوید؛ مصاحبه‌ای که از حُسن اتفاق در آن، هر دو طرفِ گفت‌وگو - چه پرسش‌گر و چه پاسخگو - اصل را بر همین صمیمیت و به بیان بهتر، صداقت گذاشته‌اند: به همان اندازه که فرخزاد بی‌ریا و بی‌هیچ گونه فخر فروشی و خودبزرگ‌بینی پاسخ‌هایش را به زبان می‌آورد، جنس پرسش‌های گرگین نیز از روحیه‌ای بی‌تکلف حکایت دارد، روحیه‌ای که در پی رنگ و لعاب بخشیدن به پرسش‌هایش نیست و یک راست می‌رود سر اصل مطلب. به شیوه‌ای که او پرسش‌های این مصاحبه را مطرح می‌کند دقت کنیم:

- راجع به زندگی‌تان مختصری برای ما بفرمایید.
- شعر امروز باید صاحب چه خصوصیتی باشد؟ نکات ضعف و مثبت آن، وضع شعر امروز؟
- راجع به زبان شعر امروز و استفاده از عواملی که می‌شود و باید استفاده کرد؟
- فرقی بین شاعره و شاعر نیست؛ اما فکر می‌کنم یکی از خصوصیات شعر شما زنانه بودن‌اش است. نظر شما چیست؟
- لازم به توضیح نیست که ایرج گرگین در زمان انجام این گفت‌وگو، تجربه‌ی سال‌ها روزنامه‌نگاری و همکاری با رادیو را ره‌توشه داشته است. او یک خبرنگار صفر کیلومتر نبوده است که نداند چطور می‌توان پرسش‌هایی





نقل قول می‌آورند. صمیمانه‌تر دیدگاه‌هایش احساس راحتی کند: «پرسناژ مجنون، که خُب،

همیشه سمبل پایداری و استقامت در عشق بوده، از نظر من، که آدمی هستم که جور دیگری زندگی می‌کنم، پرسناژ او کاملاً برای من مسخره است. وقتی علم روانشناسی می‌آید و او را برای من خُرد می‌کند، تجزیه و تحلیل می‌کند و به من نشان می‌دهد که او عاشق نه، یک بیمار بوده، آدمی بوده که مرتب می‌خواسته خودش را آزار بدهد. این است که خُب، به کلی عوض می‌شود... در حالی که این مجنون‌ها، شما نگاه کنید، هنوز که هنوز است در ادبیات ما، البته ما اسم این‌ها را ادبیات نمی‌گذاریم؛ ولی «ادبیاتی» که میان عده‌ای مطرح است، هنوز که هنوز است، زیر همان درخت بید نشسته‌اند و دارند با کلاغ‌ها و آهوها درد دل می‌کنند.

فروغ فرخزاد در این مصاحبه خود فروغ است، خودِ خودِ فروغ بی‌گوشه‌ی چشمی به هیاهوها و جنجال‌هایی که این طرف و آن طرف درباره‌ی او، زندگی‌اش و دیدگاه‌هایش بر پا شده است. فروغ فرخزاد در این مصاحبه همان دختر صمیمی شعرهایش است. این‌گونه است که این مصاحبه به یکی از به یادماندنی‌ترین و پُر شنونده‌ترین گفت‌وگوهای تاریخ شعر معاصر ایران تبدیل می‌شود. مصاحبه‌ای که هنوز که هنوز است اینجا و آنجا از آن

هنگامی که متن مصاحبه را در کتاب «امید و آزادی» خواندم، علاوه بر آن که تمام خاطرات نوجوانی‌ام از شنیدن نسخه‌ی شفاهی آن در یک نوار کاستِ قدیمی دوباره زنده شد، با تدقیق بیشتر در چگونگی طرح پرسش‌هایی این چنین سراسرست و ترتیب قرار گرفتن آنها در مصاحبه، بیش از پیش به توانایی‌های منحصر به فرد زنده‌یاد ایرج گرگین در کار رسانه پی بردم. ناگفته نماند که این کتاب، متن چندین و چند گفت‌وگوی ماندگار دیگر از او با اصحاب قلم، فرهنگ و سیاست را نیز در بر می‌گیرد که هر یک پنجره‌ای تازه را به ذهن روشن و خلاق این روزنامه‌نگار کم‌نظیر می‌گشاید. خواندن دیگر بخش‌های کتاب، از جمله گفت‌وگوهای خانم ماندانا زندیان، آقای امیرمصدق کاتوزیان و رادیو آزادی با زنده‌یاد گرگین درباره‌ی تجربه‌ی یک عمر همکاری او با رادیو و تلویزیون و مطبوعات و همچنین بخش «امید و آزادی» (گزیده‌ای از گفتارها، سخنرانی‌ها و یادداشت‌های ایرج گرگین) نیز برای افزودن به دانش روزنامه‌نگاری من بسیار مغتنم بود و خواندن آنها را به تمام همکاران و هم‌قلمان توصیه می‌کنم.



قباد شیوا، طراح، گرافیست و از همکاران قدیمی ایرج گرگین:

تماشا به سردبیری گرگین سر آغاز تحول بود

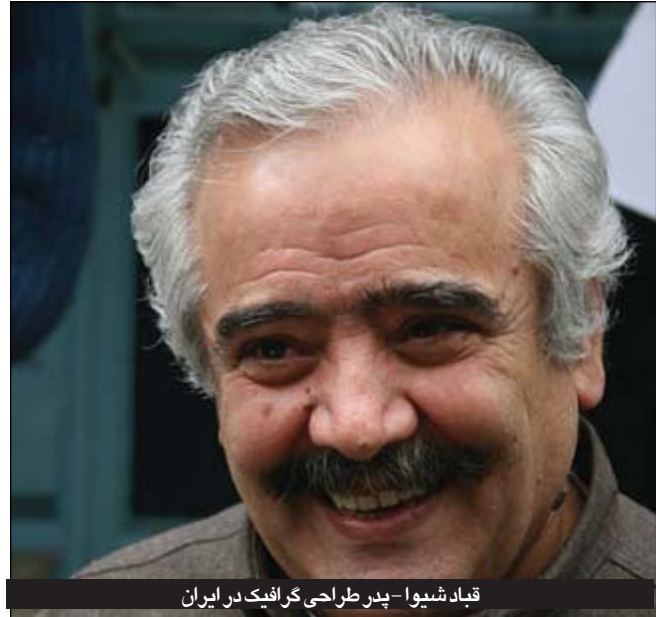
قباد شیوا طراح و گرافیست نام‌آور ایرانی، دانش‌آموخته رشته نقاشی از دانشگاه تهران و فارغ‌التحصیل از دانشگاه Pratt شهر نیویورک در سال ۱۳۵۹ است.

او در طی چندین دهه فعالیت هنری با خلق آثار بدیع توانست به نوعی گرافیک با ویژگی ایرانی دست یابد و آن را به دنیا معرفی کند، به دلیل همین ویژگی برخی از آثارش در موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌داران بین‌المللی جای گرفته‌است.

از فعالیت‌های او در دوران همکاری با ایرج گرگین می‌توان به تأسیس بخش گرافیک در صدا و سیما ایران در سال ۱۳۴۷، راه‌اندازی بخش گرافیک انتشارات سروش در سال ۱۳۵۰ نام برد.

او از مؤسسان انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، پایه‌گذار و برنامه‌ریز اولین دوسالانه پوستر تهران است.

اما شاید برای این هردو هنرمند ایرانی دوران طلایی همکاری در مجله تماشا به گونه‌ای دیگر خاطره انگیز باشد. قباد شیوا در خلال آماده شدن کتاب «امید و آزادی» متنی در رثای دوست و مدیر دبیرین خود نوشته است که از سوی خانم دکتر ماندانا زندیان برای انتشار در مجله ایرانشهر در اختیارمان قرار گرفته است.



قباد شیوا - پدر طراحی گرافیک در ایران

بزرگ و پر از عکس‌های رنگی ساختم و آن را اعضای شورا پسندیدند. در این میان می‌دانستم که آقای گرگین هم با این روند موافق نبودند ولی به من می‌گفتند، شیوا باید شروع کرد و جلو رفت. یک شب که با هم بحث می‌کردیم و در خیابان قدم می‌زدیم، چون خسته شده بودیم کنار جوی خیابان نشستیم، خیابان هم خیلی خلوت بود و خلوت‌تر شد و ما متوجه گذشت شب هم نبودیم و بدلیل علاقه خودمان با انتشار مجله با هم صحبت می‌کردیم و تجسم می‌کردیم که صفحات را چکار کنیم، تصویرسازی را وارد مجله کنیم، روی جلد آن چطور باشد و خلاصه در آن سکوت شب و کنار جوی خیابان در تخیلمان مجله را ورق می‌زدیم و من هنوز هیچ‌وقت آن شب را که سرشار بود از عشق به کار و فرهنگ ولو در کنار جوی خیابان در کنار آقای ایرج گرگین را هرگز فراموش نکردم.

در هر صورت مجله با کیفیت پائین و با تأخیر زمانی چاپ و توزیع شد و مدیران بالاتر که هم پی به عدم امکانات برده بودند کم کم از فرم‌های رنگی صفحات صرف‌نظر کردند و طی انتشار ۱۰ شماره بالاخره مجله با چاپ صفحات ۲ رنگ به عمر خود ادامه داد و چند سال بعد که سردبیری مجله تغییر کرده بود، قطع مجله هم کوچک شد و من که هنوز دوستی خود را با آقای گرگین داشتم به من گفتند که شیوا مجله امروز تماشا ضرورتاً شد همان ماکت شماره صفری که تو طراحی کرده بودی.

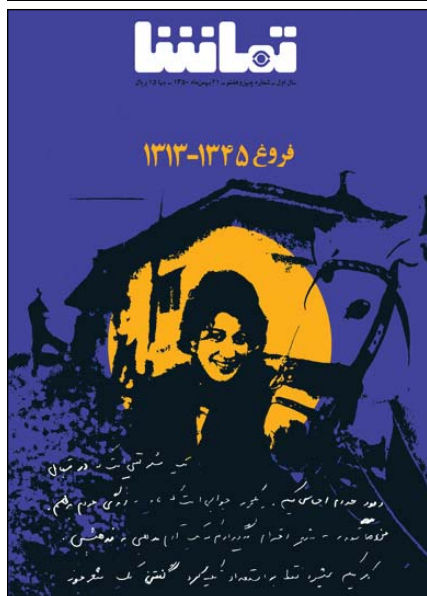
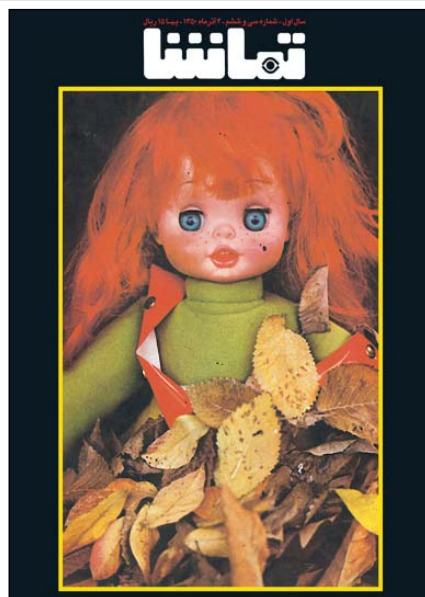
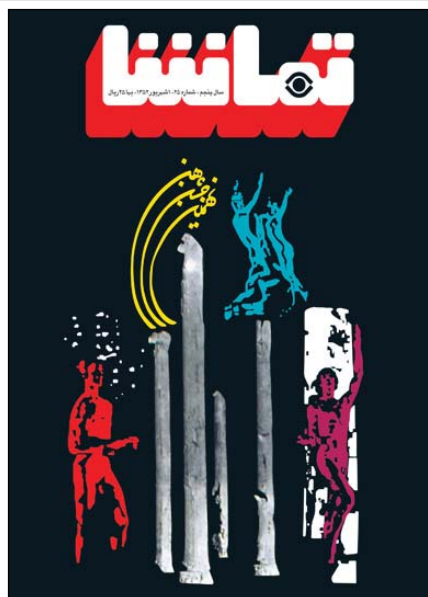
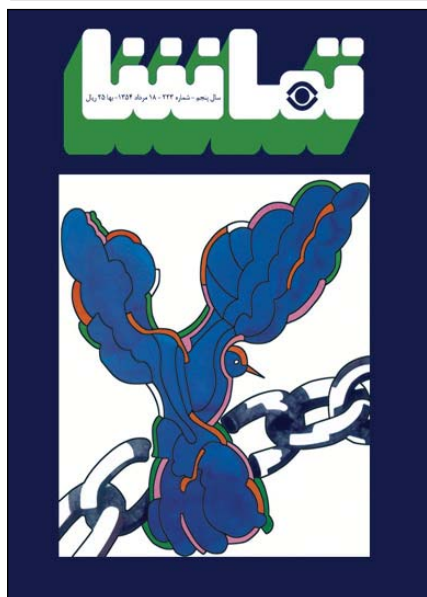
ولی در هر شرایط مجله تماشا به سردبیری آقای گرگین باعث تحولی چشم‌گیر در مطبوعات ایران گردید چه به لحاظ محتوا و یا زیباشناسی مطبوعات. خاطر من هست که یک روز آقای گرگین با عجله به اطاق کار من آمدند (چون آقای گرگین همیشه آرام آرام قدم برمی‌داشتند و بسیار آهسته حرف می‌زدند که حتی من خیلی وقت‌ها تشخیص نمی‌دادم که چه می‌گویند) و گفتند، شیوا تا فردا یک آرام برای یک انتشاراتی طراحی کن (انتشارات سروش) گفتیم زمان برای طرح آن کم است. با لیخندی عمیق و نگاهی مهربان گفت (چرا شیوا تو می‌توانی) و من فهمیدم عشق دیگری در سرش دارد. طرح آرام انتشارات سروش را به موقع تحویل آقای گرگین دادم و گفت (دیدی گفتیم که تو می‌توانی) ...

سال ۱۳۴۵ وارد سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران شدم و برای اولین بار با مرحوم ایرج گرگین از نزدیک آشنا شدم و قبل از آن من فقط با صدای گرم و محملی ایشان از طریق رادیو، انس داشتم.

همکاری ما با هم بیشتر در اتفاقات جشن هنر شیراز و سهم بیشتری در انتشار مجله هفتگی تماشا و تأسیس و توسعه انتشارات سروش بود و عاقبت این همکاری‌ها تبدیل به دوستی شد و این دوستی‌ها تأثیر زیادی در کیفیت هنری و فرهنگی کارهای مشترکمان را سبب شد.

او با چهره و رفتار مهربان خود توجه تمام، نیروی انسانی حیطه مدیریتش را به خود جلب می‌کرد و با تمام آنها دوست و صمیمی بود. به همین دلیل محیط کاری آنها همیشه شور و حالی داشت و خالی از خشکی معمول موجود در اداره‌ها بود و همین روش در کیفیت کار یا تولید کارمندان تأثیر مثبتی داشت. به علاوه ایشان همیشه با توجه به ضوابط اداری سعی می‌کردند کلیه امکانات را برای ارائه تولید خوب برای کارمندان کارگردانی کنند، به خصوص در تولید کارهای فرهنگی و هنری.

بخاطر دارم قبل از انتشار مجله تماشا، آقای گرگین به اطاق کار من در تلویزیون آمدند و گفتند شیوا اداره در نظر دارد یک مجله هفتگی برای برنامه‌های تلویزیونی منتشر کند، خواهش می‌کنم یک الگو یا یک ماکت برای این مجله طراحی کن. من گفتم شما فکر می‌کنید این مجله چطور باشد و او گفت هرطور که با توانایی‌هایی که از آن برخورداریم و به آن آشنائی داری با سلیقه خودت ماکت را آماده کن. من هم با توجه به شرایط فنی و تکثیر موجود در شهر تهران ماکت شماره صفر مجله تماشا را طراحی کردم. مجله‌ای بود کمی کوچکتر از A۴ سیاه و سفید و لی با آرایش و صفحه‌بندی نو و خارج از کلیشه‌های رایج روز مطبوعات و در این راستا هم کار را با آقای گرگین مشاوره کرده بودم و او سعی می‌کرد مرا در تصمیم‌گیری آزاد بگذارد و نهایتاً بعد از تأیید ایشان، ماکت را در شورایی از مدیران بالاتر عرضه کردیم که مورد موافقت آنها قرار نگرفت و اشاره‌ای داشتند به مجله‌ای شبیه (لایف) و (لوک) و این سبب شد در جلسه بعدی شورا ماکتی



بنده اعتماد و تفاهم کامل را سبب شدند و این برمی گردد به علاقه و عشقی که در مدیریت و کارگردانی این انتشارات برای حصول به یک هدف درست و سالم و کارآمد داشتند و به همین دلیل ظرف یک سال این انتشارات تبدیل به یک سازمانی بزرگ با تولیدات فرهنگی و خدماتی گسترده شد. این امر مقدور نبود جز با عشق و هوشمندی مدیری لایق و کوشا مثل ایرج گرگین. خاطرات من از ایشان صفحات بیشتری را برای نوشتن می‌طلبد و لی آنچه در خاتمه این خلاصه می‌توانم بگویم، در دوران بیش از بیست سال که از نزدیک با آقای گرگین و در کنار ایشان بودم، او را یک مدیر روشنفکر و خوش فکر و انسان دوستی صمیمی و هوشمند شناختم. او شخصیتی بود فروتن و دوستی بود بسیار عاطفی و نقد پذیر و حالا که با نهایت تأسف در بین ما نیستند، قطعاً حافظه تاریخی و فرهنگی مردم ما هیچوقت خدمات عاشقانه او را در زمینه هر کاری که ایشان در کشور ما انجام داده‌اند فراموش نخواهد کرد. بنده به شخصه خلاء او را نه تنها در خودم، بلکه در فرهنگ کشورمان حس می‌کنم. او دوست هدایت‌گر و مدیر خوبی برای من بود.

در هر صورت خلاصه بگویم که ظرف ۲ ماه و نه بیشتر انتشارات سروش شکل گرفت. در این موقع با پیشنهاد آقای گرگین برای آشنایی با روند و چگونگی چرخش کار مدت ۳ ماه به کشورهای اروپایی برای بازدید انتشاراتی‌ها از نزدیک سفری داشتم و این باعث شد من بی‌تجربه، تجربه‌های عملی خوبی را بیاموزم و در برگشت از این سفر واحد گرافیک انتشارات سروش را با دعوت از طراحان خیره و البته علاقمند به کار در سطح شهر نیروی انسانی لازم را در این واحد به همکاری گماردیم. تا آنجا که در این واحد نه تنها مجله هفتگی تاماشا با کیفیت و نوآوری طراحی می‌شد، بلکه طراحی کتاب‌های مختلف و سفارشات دیگر تلویزیون ارجاعی سازمان مثل طراحی پوسترها، کاتالوگ‌ها، بروشورها و غیره... سیستماتیک از طراحی تا چاپ و نظارت بر چاپ در این انتشاراتی انجام و تحویل می‌شد. چیزی که در راهاندازی این واحد نقش سازه‌ای داشت، حضور آقای گرگین بود که به لحاظ استخدام نیروی انسانی، خرید تجهیزات و در اختیار گذاشتن فضای مناسب؛ تمام مشکلات اداری سر راه را از میان برمی‌داشتند و بین خودشان و



و بدین سان است که کسی می ماند و کسی می میرد

دکتر پریسا ساعد، روانشناس، فعال حقوق زنان و کودکان و یکی از چهره‌های رسانه‌ایست که در سال‌های اخیر شاهد فعالیت‌های گوناگونی از او در راستای بسط و توسعه دموکراسی خواهی بر منبای سکولاریسم هستیم.

دکتر پریسا ساعد از چهره‌هایی است که با اتکا به برنامه‌های خود در رایو و تلویزیون سعی در گسترش باورهای آزادخواهانه داشته و همیشه اعتقاد داشته است: اتحاد و تشکل نیروهای آزادی‌خواه سکولار، تنها بدیل رهایی بخش از چنگال استبداد مذهبی است.

همین نگاه او به حوزه سیاست است که موجب می‌شود تا حاکمان مستبد وطن مادریش نتوانند حضور او را در این کشور تاب آورند و او به رغم علاقه و عشقی که به ایران دارد سالیان طولانی را در تبعیدی خود خواسته سپری کند.

او که از چهره‌های نزدیک به ایرج گرگین شناخته می‌شود برای سالیان متمادی در کنار او به اجرای برنامه در رادیو امید پرداخت. نوشتار زیر را که به قلم او به رشته تحریر آمده است باهم می‌خوانیم.



پریسا ساعد نویسنده و فعال رسانه‌ای

تاریخ اند.

.. و ایرج گرگین خود یکی از همان انسانها بود، یعنی آن جان شیفته‌ای که در گذار عمر خویش همراه آفرید و آفرینش‌هایش پایدار در سامانه اندیشه، رفتار و عواطف ما برجای خواهد ماند. باور به امید و باور به آزادی طول و عرض کمی و کیفی زندگی او را چه در زمان حیات و چه در کتابی که با عنوان «امید و آزادی» برای ما به یادگار گذاشته است به تصویر می‌کشاند. و شاید مهمترین آموزه ما از فرایند امید و آزادی، چالش با هنجارهای استبداد؛ باور به زیستی خلاق در ستایش هر آنچه زیباست و در ستایش هر آنچه بر سعادت بشری اشاره دارد باشد.

تقدیم به ایرج گرگین
بر بال یادها و خاطرها

چهره‌ها را می‌بینم
که سرشار از شکیبایی است
با فروغ نگاهت
فرازی از شکوه را تجربه می‌کنم
و اوج را در معبر آن نگاه دور گستر
اینک من
با تن پوش باوری که ارمغان توست
و
یادمان تو که همیشه سبز است
بر کالبد اندیشه خویشتن خویش
کولی وار به سوی زندگی کوچ خواهم کرد.

ایرج گرگین انسانی بود که زندگی را در نبض هستی و رگهای جاری امروز جستجو می‌نمود، و نه در ایستایی ارزشهای بسته بندی شده و زنگار بسته دیروز. بدیهی است ساختار شکنی و حرکت بی هراس به سمت تغییر، شکستن تابوها، وچالش با سوبه‌های گوناگون باید ها و نباید ها، ویژگیهای خاصی را می‌طلبد و اگر انسانی دارای این ویژگیها باشد زیستی بیدارو هشیار دارد و می‌داند چالشگری علیه جزم گرایی، میرایی و تکرار یعنی زایشی هستی ساز به سمت رهایی و با زایشی که به امتداد بودن و شدن، او معنا می‌بخشد.

به باور ایرج گرگین، شکوه رهایی و جوهر آزادی را نمی‌توان در بستر سست انگاری‌ها و خیال‌پردازی‌های وهم آلود و یا ضد ارزش‌های بسته بندی شده‌ای که بصورت هنجارهای مقبول اجتماعی، ذهنیت آدمی را به اسارت می‌کشاند به تجربه نشست.

ایرج گرگین باور داشت که چالش بزرگ آدمی در طول تجربیات تو در توی زیستی خود همواره رسیدن به آزادی و رهایی از بند اسارت بوده است، و چالش بزرگتر انتخاب راه دریافت زندگی خود در میان باید و نبایدهای در هم تنیده و بازدارنده زندگی. مردمان بسیاری در طول تاریخ، زندگی و بودن را در بودی کم‌رنگ، بی ثمر و بی خطر به تجربه نشسته و به قول فروغ بر جای باقی مانده‌اند: «در کنار پرده، اما کور، اما کر...» مردمانی که توان رویارویی و چالشگری علیه انگاره‌های آسیب بخش و پندارهای بی اساسی که تار و پود وجود و اجتماع آنان را در هم تنیده است ندارند.

اما در این میان، تاریخ شاهد حضور پرنگ انسان‌هایی نیز بوده است که همواره ارمغان آور امید و آزادی بوده و هستند. انسان‌هایی که از تاریکی‌ها عبور کرده، و حضوری رها، زاینده و هستی بخش پیدا می‌کنند، انسانهایی که ارمغان آور آفرینش‌های نو و افق‌های تازه زیستن می‌شوند و آنها هستند که مشعل بدستان



دفاتر حقوقی "دکتر روبرت یوسفیان"

وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا و فدرال آمریکا
از سال ۱۹۹۳



Law Offices Of
Robert Yousefian

CRIMINAL LAW **امور جنائی**

رانندگی در حال مستی
مواد مخدر، دعاوی خانوادگی، سرقت، حمل اسلحه و ...

AUTO ACCIDENTS

تصادفات دریافت بالاترین خسارت در اتومبیل

زمین خوردگی

SLIP & FALLS

زمین خوردگی در مجامع عمومی

ثبت شرکتها، قراردادها، دعاوی مالک و مستاجر، LEMON LAW

Tel : 818-848-5297 و سایر امور حقوقی Cell : 818-974-2433

مشاوره اولیه رایگان



تحریریه محترم آقای گرگین و مشکل «آدم غیرعادی»*

امیر مصدق کاتوزیان از روزنامه‌نگاران فعال در رادیو آزادی است. او که به صورت مرتب به انتشار مقالات و دیدگاه‌های خود در حوزه‌های گوناگون به ویژه در خصوص موضوعات فرهنگی می‌پردازد، از نسل جدید روزنامه‌نگاری ایران در تبعید محسوب می‌شود که مورد احترام و علاقه ایرج گرگین قرار داشتند.

امیر مصدق کاتوزیان در مراسم یادبود ایرج گرگین چه در دانشگاه جورج واشتنگتن در مریلند و چه در دانشگاه یوسی‌ال‌ای در کالیفرنیا به ایراد سخن پرداخت. سخنرانی او شاید تنها سخنرانی فردی از نسل دانشجویان ایرج گرگین در مراسم بزرگداشت او محسوب می‌شد.

او در سخنان خود که مشروح آن را در ذیل مطالعه می‌کنید از منش حرفه‌ای و اخلاق کاری ایرج گرگین سخن به میان می‌آورد و متذکر می‌شود که آنچه ما به عنوان خروجی کار ایرج گرگین و همکارانش در قالب برنامه‌های رسانه‌ای مختلف رویت کرده‌ایم حاصل همکاری در چه فضایی و بر اساس چه معیارها و موازینی بوده است.



امیر مصدق کاتوزیان در حال سخنرانی در مراسم یادبود شادروان ایرج گرگین

تک و توک‌اند کسانی که، هر چه بیشتر می‌شناسیمشان، بیشتر قدرشان را می‌دانیم. حکایت ارزش ایرج گرگین - آقای گرگین - است که پس از همکاری روزانه در پراگ بیش از پیش برایم آشکار شد.

با آراستگی و پیراستگی، وقار و متانت، و کم‌گویی و گزیده‌گویی او قبلاً هم آشنا بودم. اما کار در تحریریه‌ای محترم که او در پراگ بنیان گذاشت، تجربه‌ای تازه بود. تحریریه‌ای که هر روز، با خوشرویی و جدیت توأمان سردبیر، در جلسه صبحگاهی آغاز می‌شد؛ به نوبت از یک سوی میز مستطیل شکل به سوی دیگر، به یکایک همکاران از کوچک تا بزرگ و از تازه کار تا مجرب، فرصت مساوی می‌داد برای مرور خبرها، طرح پیشنهادها و نقد و بررسی. جلسه‌ای که اگر در آن خبری یا نکته‌ای از قلم افتاده بود، بدون خودنمایی، ایرج گرگین - آقای گرگین - آن را بر مجموعه پیشنهادها می‌افزود و آنان را تنها بر اساس اولویت خبری رده‌بندی می‌کرد. تحریریه ایرج گرگین - آقای گرگین - محترم بود چون بنای گزینش و چینیدن همکاران در کار گروهی تنها شایستگی، توانایی، قابلیت و صلاحیت بود و بس. انتخابش بر اساس معیار و ضوابط بود. مناسبات فردی را در این گونه گزینش‌ها دخالت نمی‌داد و بدون در نظر گرفتن روابط شخصی، کار خوب را تشویق و کار بد را گوشزد می‌کرد. هنوز از استودیو خارج نشده بودی، حضوراً یا تلفنی دست مریزاد می‌گفت - یا تذکر می‌داد.

تحریریه ایرج گرگین - آقای گرگین - محترم بود چون همکاران عموماً حس می‌کردند احترامشان رعایت می‌شود، از بحث و تبادل نظر روزانه می‌آموزند و خرده‌گیری‌های دیگر همکاران و به ویژه سردبیر، نگاهشان را صیقل می‌دهد. در این تحریریه به ندرت اتفاق می‌افتاد که کسی حرف

به یاد یار مهربان، آمده‌ام که بگویم من هم از درگذشت ایرج گرگین - آقای گرگین - غمگینم و به سختی تکان خورده‌ام... و این ماتم سر آن ندارد که فروکش کند. باشناختی که از دو رویداد مشابه در زندگیم دارم، بر این باورم که بختک این غم، تا نفس باقی است، بر سرم سایه می‌اندازد. دیروز با پیکرش خداحافظی کردم، اما هنوز باورم نمی‌شود، کسی که تا همین دو هفته پیش در بیمارستان، از برنامه‌های آینده می‌گفت، از میان ما رفته باشد.

ایرج گرگین - آقای گرگین - خود خوب می‌دانست که برایم آسوه بود؛ از همان ده سالگی که با صدایی مخملین و گوش نواز و برنامه‌هایی چشم نواز و آگاهی دهنده، میهمان هر روزه خانه‌مان بود. و بعد، در زمان حکمفرمایی قهر و یأس در آغاز دهه ۱۳۶۰ وقتی ناگهان جلوه‌ای از امید و آشتی را در مدت کوتاه اقامتم در لس‌آنجلس در رادیو امید یافتم. و بعدتر، وقتی ۲۲ سال پیش در دانشگاه برکلی در یک کنفرانس ایران‌شناسی درخواست گفت‌وگو با من را (که چند هفته‌ای بود کار داوطلبانه رادیویی را در مرکز امریکا آغاز کرده بودم) پذیرفت. همان گفت‌وگویی که درباره رسانه‌های فارسی زبان در مهاجرت بود که سر آغاز یک همکاری ۱۰ ساله رادیویی از راه دور شد. تا آخر سر که هنگام دعوت دکتر استیون فیربنکس (رئیس و بنیانگذار رادیو آزادی) برای پیوستن به این نهاد، فقط پس از آنکه مطمئن شدم سردبیر آن ایرج گرگین - آقای گرگین - است، به عشق او و باور به حرفه‌ای بودن کار، ۱۳ سال پیش مقیم پراگ شدم.

ما کم و بیش کسانی را می‌شناسیم که قدر می‌دانیم یا نمی‌دانیم. اما





خالی از دشنام و اهانت در خارج، از ایرج گرگین - آقای گرگین - سردبیری استثنایی ساخته بود. همین مسئله ایرج گرگین - آقای گرگین - را با مشکل «آدم غیرعادی» بودن روبه‌رو کرده بود.

درک «آدم‌های غیر عادی» مثل ایرج گرگین - آقای گرگین - حتی برای آدم‌هایی با حسن نیت همیشه کار آسانی نیست. بگذریم از اینکه وجود و حضور و حیات آنان برای بسیاری اسباب دردسر و مایه حسادت است. به طوری که اگر به فرهیختگی‌اش نشد به سخت گیری‌اش ایراد می‌گیرند، اگر نه به میانه روی‌اش خرده می‌گیرند و اگر به آن هم نشد به سن و سالش بند می‌کنند. «آدم‌های غیر عادی» همیشه تبعیدی‌اند -- چه در وطن و چه در مهاجرت.

همین است که تک و توک آدم‌هایی مثل ایرج گرگین - آقای گرگین - تا زنده‌اند برخی برایشان پشت پا می‌گیرند و وقتی چشم از جهان فرو بستند می‌گویند قهرمان دوی با مانع بود. ایرج گرگین - آقای گرگین - اما از کنار این‌ها می‌گذشت، شوکران نامردمی‌ها را سر می‌کشید و بدون تلخکام شدن چشم به امید، آزادی و مخاطبان‌ش در ایران می‌دوخت.

تحریریه ایرج گرگین - آقای گرگین - به این دلایل محترم بود.

ایرج گرگین - آقای گرگین - به این دلایل برایم آسوه بود.

شنیدم که جایی گفته بود «مصدق مثل برادر کوچک من است». اگر راوی درست گفته باشد، این برادر در غم همه شما سهیم است. اگر راوی درست گفته باشد، امشب باغمی سنگین تنها از این شادمانم که می‌توانم خود را در غم خواهران و برادران دیگرش، ایران، آصفه، عاطفه، هوشنگ و جمشید شریک بدانم و همراه با مریم و سروآزاد مانند عضوی از خانواده با پسرش افشین و همسرش اعظم که (۱۳) سال پر بار را در کنارشان گذرانده‌ام) بگویم:

بیا سوته دلان گردهم آیم

که حال سوته دل، دل سوته دانه

* متن سخنرانی در گردهمایی یادبود ایرج گرگین در دانشگاه مریلند



همکاری را قطع کند یا در حرف او بپرد. تحریریه ایرج گرگین - آقای گرگین - محترم بود چون به شنونده احترام می‌گذاشت، مخاطب را به ارقام و آمار و چهارعمل اصلی فرو نمی‌کاست؛ اگر بنا بود مخرج مشترکی گرفته شود، به کوچک‌ترین مخرج مشترک قانع نبود و به بزرگ‌ترین آن می‌اندیشید. می‌گفت به جای این چیزها باید به فکر رسانه خوب و رادیوی خوب بود و برنامه خوب مخاطبش را پیدا می‌کند. بر این باور بود که انبوه شنوندگان فرهیخته بزرگ و کوچک و جوان و پیر از ما انتظار دارند که جدی گرفته شوند.

نه عوامفریب بود نه فریفته عوام. می‌پنداشت که ارائه برنامه عامه‌پسند اهانت به آن شنوندگانی است که تازه به جمع مخاطبان پیوسته‌اند... حتی در پرت افتاده‌ترین روستا. از سوی دیگر، بر آن بود که نباید کار رادیو و رسانه را با فرهنگستان و کارواژه سازی اشتباه گرفت. از همین رو به کاربرد زبان معیار در نگارش، و صمیمیت در لحن بیان، اهمیت می‌داد.

در کنار صحت، دقت و سرعت، به گونه‌ای استثنایی بر رعایت تعادل و توازن و انصاف در گزارشگری تأکید داشت. تشویق‌مان می‌کرد که نظر خود را در گزارش، و حتی در پیش کشیدن پرسش، دخالت ندهیم. به ویژه وقتی برای نهادی کار می‌کنیم که با بودجه خارجی سر پا ایستاده است؛ چه مخاطبان در ایران ممکن است گفته‌گوینده، گزارشگر یا مجری را به حساب سیاست دولت این یا آن کشور دیگر بگذارند.

تحریریه محترم ایرج گرگین - آقای گرگین - بر آن بود که عمر خبر و رویدادهای روز کوتاه است اما مانا‌ترین و اثرگذارترین بخش تولید رسانه‌ای برنامه‌های فرهنگی است. اعم از ادب، هنر، تاریخ - و همه این‌ها در جهانی که مرزها در آن کمرنگ‌تر می‌شود.

هر کدام از صفات ستوده‌ای که در این مختصر بر زبان آمد، به تنهایی کافی است تا از یک روزنامه‌نگار چهره‌ای شاخص بسازد، اما جمیع این صفات به اضافه ابتکار او در روزهای پیش از انقلاب در ایجاد ارتباط مستقیم و متقابل مخاطبان و مسئولان در حد ممکن، و ایجاد فضای گفت‌وگو و نقد

نقش ایرج گرگین در ساخت سریال دایی جان ناپلئون

گفتگو از: بابک غفوری آذر
رادیو فردا

ناصر تقوایی از معروفترین کارگردانان سینمای ایران است. چهره‌های شناخته شده برای اکثر کسانی که در قبل از انقلاب مخاطب رادیو تلویزیون ملی ایران بودند و بسیاری که پس از انقلاب سینمای ایران را دنبال کرده‌اند. تقوایی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تحصیل کرد و قبل از شروع کار در سینما، جذب تلویزیون شد و با ساخت سریال دایی جان ناپلئون مورد توجه قرار گرفت.

تقوایی سریال مزبور را که بی شک از فراموش نشدنی‌ترین آثار رادیو تلویزیونی در تاریخ رسانه ملی ایران محسوب می‌شود در ۱۶ ساعت برای شبکه دوم تلویزیون ملی به مدیریت ایرج گرگین ساخت و به منظر دید عموم قرار داد.

همزمان با برگزاری مراسم نکوداشت شادروان گرگین در امریکا، بابک غفوری آذر خبرنگار و برنامه ساز مجرب رادیو فردا در گفتگویی با این چهره سرشناس سینمایی، از او در خصوص نقش ایرج گرگین در تبدیل شدن کتاب ایرج پزشک زاد به ماندگارترین سریال تلویزیونی ایران پرسیده‌است.

بخش‌هایی از این گفتگو، که یاد آور نوآوری‌های ایرج گرگین در مقام مدیر شبکه دوم تلویزیون ملی ایران است را با هم می‌خوانیم.



ناصر تقوایی کارگردان سریال دایی جان ناپلئون

باید چون فرخ غفاری از او دعوت کرده بود که بیاید تلویزیون و یک فیلم جدید شروع کند.

اتفاقاً یاد می‌آید بچه‌های جوان تر مثل خود من، ذکر یا هاشمی و همه اینها دسته گل خریده بودیم و دم در ورودی تلویزیون منتظرش بودیم که ناگهان متأسفانه به جای او خبرش آمد. خبر همان تصادف وحشتناک که اصلاً می‌توانم بگویم ایران را به نوعی این خبر منفجر کرد. خیلی روز متأثرکننده‌ای بود. خیلی مایل بودم من و خیلی هم کوشش کردم با فرخ غفاری که بالاخره خبر مهم روز بود و فیلمی از زندگی اش بسازم که فرصتی بود با مراسم تشییع جنازه و تدفین شروع شود که همان روز بود. دیدم که فرخ خودش خیلی تمایل دارد این کار را انجام دهد. ولی اینجا ما یک رقیب سومی پیدا کردیم که ایشان هم مرحوم شد. احمد فاروقی. فیلمساز بسیار با قریحه‌ای بود که یک فیلم کوتاه اش اگر خاطرتان باشد به نام «طلوع جدی» یکی از اولین فیلم‌های کوتاه روایی ایران در خارج از ایران خیلی گل کرد. مخصوصاً در فستیوال کن.

احمد پیش دستی کرد و تا ما بجنییم رسماً فیلمبردار و دوربین و اینها برداشت و راه افتاد. من که زورم به او نمی‌رسید ولی فرخ هم کوتاه آمد و کار را به او سپردیم. مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری و اینها را فیلمبرداری کرد ولی بعداً این فیلم را رها کرد. نمی‌دانم چرا دنبال نکرد. تا اینکه سال بعد یک هفت هشت روزی مانده بود به سالگرد مرگ فروغ، سال ۴۶، این حادثه فروغ سال ۴۵ اتفاق افتاد. من به فرخ پیشنهاد کردم که این چند روز دیگر مراسم هست و فیلم چه شد. گفت فاروقی تمام نکرده و تو بیا برو تمامش کن. من در نتیجه استقبال کردم و نمی‌دانم چون یک دینی همیشه نسبت به فروغ حس می‌کردم. خیلی چیز ازش یاد گرفته بودم. همینطور که به سرعت داشت طرحی در ذهنم می‌ریختم که در فرصت کم آن

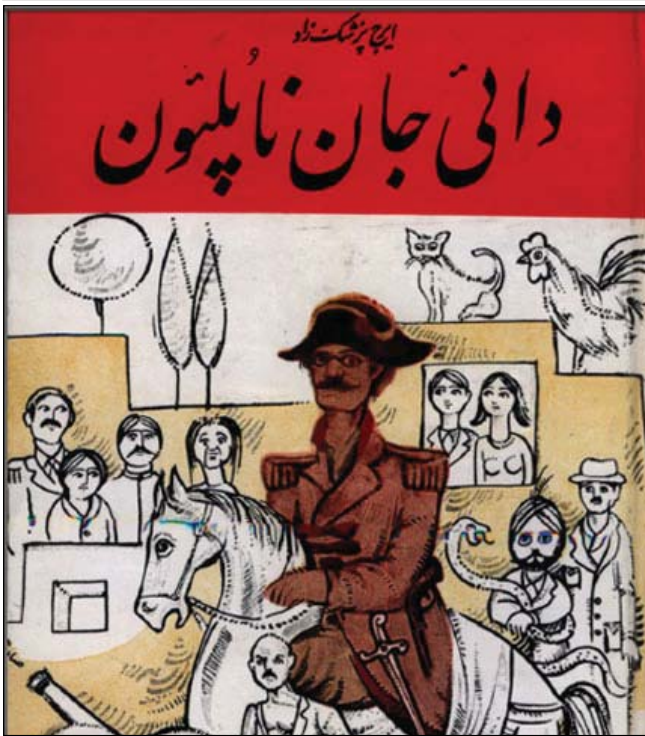
آقای تقوایی، آشنایی شما با آقای ایرج گرگین به چه شکلی آغاز شد؟
آغاز آشنایی من با ایرج گرگین حضوری نبود. من صدای او را از رادیو شنیده بودم و خیلی شیفته صدایش بودم. در رادیو ایران صحبت می‌کرد. ولی زمانی که تلویزیون ملی ایران تاسیس شد ایرج به عنوان رییس روابط عمومی و یکی از مدیران ارشد تلویزیون انتخاب شده بود و من هم به عنوان یک کارآموز جوان که می‌خواستم سینما یاد بگیرم آنجا استخدام شده بودم. دوباره آنجا با هم آشنا شدیم. منتهی ایرج چون اهل ادبیات بود با نوشته‌های من آشنا بود و این جوری بود که پایه‌های دوستی ما گذاشته شد و با هم آشنا شدیم.

قبل از این یکی دو سال پیش‌تر از آن یک مصاحبه‌ای با فروغ فرخزاد من از او شنیده بودم. خوب، ایرج به دلیل اینکه هم بچه باسوادی بود و هم اینکه فارسی خوب می‌دانست، خیلی هم خوب حرف می‌زد، آن مصاحبه واقعا تا به امروز که من گاهی مرور می‌کنم در ذهنم یکی از بهترین مصاحبه‌هایی بود که شنیده بودم و شنیده‌ام. فروغ هم اتفاقاً در آن مصاحبه خیلی خوب بود و خیلی خوب خودش و خصوصیات اش و شعرش را بیان کرد. یکی دو تا از شعرهای خودش را طبق معمول بسیار زیبا و دلنشین آنجا خواند. این یک وجه آشنایی بود.

یک وجه دیگری هم بود که من با یکی از نزدیک‌ترین بستگان ایرج گرگین دوست بودم. با آقای دکتر مرندي. آقای دکتر مرندي شوهر خواهر بزرگ ایرج گرگین، ایران خانم بود و من چون رابطه بسیار نزدیکی با او داشتم، از طریق نجف دریابندری با هم دوست شده بودیم. روانکاو و روانشناس خوبی بود، این جوری بود که گاهی خارج از تلویزیون و روابط اداری ما در خانه دکتر مرندي چند بار همدیگر را دیدیم.

این گذشت تا سال ۴۵ که یک روزی ما در تلویزیون منتظر بودیم که فروغ





آرامش [در حضور دیگران] و هیچکدام اینها نمایش داده نشده بود به دلایلی و این بود که به عنوان قهر من از تلویزیون آمدم بیرون و رفتم کانون پرورش فکری [کودکان و نوجوانان] و آن فیلم «هایی» را ساختم. در نتیجه یک مدتی دور افتادیم و کمتر همدیگر را می‌دیدیم.

در این فاصله ایرج گرگین شد مدیر شبکه دوم. تلویزیون دو شبکه شده بود. شبکه اول را آقای فرازمنند می‌گرداند و شبکه دوم را ایرج گرگین.

شرکت فرش ملی ایران تاسیس شده بود که یک فیلم برای آشنایی بین‌المللی با فرش ایران احتیاج داشتند و سرمایه‌گذاری خوبی هم رویش کردند. این پیشنهاد را به من دادند. من این فیلم را گرفتم که فیلم پرهزینه طولانی بود با تایم یک فیلم سینمایی. در نتیجه من پنج شش ماهی با یک راننده دور ایران می‌گشتم که وقتی می‌گوییم فرش ایران منظورمان کجاست. فرش کجا. من یک سفر مفصلی برای فرش ایران کردم و توی این فاصله بود که یک روزی تهران با خانه تماس گرفتم و به من گفتند ایرج گرگین چندبار زنگ زده و با تو کار دارد.

یادم می‌آید شیراز بودیم برای فیلمبرداری و من برای یک کاری یکی دو روزه آمدم تهران. به او زنگ زدم و گفت بیا می‌خواهم ببینمت. رفتم و همدیگر را دیدیم. کتاب دایی جان ناپلئون تازه درآمده بود. گذاشت جلوی من. گفت این را خواندی؟ گفتم نه. گفت مگر نمی‌شناسی پزشک‌زاد را؟ من با ایرج پزشک‌زاد رفیق بودم. رفیق گرمابه و گلستان بودیم. ولی چون این به صورت پاورقی در آن مجله فردوسی چاپ می‌شد و مجله فردوسی یک گاردی داشت در مقابل روشنفکران مخصوصا فروغ و گلستان و اینها، در نتیجه من نخوانده بودم با وجود این که خیلی نزدیک بودم با ایرج. گفتم من حالا گرفتار یک کار سنگینی هستم و اینها. گفت خوب تو ببر این را بخوان و عجله نکن. جوابت را به من بده. من همان شب پرواز داشتم دوباره برگردم شیراز.

گفتم خوب و کتاب را گرفتم ازش و غروب که سوار هواپیما شدم و داشتیم برمی‌گشتم من توی راه شروع کردم این را خواندن. تا وقتی رسیدیم به فرودگاه شیراز چیزی حدود ۳۵ تا ۴۰ صفحه‌اش را خوانده بودم. بلافاصله رفتم به هتل و به ایرج زنگ زدم و گفتم من این را می‌سازم. او هم خوشحال شد و دیگر چند وقت

را اجرا کنیم. یاد آن مصاحبه ایرج گرگین افتادم که با فروغ داشت. از همان اول تصمیم گرفتم که نریشن فیلم را به ایرج گرگین بسپارم و از آن مصاحبه در این فیلم استفاده کنم. این یک حالت دوگانه خوبی به فیلم می‌داد. ضمن این که بعد از مرگ فیلمبرداری شده بود، یک سال بعدش، ولی خود فروغ مثل اینکه در یک فیلم زنده حضور داشت و با همان گوینده نریشن مکالمه داشت.

در همان فرصت کوتاه بالاخره توانستم آن فیلم فروغ فرخزاد را بسازم. خوب در این فیلم من از صدای ایرج در آن مصاحبه استفاده کردم و از صدای فروغ که خودش آن شعر «آیه‌های زمینی» را می‌خواند و با آن فیلم را تمام کردم.

از خود ایرج خواستم که بیاید نریشن فیلم را بگوید. او هم با کمال میل آمد و بدون هیچ چشمداشتی خیلی خوب و زیبا همان جور که در ذهن من اتفاق افتاده بود از پس این کار برآمد. بعدا چند فیلم دیگر را گفت. مثلا من این فیلم فروغ را با ایرج گرگین کار کردم. فیلم «مشهد قالی» را با اسدالله پیمان کار کردم. اسدالله پیمان و ایرج گرگین بهترین گویندگان خبر بودند که تا به امروز در رادیو تلویزیون پیدا شده. مثلا فیلم «باد جن» را احمد شاملو برایم گفت. او گوینده نبود ولی خیلی خوب گفت. به طوری که واقعا این گفتارها به اضافه گفتارهایی که روی فیلم های [ابراهیم] گلستان اتفاق افتاده بود، نریشن گفتن را به یک هنر تبدیل کرده بودند آنها.

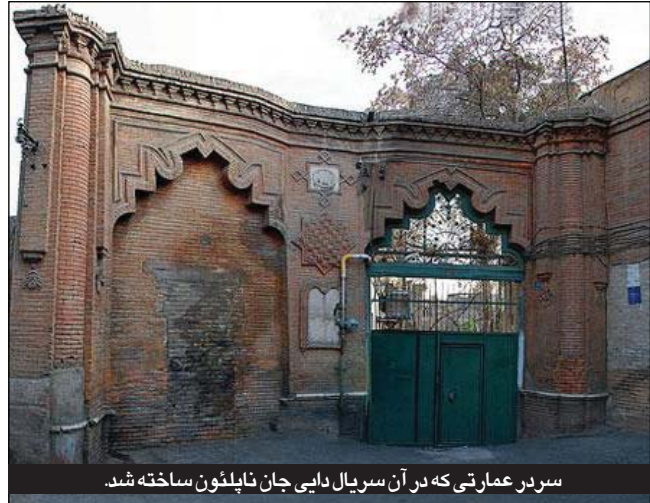
حالا بعدا گویندگان دیگری مثل لطیف پور و اینها اضافه شدند که لطیف پور هم دایی جان را برای من گفت.

فکر می‌کنم نقطه عطف همکاری های شما با آقای گرگین نقش ایشان باشد در ساخته شدن سریال ماندگار دایی جان ناپلئون. می‌توانید نقش آقای گرگین را در ساخت این سریال برای ما توضیح دهید؟

این روابط بود و گاهی خارج از تلویزیون و گاهی توی تلویزیون همدیگر را می‌دیدیم. گرگین آن موقع گوینده اخبار بود و بعد رییس روابط عمومی شد و رسید به این که سالهایی که من از تلویزیون دیگر بیرون آمده بودم، من سه سال بیشتر در تلویزیون نبودم، چون سیزده چهارده تا فیلم کوتاه ساخته بودم به اضافه



مرحوم پرویز فنی زاده در نمایی از سریال دایی جان ناپلئون



سر در عمارتی که در آن سریال دایی جان ناپلئون ساخته شد.

و یک صحبت هایی هم با آقای قطبی کرده بود که دوباره یک جوری مرا جذب کنند به تلویزیون. منتها من آن سه سال اول کارمند بودم و دوره کارآموزی و اولین فیلم هایم را آنجا ساختم. نه فقط من. خیلی از فیلمسازان جوان ما آنجا شروع کردند. همین منجر شد که من بعد از دایی جان یک قرارداد دیگر طولانی مدت با تلویزیون بستم. یکی از توافق هایی که کردیم مجموعه ای از رمان شوهر آهو خانم بود.

آقای گرگین هم در این ماجرا نقش داشتند؟

بله، بله. امتیاز کتاب را هم خریدیم و این برنامه کار بعدی من بود. یا یک طرح دیگری داشتم به اسم داستان سربازان که صحبت از ۱۲ نویسنده ایرانی بود که مبنای آن [صادق] هدایت گرفته شده بود و انتهای آن دولت آبادی که آن موقع یک نویسنده جوانی بود که خیلی گل کرده بود. می خواستیم سیری را در ادبیات ببینیم. از هر کدام از اینها یک داستان کوتاه انتخاب می شد به اضافه مثلا یک بیست یا بیست و پنج دقیقه که بیوگرافی آن نویسنده و شیوه نوشتن اش و اثرش روی ادبیات معاصر ما بود. این هر دو طرح را با هم تصویب کردند.

بعد برای اجرای این دومی چون دوازده فیلم بود یکی اش را من می ساختم و با بچه های فیلمساز روشنفکر آن زمان مان صحبت کردم که هر کدام یک قسمت را بسازند. یعنی هم یک گزارشی می شد از سینمای نو ما و هم ادبیات مدرن بعد از مشروطه ما. با تمام شان با پرویز کیمیای، با سهراب شهید ثالث، با مسعود کیمیایی، داریوش مهرجویی، پرویز صیاد، علی حاتمی و هر کدام اینها خودشان نویسنده و داستان شان را انتخاب می کردند. منتها یک قراری گذاشته بودیم که خود من در نوشتن فیلمنامه ها مشارکت داشته باشم. که دیگر خورد به انقلاب و به نوعی این طرح متوقف ماند.

حالا که صحبت از دایی جان ناپلئون شد این موضوع را شما تایید می کنید که نسخه های فعلی به جا مانده از این سریال که در همه این سال ها از این سریال همه جا پخش شده و دیده شده دو قسمت کم دارد و در واقع دو قسمت نسخه فعلی این سریال هم اکنون وجود ندارد؟
جمعا بایستی ۱۶ ساعت و نیم باشد. بله. این نسخه ای که در دسترس است دوازده، سیزده ساعت است. من این را می دانم که وقتی این فیلم را به تلویزیون تحویل دادم نسخه ۱۶ ساعته از شبکه دو پخش شد.

ولی چند ماه بعدش شبکه یک هم این برنامه را پخش کرد. همان موقعی هم که قسمت اول و دو را در شبکه دو پخش کردیم ساواک خیلی ایراد گرفت به این و ماموران شان آمدند که فیلم را سانسور کنند و من زیر بار نرفتم. آقای قطبی هم

بعد کارمان در شیراز تمام شد و آمدیم تهران و قرارداد اجرایی اش را بستیم و به دلایلی هم آن فیلم فرس بعد از این که فیلمبرداری اش تمام شد متوقف ماند و من دیگر تمام نیرویم را گذاشتم روی دایی جان [ناپلئون].

آقای گرگین در روند ساخت سریال هم نظارتی داشت یا صرفا امور اجرایی کار را کمک می کرد؟

وقتی یک اثر خوب ماندگار ساخته می شود و به دست می آید مخصوصا در شرایط جامعه ما که همیشه لنگی هایی این ور و آن ور وجود دارد واقعا به طرز معجزه آسایی همه چیز با هم هماهنگ می شود. این اتفاقی بود که در دایی جان افتاد.

من یادم می آید که فیلمبرداری مان را شروع کرده بودیم ولی هنوز خود دایی جان را پیدا نکرده بودم. یک روز رفتم تلویزیون دفتر داود رشیدی که آن موقع مسوول فیلم ها و برنامه های تئاتر شبکه دو بود. در دفتر او دیدم یک پیرمردی منتظر نشسته. رفت داود را دید و آمد و من رفتم گفتم داود این کی بود؟ گفت این آقای نقشینه است. از بازیگران خیلی قدیمی تئاتر است که سالهاست کار نمی کند و حالا یک نمایشی اجرا کرده بود و آمده بود که اجرای تلویزیونی کند. من بردم که همراهم بود (را) فرستادم گفتم این را پیدایش کن ببر استودیو و من می آیم آنجا الان. اینطوری من دایی جان را پیدا کردم.

می گویم ناگهان همه چیز دست به دست هم می دهد و به خیر و خوشی. این اتفاق عینا در مورد دایی جان برای ما افتاد. حالا ضمن اینکه خود آقای قطبی خیلی علاقه به این داستان داشت و می دید که کار خوب پیش می رود. و واقعا من یک روز لنگی نداشتم که از جانب تهیه کننده باشد.

آقای گرگین در مورد مسایل دیگر مثل انتخاب بازیگر و پیشنهادهایی درباره شکل اجرا و لوکیشن داشتند؟

نه. مطلقا. مطلقا. من هر وقت کار اداری داشتم یا قسط های مان باید پرداخت می شد من می رفتم امضایی می دادم و چکم را می گرفتم و می آمدم بیرون و کارهایم را انجام می دادم. حتی هرگز به یاد نمی آورم یک روزی سر صحنه ما آمده باشد. ولی خوب مدیر خوبی بود و از دور کنترل تمام کارهایش را داشت و وقتی کار داشت پیش می رفت دلیلی نداشت دخالت کند.

سریال که آماده شد درباره نتیجه نهایی کار نظری ندادند؟

خوب یک میهمانی خیلی مفصل داد در خود تلویزیون که یک مهمان سرای کوچک داشت. مدیران تلویزیون شرکت کردند و گروهی که فیلم را ساخته بودند



ایرج از شک زاده نویسنده کتاب دایی جان ناپلئون



پرویز صیاد در نمایی از سریال دایی جان ناپلئون

اطلاع دارید که علاوه بر سریال دایی جان ناپلئون، آقای گرگین در ساخت فیلمها و سریال های مهم و شناخته شده دیگری هم نقش داشتند یا نه؟

من تا آنجا که به یاد می آورم فیلمی که علی حاتمی می ساخت، آن مجموعه علی حاتمی «سلطان صاحبقران» هم در شبکه دو ساخته شد تا آنجا که به یاد می آورم. اگر اشتباه نکنم.

بعد که انقلاب شد آیا باز هم آقای گرگین را دیدید و پیگیر فعالیت های شان بودید؟

بله. خوب. اینها واقعا متاسفم از این بابت که نمی دانم چرا ملی ترین بچه های ما، ملی ترین بچه های روشنفکر ما با خارج رفتن دفن می شوند. گرگین اهل هیچ فرقه ای نبود. فقط پسر روشنفکر میهن پرستی بود که هر وقت هم کار خلافی می دید انجام نمی داد. کاری انجام می داد که اعتقاد داشت و دلش می خواست. خیلی هم در کارش مدیر خوبی بود. روابط عمومی بسیار خوبی داشت. آگاهی داشت و هنرمندان را می شناخت. کارهایشان را می دید و واقعا یکی از بهترین مدل مدیریت کارهای هنری بوده به نظر من. بدون این که هیچ دخالت مستقیمی داشته باشد، مشاوره می داد ولی هیچ دخالت مستقیم در کار کسی نمی کرد. می دانست که نباید بکنند. اصلا نمی شود. هر فیلمسازی همان کاری را می کند که بلد است.

یک مشکلی که گاهی با این دستگاه سانسور چه در آن حکومت و چه امروز رو به رو می شویم این است که یک نوع فیلمی را گاهی به ما پیشنهاد می کنند که اصلا ما بلد نیستیم بسازیم و وقتی می گویی نمی کنم پای چیز دیگری می گذارند. خب! ولی او این آگاهی را داشت. بله. گفتم به دلیل آشنایی که با دکتر مرنندی و ایران خانم بود چندین بار در آن ایام بعد از انقلاب که هنوز در ایران بود و نمی خواست خارج شود و امیدوار بود که برگردد سر کارش. خب! اینها بچه های ثروتمند و پولداری نبودند که بتوانند با بیکاری زندگی شان را ادامه دهند. چون یک مدت طولانی شد و خیلی هم افسرده شده بود و آخرین بار هم من خانه ایران خانم دیدم. شب خوبی بود ولی دیدم توی خودش است. گفت بیکاری خسته ام کرده. خوب مرد فعالی بود. مدت کوتاهی بعد دیدم که از ایران رفته. منتها آن شب به من نگفت.

بعد از خروج شان از ایران هم توانستید با او در ارتباط باشید؟
بله. یکی دوبار صحبت تلفنی با هم داشتیم. مربوط به همان اوایل رفتن اش بود.

به اختیار من گذاشت. گفت من به میل تو می گذارم. اگر می توانی نیت شان را برآورده کنی بکن، اگر نمی توانی بگذار فیلم را می فرستیم آرشیو فیلم. و ما تا پای آرشیو هم رفتیم.

دو سه هفته هم پخش برنامه قسمت سوم عقب افتاد. تعطیل شد کار. منتها اعتراض های عمومی خیلی بالا گرفت. در زمانی که ما کاملا ناامید شده بودیم از ادامه اش، ناگهان یک روز از دفتر آقای قطبی به من زنگ زدند که این هفته فیلم را پخش می کنیم. بیابید قسمت بعد را آماده کنید. اینجوری بود. ما فیلم را صدابرداری کرده بودیم و همه کارهایش را کرده بودیم ولی کار صدابرداری هر قسمت را در همان هفته ای که می خواست پخش شود انجام می دادیم. بار دوم که می خواست پخش شود، گفتم که گرفتار فیلم ها و طرح های دیگری بودم و کارمند تلویزیون هم که نبودم، گویا شبکه دوم که می خواست پخش کند دوباره پای ساواک باز می شود می آیند و دو سه ساعت از فیلم را در می آورند. من خیلی دیر خبر شدم که این اتفاق افتاده. چون مرتب هم در سفر بودم. این اتفاق هم افتاده و نمی دانم الان واقعا چه سرنوشتی دارد.

دوره کوتاهی اوایل انقلاب بعضی از دوستان ما که تلویزیون بودند من بالاخره راضی شان کردم که بروم سری به آرشیو بزنم. آرشیو هم آن موقع خیلی محافظت می شد. گفتم من چیزی نمی خواهم بیرون ببرم و فقط می خواهم ببینم این هست یا نیست.

رفتم دیدم، توی آرشیو ندیدم اش. بعد بچه ها گفتند که یک آرشیو سری وجود دارد، بالاخره در تمام سازمان ها یک چیزی وجود دارد، که خیلی از این برنامه ها، فیلمها احتمالا به آنجا منتقل شده. من نمی دانم واقعا امیدوارم که آن دو سه ساعتی را که از فیلم درآورده اند نمی دانم با باند صدایش چه کردند، اگر قیچی گذاشته باشند توی صداها این فیلم کاملا ناقص خواهد بود.

من گمان نمی کنم کسی این فیلم را از آرشیو تلویزیون بیرون آورده باشد و کپی آن به خارج از ایران رفته باشد. اصلا اگر بود یکی از کپی این خبر داشت. از نگاتیو اصلی اش خبر داشت.

ولی احتمال دارد که همان موقع که اینها از تلویزیون پخش می شده یک کسانی دستگاه ضبط ویدیو داشتند. چون ویدیو تازه به ایران آمده بود. و احتمال دارد که این برنامه را ضبط کرده باشند. یکی با خودش برده باشد. چون همه اینها پیداست که از یک کپی تکثیر شده. حالا می رود توی خانه ها تکثیر می شود. در موسسات تکثیر می شود. دیگر ما باید در این دور و زمانه از قاچاقچی های ویدیو و فیلم و اینها باید خیلی ممنون باشیم که حداقل اینها باعث شدند مردم ما فیلم های ما را ببینند.

ایرج گرگین، امید و آزادی

پارسی پور نویسندگی را از سیزده سالگی آغاز کرد و از شانزده سالگی داستان‌هایش با نام مستعار در گاهنامه‌های گوناگون به چاپ می‌رسید. نخستین رمان او «سگ و زمستان بلند» نام دارد که در تابستان ۱۳۵۳ کار نوشتن آن پایان یافت.

پارسی پور همچنین در تلویزیون ملی ایران تهیه کننده برنامه «زنان روستایی» بود و در بهمن ۱۳۵۳ در اعتراض به اعدام خسرو گل‌سرخ و کرامت‌الله دانشیان، از تلویزیون استعفا داد. مدتی پس از استعفا او را بازداشت کردند و ۵۴ روز در زندان گذراند. در مرداد ۱۳۶۰ با اینکه خود وابسته به هیچ سازمان سیاسی نبود، به خاطر همراه داشتن نشریات متعلق به برادرش در خودرو، هنگام ملاقات با خواهر زندانش دستگیر شد و ۴ سال را در زندان به سر برد.

پارسی پور پس از آزادی به کار ترجمه و تاسیس کتاب‌فروشی در یک زیرزمین در خیابان سنایی روی آورد. بعد از چاپ کتاب زنان بدون مردان، کمیته منکرات او را احضار کرد و در باره کتاب و اینکه چرا از بکارت نوشته است او را بازجویی و زندانی کردند. پس از آن بود که شهرنوش به آمریکا آمد و همواره بر اساس آزاداندیشی فعالیت‌های خود را ادامه داده است. آنچه در پی می‌خوانید در آینده نزدیک در رادیو زمانه هم منتشر خواهد شد.



شهرنوش پارسی پور - خالق کتاب زنان بدون مردان

آن می‌خزیدیم و ادای دربانوران را در می‌آوردیم؛ و یا آنقدر شن‌های داغ را می‌کنیدیم تا به شن‌های تر و خنک برسیم، و دیری نمی‌گذشت که مادر مستخدم خانه را به سراغمان می‌فرستاد. روزهایی که مدرسه تعطیل بود این بازی‌ها تکرار می‌شد.»

بدبختانه این آغاز زیبا خیلی زود به پایان می‌رسد. ظاهراً گرگین به دلیل بیماری موفق به ادامه این بخش نمی‌شود و در نتیجه بخش مهم و قابل ملاحظه‌ای از کتاب در برگیرنده مصاحبه دکتر زندیان با ایرج گرگین درباره‌ی رادیو و تلویزیون در ایران است که اطلاعات دقیق و ارزنده‌ای درباره‌ی تاریخ و کار رسانه‌های ایرانی را یک جا گردآورده است.

پس از این بخش دو مصاحبه‌ی کوتاه با گرگین می‌آید، که مانند چند متن قابل تامل دیگر این کتاب درباره‌ی رادیو آزادی است و گرگین در این نوشته‌ها می‌کوشد که نشان دهد این رادیو به رغم وابستگی به دولت آمریکا از استقلال عمل برخوردار بوده است. در فصل امید و آزادی، شماری از برنامه‌هایی که گرگین برای رادیو امید و رادیو آزادی ساخته و بیشتر بار سیاسی دارند قرار گرفته. بخشی از کتاب نیز حامل مصاحبه‌های گرگین با شخصیت‌های ایرانی، از جمله فروغ فرخزاد است که بهترین مصاحبه‌ای است که از فروغ باقی مانده. در اینجا بد نمی‌بینم نگاهی سریع به سال شمار زندگی ایرج گرگین داشته باشیم.

ایرج گرگین در ۲۵ بهمن ماه ۱۳۱۳ در شهر اصفهان به دنیا آمده. از سال ۱۳۱۹ مشغول به تحصیل می‌شود. در ۱۳۲۹ به میدان سیاست نزدیک شده و به حزب توده علاقمند می‌شود گرگین هرگز عضو رسمی حزب توده یا هیچ حزب یا ارگان سیاسی دیگر نشد، ولی خود را در آن دوران سمپاتیان حزب

دکتر ماندانا زندیان، شاعر و روزنامه‌نگار، در طی سه سال کار مداوم با روانشاد ایرج گرگین، موفق شده است یک کتاب ۶۳۱ صفحه‌ای را که در برگیرنده بخش قابل‌تاملی از کارهای رادیویی گرگین است به مرحله چاپ برساند. کتاب، با چند صفحه از خودزندگی‌نامه‌ی ایرج گرگین بازمی‌شود و ظاهراً این طرحی است که او برای نوشتن خاطراتش در سر داشته. این چند صفحه از این جهت جالب است که نشان می‌دهد گرگین نثر ساده و روانی داشته، که اگر موفق می‌شد خاطراتش را بنویسد کتاب خوبی فراهم می‌آمد. به جهت آشنائی بانثر گرگین بخش کوتاهی از این خاطرات را برای شما واگو می‌کنم:

«خورشید همیشه بود؛ آفتاب هرگز غروب نمی‌کرد، یا من این طور فکر می‌کردم. خورشید همیشه وسط آسمان بود، و تا چشم می‌دید دریا بود و تالاب آفتاب درخشانی که چشم را می‌آزد. آن آب و آن آفتاب کورکننده و شن‌های داغ، پیچیده در صدای فریاد پرندگان دریایی و طنین یکنواخت برخورد موج‌ها به ساحل؛ و بوی دریا، و بوی ماهی کباب شده - به هنگام غروب که ماهیگیران از صید روزانه باز می‌گشتند - نخستین یادهایی است که من از جهان در ذهن دارم. ما از تبریز به جزیره قشم آمده بودیم، و من هنوز خاطرات محوی از تبریز را به یاد می‌آورم: زیبایی مادرم عفت، و عکس‌هایش پس از کشف حجاب و تاری که در خانه می‌نواخت؛ خواهر بزرگ‌ترم که به کودکستان می‌رفت و از همان زمان چهره و رفتاری جدی داشت؛ و پدرم که زاده بوشهر بود و همیشه با ستایش و دل‌تنگی از سبزی آن ناحیه سخن می‌گفت.

نزدیک چهار سال داشتم و جزیره قشم تمام دنیای من بود. خانه آجری سنگی مال ب دریا قرار داشت. بعد از ظهرها که پدر در اداره بود و مادر استراحت می‌کرد، من و خواهرم ایران به خارج خانه می‌گریختیم، اگر قایقی در ساحل بود به داخل



زهره لاله‌زاری* در رثای نورالدین ثابت ایمانی:

منتخب آقای خبر بودم



از زمانی که به یاد می‌آورم صدای زیبا، پرتنین، پرحلاکت و جوادانی این بزرگ مرد ایرانی را به خاطر می‌آید. شاید در دوران جوانی هرگز به این موضوع نیندیشیده بودم که با صاحب این صدا زمانی در یک رادیو مشترک و ایرانی همکار باشم و من افتخار آن را داشته باشم که هر روز او را از نزدیک ببینم، صدای گرمش را بشنوم و اشعار زیبای او را با گوش جان نیوش کنم.

صدای او به طرز معجزه آسانی تلخی خبرها را از بین می‌برد و شنونده را به گوش سپردن به ادامه خبرها وا می‌داشت.

هر بامداد دوشنبه که صدای گرم او را در زمان خواندن اشعار می‌شنیدم با خود می‌گفتم ای کاش حافظ این والا مقام شاعر ایرانی در قید حیات بود و اشعار خود را که با جان و دل و با احساسات بی‌نظیر خود سروده بود را از زبان نورالدین می‌شنیدم و او هم مثل جامعه بزرگ ایرانی شادمان می‌گشت. ذکر این خاطره دلنشین است که یک روز که مشغول کارم بودم، مدیر تولید آن زمان رادیو ایران از من خواستند در کادر خبر همکاری خود را آغاز کنم و با سردبیری پرویز ناظریان و مهرداد حقیقی خبرها را بخوانم. این خبر مرا خوشحال کرد و زمانی بیشتر شادمان شدم، که فهمیدم نورالدین ثابت ایمانی مرا برای این کار انتخاب کرده بود.

این توصیه مرا دل‌گرم و اعتماد به نفس بیشتری به من اهداء کرد. من همیشه ممنون و سپاسگزار این عزیز از دست رفته هستم. قلم من قدرت آن را ندارد که در مدح و ستایش او بیشتر بنویسد.

* زهره لاله‌زاری گوینده خبر در رادیو ۶۷۰ ای.ام در لس آنجلس است و متنی که خواندید با تاخیر به شماره ویژه شادروان ثابت ایمانی رسید که اینک منتشر می‌شود.

جناب آقای دکتر تورج شنا

بدینوسیله در گذشت آقای دکتر منوچهر شفا پدر بزرگوار تان را به شما و خانواده محترم تسلیت می‌گوییم.

موتییز طالعی، ژوزف احدوت، روبن کهن اوف، موسی گلبهار، بهمن گلشنی، داریوش ستاره، شهرام مبصر، نعیم پیری، بیژن خلیلی

توده می‌شناخت و در جلسات و فعالیت های سازمان جوانان حزب توده شرکت و سخنرانی می‌کرد. او پس از سال ۱۳۳۲ دیگر در فعالیت سیاسی شرکت نمی‌کند. اندکی بعد به دانشگاه وارد می‌شود و در رشته ادبیات فارسی مشغول به تحصیل شده و هم زمان به فعالیت تئاتری می‌پردازد. در ۱۳۳۴ به کار حرفه ای در روزنامه کیهان مشغول می‌شود و مدیریت داخلی هفته نامه ی نوپای کیهان فرهنگی را بر عهده می‌گیرد در سال ۱۳۳۷ به عنوان نویسنده گزارشگر به رادیو ایران می‌پیوندند. در سال ۱۳۴۰ سرپرستی برنامه دوم رادیو به نام رادیو تهران بر عهده او قرار می‌گیرد. برنامه صدای شاعر را تهیه می‌کند. در ۱۳۴۳ با ژاله کاظمی ازدواج می‌کند و در ۱۳۴۴ صاحب پسری به نام افشین می‌شود. در ۱۳۴۵ به عنوان نخستین گوینده خبر به تلویزیون ملی ایران می‌پیوندند و در همین سال از همسرش جدا می‌شود. در تاسیس مجله تماشا همکاری می‌کند. فوق لیسانس خود را در آمریکا می‌گیرد و عاقبت در سال ۱۳۵۷ از مدیریت شبکه دوم تلویزیون استعفا می‌دهد. در ۱۳۵۸ از تلویزیون اخراج می‌شود. سال بعد به آمریکا مهاجرت می‌کند. دو سال بعد رادیو امید را بنیانگذاری می‌کند. در ۱۳۶۶ با اعظم کوثری ازدواج می‌کند. در ۱۳۷۰ به دلیل مشکلات مالی رادیو امید تعطیل می‌شود. در ۱۳۷۷ در راه اندازی بخش فارسی رادیو آزادی در پراگ مشارکت می‌کند. در ۱۳۸۵ طرح اولیه تاسیس یک رادیوی فرهنگی فارسی زبان را به موسسه هلندی پرس ناو پیشنهاد می‌کند و نام زمانه را نیز پیشنهاد می‌کند. این رادیو در مرداد سال ۱۳۸۵ کار خود را آغاز می‌کند. در ۲۰۰۹ از رادیو آزاد بازنشسته می‌شود و به ویرجینیای آمریکا می‌رود تا کتاب امید و آزادی را بنویسد. در سال ۲۰۱۲ میلادی در اثر بیماری سرطان روده در ویرجینیا از دنیا می‌رود و کار تنظیم کتاب بر عهده ماندانان زندیان قرار می‌گیرد و او که به مدت سه سال با گرگین همکاری کرده است دومه از محل کارش مرخصی می‌گیرد و کتاب را به پایان می‌برد.

بدون شک این کتاب حامل اطلاعات بسیار باارزشی در زمینه های مختلف فرهنگی، ادبی، اجتماعی و سیاسی است. گرگین مدت زمانی دراز با رادیو و تلویزیون ایران همکاری داشته است و نقش قابل تاملی در این دو رسانه بازی کرده است تا آنجا که خودش بخش رادیو تلویزیون کتاب را زندگی نامه ی اصلی خود می‌داند.

یکی از خاطرات جالب او این است که او در زمان شاه با دسته ای از دانشجویان که به دستور ساواک سرهای آنها را تراشیده اند مصاحبه می‌کند و مجبور می‌شود برای ادای توضیحات به همراه مهندس رضا قطبی، مدیرعامل تلویزیون ملی ایران به دیدار امیر عباس هویدا، نخست وزیر وقت برود. سال ها پس از انقلاب او در آمریکا با یکی از این دانشجویان برخورد می‌کند و او برای گرگین می‌گوید که رفتارش در آن روز ویژه تاثیر قابل تاملی بر دانشجویان داشته است.

در پایان باز به چند صفحه محدود خاطرات او بازگشت می‌کنیم و از زندگی اش می‌خوانیم که:

«سال های زندگی در جنوب سرشار از چنین خاطراتی ست. در میناب مادرم شب ها به هنگام خواب پای من و خواهرم را به پای خود می‌بست، چون گفته می‌شد که بلوچ ها مخصوصا دختر بچه ها را می‌زدند. در بندر عباس شب ها ترس شهر را فرا می‌گرفت، زیرا گویا یوز پلنگی پیدا شده بود که از کوه به شهر می‌آمد و خردسالان را شکار می‌کرد؛ بنابراین ما باز هم شب ها با پاهای بسته به پاهای مادرم به خواب می‌رفتیم، و به یاد دارم چند بار نیمه شب از صدای فریاد و ضجه ای از خواب جهیدم و شنیدم که یوز پلنگی کودکی را شکار کرده بود.»

ایرج گرگین امروز در میان ما نیست، اما بدون شک نام او برای مدت زمانی دراز در خاطره ها باقی خواهد ماند.

کتاب امید و آزادی را شرکت کتاب در لوس آنجلس منتشر کرده است.

توجه داشته باشید سال ۲۰۱۲ سالی است کیسه (ماه فوریه ۲۰۱۲، ۲۹ روزه بوده است) بنابراین روزهای برابر سال خورشیدی ایرانی و سال میلادی با یک روز جابجایی نسبت به تقویم سال گذشته تقویم می شوند

روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران

۱۱ آبانماه تا ۹ آذرماه

November 1st - November 30th

📖 دکتر صدرالدین الهی در کتاب سیدضیا (از انتشارات شرکت کتاب) فصلی را به محمد ساعد مراغه‌ای که شامل مصاحبه با او نیز می شود، اختصاص داده است
 ۱۳۲۳ خورشیدی (۱۹۴۴ میلادی)
 اعدام بهمن قشقای در فارس
 ۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)
 تبدیل زندان معروف فلک الافلاک به موزه مردم شناسی
 ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)
 درگذشت استاد عبدالله طالع همدانی - شاعر
 ۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)
 مهدی سبحانی، مترجم و نقاش ایرانی در سن ۶۶ سالگی بر اثر ایست قلبی در فرانسه درگذشت.
 سبحانی از پرکارترین مترجمان آثار ادبی در ایران بود که کار ترجمه را از اوایل دهه ۱۳۶۰ بعد از مدت‌ها روزنامه نگاری شروع کرد. در مجموعه آثار او بیشتر از ۴۰ اثر ترجمه و تالیف دیده می شود.
 سبحانی همچنین دو اثر از سلمان رشدی با نام‌های «شرم» و «بچه‌های نیمه‌شب» به فارسی ترجمه کرده است که کتاب نخست، در دوره‌ی پنجم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

آبان ۱۹

۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)
 اعدام دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه در میدان تیرلشکر ۲ زهی
 ۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)
 زادروز نیکی کریمی، بازیگر، کارگردان، نویسنده و مترجم
 📖 فیلم‌های نیکی کریمی در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجودند

آبان ۲۰

۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)
 امضای موافقت نامه مرزی و مالی بین ایران و شوروی
 ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)
 درگذشت سیدمحمد بهبهانی - مرجع تقلید شیعیان
 ۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)
 قتل دکتر غفار حسینی، نویسنده و مترجم (از سری قتل‌های زنجیره ای)

آبان ۲۱

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 تشکیل دولت نظامی به ریاست ارتشبد غلامرضا ازهاری
 ۱۳۷۶ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)
 درگذشت جهانگیر فرورهنریشه (زاده ۱۲۹۹)
 ۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی)
 درگذشت خاطره پروانه، بر اثر ایست قلبی در بیمارستانی در تهران. وی دختر «پروانه» خواننده‌ی عصر قاجار و به ویژه ناصری بود. او متولد سال ۱۳۰۹ بود. وی در سال ۱۳۳۶ به طور حرفه‌ای کار خود را با ارکستر استاد صبا آغاز کرد.
 ۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی)
 درگذشت اقدس خاوری، خواننده، ردیف دان و سرپرست گروه یاران

آبان ۱۶

۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی)
 زادروز عبدالعلی دستغیب، منتقد و مترجم
 ۱۳۱۷ خورشیدی (۱۹۳۸ میلادی)
 زادروز هوشنگ ظریف، نوازنده‌ی تار
 ۱۳۷۲ خورشیدی (۱۹۹۴ میلادی)
 درگذشت جواد معروفی، موسیقیدان
 📖 آثار مکتوب و موسیقی استاد در شرکت کتاب موجود است. کتاب هفت اثر برگزیده از استاد جواد معروفی تنظیم از سوسن کوشادپور از انتشارات شرکت کتاب

آبان ۱۷

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 زادروز علی کریمی، فوتبالیست ایرانی
 ۱۳۷۶ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)
 درگذشت سید محمدعلی جمال‌زاده، نویسنده و مترجم
 📖 اکثر کتاب‌های جمال‌زاده در شرکت کتاب موجود است.
 ۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)
 درگذشت امیر قویلد کارگردان سینما و تلویزیون ایران، به علت بیماری ریوی در تهران

آبان ۱۸

۱۲۵۶ خورشیدی (۱۸۷۷ میلادی)
 زادروز اقبال لاهوری، اندیشمند و شاعر پاکستانی که به زبان فارسی شعر می سرود
 📖 دیوان اشعار اقبال لاهوری در شرکت کتاب موجود است
 ۱۳۲۳ خورشیدی (۱۹۴۴ میلادی)
 کناره گیری محمد ساعد مراغه ای از نخست وزیری

آبان ۱۱

۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)
 کشف جنازه‌ی متلاشی شده‌ی علیرضا پهلوی برادر محمدرضا شاه پهلوی در ارتفاعات شمال لار
 ۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)
 درگذشت امیر شروان هنرمند تأثر و سینما.

آبان ۱۲

۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)
 درگذشت فریدون هویدا، سفیر سابق ایران در سازمان ملل، بر اثر بیماری سرطان، در سن ۸۲ سالگی در واشنگتن دی سی آمریکا.

آبان ۱۳

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)
 تبعید آخوند روح الله خمینی به ترکیه
 ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 اخطار دولت امریکا به اتباع خود برای خروج هرچه زودتر از خاک ایران
 ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)
 اشغال سفارت آمریکا، در ایران.

آبان ۱۴

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 استعفا جعفر شریف امامی نخست وزیر از سمت خود
 ۱۳۷۶ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)
 درگذشت علی تابش، گوینده‌ی رادیو، کم‌دین و بازیگر (زاده ۱۳۰۴)
 ۱۳۸۰ خورشیدی (۲۰۰۱ میلادی)
 درگذشت غلامرضا هاری نخست وزیر ایران
 ۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۵ میلادی)
 درگذشت نعمت الله آغاسی - خواننده - به علت سکته قلبی و مغزی در ۶۶ سالگی، در کوهردشت کرج

آبان ۱۵

۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ میلادی)
 زادروز علی تجویدی آهنگساز و نوازنده ویولون (درگذشته ۱۳۸۴)
 ۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۶ میلادی)
 زادروز واروژان هاخوندیان، موسیقی دان
 ۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)
 زادروز شهرزاد سپانلو، خواننده پاپ مقیم لوس آنجلس



تشکیل جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق
۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۶ میلادی)

انتصاب امیر اسدالله علم به سمت وزیر دربار
یاداشتهای علم از زمانی که او به وزارت دربار منصوب می شود آغاز می گردد. مجموعه این یاداشتها که تاکنون در ۶ جلد جمع آوری شده توسط شرکت ایکس منتشر و در شرکت کتاب به فروش می رسند
۱۳۶۱ خورشیدی (۱۹۸۲ میلادی)

زادروز بیتا سحر خیز، بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون
۱۳۶۳ خورشیدی (۱۹۸۴ میلادی)

درگذشت بیژن مفید، هنرپیشه و کارگردان تئاتر و نمایشنامه نویس

نمایشنامه شهر قصه در شرکت کتاب موجود است
۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)

درگذشت پروش ستوده، خواننده آوازهای اصیل ایرانی به علت سکته قلبی، در بیمارستان شریعتی تهران

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت جمشید لایق بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون بر اثر ایست قلبی در تهران. وی هنگام مرگ ۷۸ سال داشت.

آبان ۲۲

۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۲ میلادی)

درگذشت موسی نی داوود، موسیقیدان در آمریکا
۱۳۷۳ خورشیدی (۱۹۹۴ میلادی)

درگذشت مهرداد بهار، استاد زبان های باستانی و پژوهشگر ایران باستان

آثار مهرداد بهار در شرکت کتاب موجود است
۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

عباس شبانویز تهیه کننده پیشگسوت سینما در سن ۸۰ سالگی در منزل مسکونی خود در تهران درگذشت.

آبان ۲۳

۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۶ میلادی)

درگذشت سعید نفیسی - استاد و محقق

آبان ۲۴

۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱ میلادی)

زادروز بیژن نجدی، قصه نویس و شاعر

۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۳ میلادی)

زادروز علی بزرگمهر، زباننگار

۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)

درگذشت محمد حسن (بیوک) معیری - شاعر و ترانه سرا - از آثار وی شب جدایی، آرزوهای و مجموعه شعرهای آرزو و سایه های عمر.

وی در شعرهای فکاهی و انتقادی از نام مستعار «زاغچه»، «شاه پریون» و «حق گو» بهره می برده است.

آثار ره معیری در شرکت کتاب موجود است
۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۱ میلادی)

درگذشت سید محمدحسین طباطبایی معروف به علامه طباطبایی فقیه، فیلسوف و مفسر قرآن

آبان ۲۵

۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۶ میلادی)

زادروز مهستی، خواننده موسیقی سنتی و پاپ
آثار مهستی در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به

شرکت کتاب موجودند

۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

اعتراض دولت انگلستان و ممالک عربی در مورد الحاق بحرین به ایران

۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز بیژن مرتضوی، ویولنیست، خواننده و ترانه سرا

۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۲ میلادی)

بازداشت عده زیادی از مخالفان دولت در فارس

۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)

ورود برژنف صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی به ایران

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)

افتتاح بزرگترین کنفرانس توسعه صنایع پتروشیمی با شرکت نمایندگان ۳۲ کشور جهان در تهران

آبان ۲۶

۱۳۲۱ خورشیدی (۱۹۴۲ میلادی)

زادروز محمدعلی همایون کائوژیان، نویسنده و مورخ و استاد دانشگاه اکسفورد

۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)

زادروز شمس لنگرودی، شاعر و پژوهشگر

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)

لغو روابط بین ایران و کشورهای هلند، بلژیک و لوکزامبورگ

۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)

درگذشت استاد پورداوود - محقق و ایرانشناس

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

نیکو خردمند بازیگر پیشگسوت سینما در سن ۷۷ سالگی در ایران درگذشت.

آبان ۲۷

۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۶ میلادی)

زادروز طاهره صفارزاده، شاعر

۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)

درگذشت عباس فرات - شاعر

۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی)

درگذشت محمود پاینده، شاعر گیلکی، سرآمد مردم شناس و فرهنگ نویس

۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)

درگذشت عبدالعلی همایون، هنرمند و بازیگر که معروفترین رل وی «سرکار استوار» می باشد. او در برنامه کارگران در رادیو به نام «نیم بعد از ظهر» آوازی را برای اولین بار خواند که به آواز کوچه باغی معروف شد. از نقش های دیگر او نمایش «چهارلات تهران» بود.

آبان ۲۸

۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۲ میلادی)

زادروز اردشیر کامکار، نوازنده ی کمانچه

۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی)

قتل دکتر مجید شریف، نویسنده، مترجم و فعال سیاسی (از سری قتل های زنجیره ای)

۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)

درگذشت تیمسار سرلشکر منصور مزین، در سن ۱۰۶ سالگی در شمال کالیفرنیا. وی از بانیان ارتش جدید و آخرین رجا از دوران قاجار بود که با سه پادشاه از

نزدیک کار کرده بود.

آبان ۲۹

۱۳۱۴ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)

درگذشت حسن پیرنیا (مشیرالدوله) - سیاستمدار، عالم و ادیب

کتاب تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله در شرکت کتاب موجود است

۱۳۱۹ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)

زادروز محمدعلی سپانلو، شاعر و پژوهشگر

آثار محمدعلی سپانلو در شرکت کتاب موجود است

۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

تولد شهرام صولتی، خواننده ی موسیقی پاپ

۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۵ میلادی)

درگذشت منوچهر آتشی شاعر، بر اثر جراحی کلیه و بیماری قلبی در بیمارستان سینا در تهران. مجموعه شعرهای او آهنگ دیگر، آواز خاک، دیدار در فلق، وصف گل سوری، گندم و گیلاس، زیباتر از شکل قدیم جهان، چه تلخ است این سیب، حادثه در بامداد...

کتاب مجموعه آثار منوچهر آتشی در شرکت کتاب موجود است

آبان ۳۰

۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)

درگذشت روح الله خالقی - موسیقیدان

آثار روح الله خالقی در شرکت کتاب موجود است

آذر ۱

۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی)

زادروز بیژن جلالی، شاعر

۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۵ میلادی)

دستگیری سیدمجتبی نواب صفوی و کلیه اعضای فداییان اسلام از طرف مأموران فرمانداری نظامی

۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز ایرج بسطامی، خواننده ی موسیقی سنتی

۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی)

انجام مراسم نامزدی محمدرضا شاه پهلوی و فرح دیبا

۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)

صدور نفت ایران روزانه ۵۵۰ هزار بشکه افزایش یافت

۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی)

ترور پروانه فروهر (اسکندری) و داریوش فروهر، فعال سیاسی توسط مأموران وزارت رژیم اسلامی

کتاب قتل فروهرها به همت حزب مرز پرگهر از انتشارات شرکت کتاب

آذر ۲

۱۳۰۲ خورشیدی (۱۹۲۳ میلادی)

زادروز جلال آل احمد، قصه نویس

آثار جلال آل احمد در شرکت کتاب موجود است

۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۸ میلادی)

زادروز ویگن در دریان، خواننده موسیقی پاپ و بازیگر

آثار ویگن در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجودند



بهره برداری و نقل قول از این روز شمار فقط برای همکاران شاغل در رسانه ها (جراید، رادیوها، تلویزیون ها و سایت های خبری و تحلیلی) با ذکر ماخذ مجاز است.



سقوط ریال و زمزمه فروپاشی اقتصادی

امین اکبریان

allenakbari@yahoo.com



صلاح می‌داند ادامه یابد و این که صدها هزار جوان ایرانی در چنین جنگی کشته شوند برای رهبر معظم اهمیتی نداشت، او به توصیه‌ها و اعتراضات منتقدین و یا حتی دلسوزان درون رژیم در خصوص لزوم پایان دادن به آن جنگ ویرانگر کاملاً بی‌اعتنا بود، تا آن جا که پیروزی نسبی و محدود نظامی را به هدر داد و در نهایت «مجبور» شد تن به صلح بدهد و با قبول یک شکست سیاسی آشکارا گفت که جام زهر را می‌نوشد.

و اما در بحران کنونی که جنبه سیاسی و اقتصادی یافته، سران رژیم با لجبازی غیرقابل توجیه خود، کشور و ملت را درگیر یک روبرویی پرهزینه و زیان‌بار با جهان غرب و حتی جامعه بین‌المللی ساخته‌اند که حاصل آن سقوط پول ملی، بحران فزاینده اقتصادی و تورم شدید است. این تورم و گرانی گسترده در واقع به معنای گسترش سریع فقر در جامعه است که البته این رنج مضاعف نیز اهمیت چندانی در تصمیمات سران رژیم ندارد. آن‌ها هر چه که خود صلاح بدانند فقط برای حفظ نظام انجام می‌دهند و رنج و محنت مردم هم لابد به هیچکس مربوط نیست!

البته با ادامه این روند و بن‌بست شدیدی که جمهوری اسلامی برای ایران ایجاد کرده بعید نیست که نهایتاً کار به جایی برسد که رهبر رژیم با یک عقب‌نشینی نهایتاً جام زهر را بنوشد و مثلاً اعلام کند تحت شرایطی حاضر به پذیرش درخواست‌های سازمان بین‌المللی انرژی اتمی شده است.

تشدید روند سقوط ارزش ریال و بحران پولی شدیدی که گریبان اقتصاد کشور را گرفته هم اکنون به دغدغه اصلی مردم برای تامین زندگی تبدیل شده زیرا قیمت مایحتاج عمومی با شتابی کم سابقه رو افزایش است.

در مورد علل و زمینه‌های بروز این بحران تازه اظهار نظرهای فراوانی بیان می‌شود و اکثر کارشناسان بر این نکات اتفاق نظر دارند که عدم کاردانی، فقدان سیاست‌های

تخصصی، سوءمدیریت آشکار و همچنین تحریم‌های بین‌المللی عوامل اصلی بروز وضعیت وخیم کنونی در اقتصاد کشور می‌باشند.

در مقیاس سیاسی البته ذکر این نکته بسیار حائز اهمیت است که اصولاً بی‌خردی و لجبازی غیرقابل توجیه سران جمهوری اسلامی در ماجرای انرژی هسته‌ای دلیل اصلی روبرویی خطرناکی است که اجرای تحریم‌های شدید از سوی جامعه جهانی را به دنبال آورده و عملاً درآمدهای ارزی ایران را به میزان زیادی متوقف ساخته است.

رژیم حاکم البته از همان ابتدا همواره بدون هر گونه تعارف و پرده‌پوشی ثابت کرده که تصمیمات خود را

فقط بر اساس مبانی ایدئولوژیک و به اصطلاح خودشان «مصلحت نظام» اتخاذ می‌کند و موضوعی به نام منافع ملی، وضع زندگی مردم، رفاه عمومی و کلاً صلاح ملت در شیوه اتخاذ تصمیمات جایی ندارد.

به همین دلیل هم خمینی اصرار داشت که مثلاً جنگ با عراق باید تا آن جا که او



و اما از دیدگاه اقتصادی باید گفت که بحران کنونی حاصل سال‌ها اقدامات غلط، اتلاف منابع عظیم مالی و پولی، بی‌برنامگی آشکار و خلاصه‌اشتباه پشت‌اشتباه بوده است. احمدی‌نژاد از همان آغاز کار دولتش اقداماتی را آغاز کرد که هشدارهای شدید و نگرانی کارشناسان اقتصادی را برانگیخت. او اعلام کرد که نرخ بهره بانکی باید تنزل یابد

تا کسب وام آسان‌تر شود. بلافاصله شمار زیادی از استادان اقتصاد در دانشگاه‌های معتبر مانند دانشگاه تهران و دانشگاه علامه با صدور بیانیه‌ای هشدار دادند چنین اقدامی در شرایطی که میزان تورم در اقتصاد همچنان بالاست، بسیار خطرناک است، زیرا کاهش نرخ بهره یعنی افزایش نقدینگی و به اصطلاح تزریق پول به بدنه اقتصاد و چنین عملی مانند ریختن نفت است بر آتش.

اصول بسیار اولیه علم اقتصاد تأکید می‌کند که در شرایط «تورمی» باید میزان حجم پول در گردش را کاهش داد، زیرا تورم به خودی خود

«نشانه‌ای» است که میزان نقدینگی موجود، بیش از ظرفیت جذب آن توسط کل اقتصاد است اما احمدی‌نژاد با لجباجت همیشگی کار خود را کرد و به صورت دستوری، بانک‌ها را مجبور به کاهش سطح بهره‌ها نمود.

شاهکار بعدی او فلج ساختن بانک مرکزی بود به این معنا که شورای پول و اعتبار یعنی مهم‌ترین مرجع کارشناسی تدوین سیاست پولی کشور را منحل کرد. تقریباً در تمامی کشورهای جهان که برخلاف رژیم ایران علم اقتصاد را پذیرفته‌اند و با علم و دانش جنگ و دعوا ندارند سیاست پولی (Monetary Policy) توسط بانک مرکزی تدوین و با استقلال کامل اجرا می‌شود. به عبارت ساده‌تر دولت نمی‌تواند به دلخواه خود تعیین کند که نرخ بهره چقدر باشد و یا میزان نقدینگی چگونه تنظیم شود. این‌ها همه در حیطه اختیارات بانک مرکزی (Central Bank) می‌باشد که تصمیمات را بر اساس واقعیات اقتصادی اتخاذ می‌کند و نه نیازهای سیاسی دولت‌ها.

در رابطه با سایر اقدامات بحران‌ساز اقتصادی در دولت احمدی‌نژاد می‌توان به اعطای قراردادهای پیاپی میلیاردی به شرکت‌های سپاه پاسداران و پروژه‌های پر هزینه‌ای که معلوم نیست تا چه میزان کارایی دارند اشاره کرد که این روند بخش بزرگی از بودجه‌های دولتی را به خود اختصاص داد و موجب هدر رفتن پول‌های هنگفتی گردید.

از دو سال پیش نیز برنامه حذف یارانه‌ها آغاز شد که این سیاست نیز به دلیل اشکالات فراوان در نحوه اجرای آن به جای رفع مسائل مالی و اقتصادی موجب شد مقدار زیادی پول نقد که قبلاً به صورت یارانه به کالاها تعلق می‌گرفت مستقیماً به برخی خانواده‌های کم‌درآمد پرداخت شود. این امر نیز حجم نقدینگی را باز هم بیش از گذشته افزایش داد و بر ضعف ریال و تشدید گرانی افزود.

در این میان شانس بزرگ دولت کنونی، روند جهانی در بازار نفت، گرانی کم سابقه انرژی و چند برابر شدن درآمد نفتی ایران بود. فروش نفت یک صد دلاری در دو دوره دولت احمدی‌نژاد سرمایه عظیمی وارد اقتصاد ایران ساخت ولی متأسفانه این منابع عظیم در یک اقتصاد بی‌برنامه و سردرگم یا حیف و میل شد و یا صرف ایجاد اقتصاد «وارداتی» گردید.

هر چه ذخیره ارزی ایران بیشتر می‌شود، دولت میزان واردات را افزایش می‌داد و کشور ما تبدیل شد به یکی از بزرگترین خریداران اجناس چینی، در حالیکه بی‌توجهی دولت

به تولید کنندگان داخلی صنایع تولیدی را به ورشکستگی کشاند. دولت می‌توانست به جای خرج کردن پول نفت برای خریدهای خارجی این ثروت ملی را صرف حمایت از صنایع داخلی کند تا همان اجناس در داخل کشور تولید شود که این عمل، زمینه رشد اقتصادی، اشتغال گسترده و کاهش وابستگی به خارج را تقویت می‌کرد.

اما در عوض دلارهای نفتی دولت از طریق رانت و مناسبات سیاسی و خانوادگی در اختیار دوستان و آقازاده‌ها قرار گرفت تا انواع و اقسام شرکت‌های وارداتی مانند قارچ در شهرهای کوچک و بزرگ کشور سربر آورند و البته اکنون همین شرکت‌ها به دلیل کمبود ارزی همگی دچار مشکل شده‌اند.

در این میان سخنان اکبر ترکان، که در دولت‌های قبلی سمت وزارت دفاع، معاونت وزارت نفت و چندین مسئولیت کلیدی دیگر را داشته قابل توجه و در عین حال تأسف برانگیز است. او در ۱۴ شهریور ماه به خبرگزاری مهر گفت کل

درآمد ۱۰۳ ساله نفت در ایران از آغاز اکتشاف آن تا به امروز ۱۱۰۰ میلیارد دلار بوده که مجموعاً فقط ۱۴۰ میلیارد آن مربوط به سال‌های قبل از انقلاب است. از مجموع هزار میلیارد باقی مانده، ۵۳۱ میلیارد آن طی ۷ سال دولت احمدی‌نژاد به دست آمده و سایر دولت‌های پس از انقلاب هم کلاً ۴۴۵ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته‌اند.

سخنان ترکان از آن جهت غم‌انگیز است که نشان می‌دهد فقط دولت احمدی‌نژاد ۵۳۱ میلیارد دلار درآمد از فروش نفت داشته، رقمی که در طول تاریخ ایران بی‌سابقه است، اما دستاورد این سرمایه عظیم چه بوده؟ چیزی به جز فقر و بیکاری بیشتر و آشفته‌گی عجیب اقتصادی؟

می‌توان این سوال را در مورد تمام تاریخ این رژیم پرسید و این که جمهوری اسلامی طی سه دهه هزار میلیارد دلار درآمد ارزی داشته، اما این رقم عظیم که با هر مقیاسی سنجیده شود برای کشوری مانند ایران ثروتی کم‌نظیر است چه حاصلی داشته و این حکومت با این سرمایه عظیم چه گامی برای بهبود زندگی مردم برداشته؟

برآوردها نشان می‌دهد ارزش ریال طی یک سال گذشته حدود ۸۰ درصد سقوط کرده که این روند برای کل اقتصاد بحران آفرین است. نشانه‌هایی نیز حکایت از بروز حالت انقباضی (Contraction) در اقتصاد ایران دارد، یعنی به جای رشد اقتصادی اکنون شاهد تحلیل رفتن ساختار آن هستیم.

برخی ناظران هشدار می‌دهند با توجه به شوک ناشی از سقوط پول ملی و تورم لجام گسیخته خطر «فروپاشی» مجموعه اقتصاد کشور را تهدید می‌کند. اکنون سوال

اینجاست که ادامه این روند به کجا خواهد انجامید؟

از آن جا که دلیل بحران کنونی اقتصاد ایران ناشی از تصمیمات سیاسی است، پاسخ به این سوال نیز مربوط می‌شود به نتیجه تصمیمات و تحولات سیاسی ایران و جهان. ادامه تحریم‌ها به معنای ادامه بحران اقتصادی ایران خواهد بود و توافق احتمالی و کاهش تحریم‌ها شاید اندکی از وخامت اوضاع بکاهد.

اما یک واقعیت مسلم و محرز است. رهبران رژیم کنونی توانایی و دانش لازم برای اداره اقتصاد پیچیده قرن بیست و یکم را ندارند و اصولاً وضعیت زندگی و رفاه اقتصادی مردم برای آن‌ها هیچ گونه اهمیتی ندارد. پس حتی اگر این بحران نیز پایان یابد، روزی دیگر، بحرانی دیگر سر خواهد آورد.

سرنوشت هزار میلیارد دلار در آمد نفتی جمهوری اسلامی چه شده است؟

با توجه به شوک ناشی از سقوط پول ملی، خطر «فروپاشی» مجموعه اقتصاد کشور را تهدید می‌کند



تاریخچه نان بربری



محمود افهمی

مغرب است. در واقع بربر (با کسره) اصالتاً به قوم کوچکی می گویند که از شاخه های طایفه آمازیغ، یکی از طوایف کشور مغرب یا مراکش است. محل استقرار اصلی این قوم به طور عمده در مغرب و الجزایر است. بربر ها عرب نیستند اما به گفته بسیاری از مورخان، ایشان به اندازه اعراب در ساخت و تشکیل هویت ملی مغربی تاثیر گذار بوده اند. از خصوصیات این قوم می توان به صفاتی چون ایستادگی و مقاومت و همچنین آزادی خواهی و پای بندی به فرهنگ و زبان خود نام برد.

اما در رابطه با اینکه چرا نام بربری بر روی نوع خاصی از نان های ایرانی گذاشته شده و یا اینکه آیا اصولاً ارتباط خاصی بین قوم بربر در کشور مغرب در غربی ترین نقطه آفریقای شمالی با ایران وجود دارد، منابع موثقی در دست نیست. نکته ای که می توان گفت اینکه به طور کلی بربر معنی خارجی می دهد و به طور یقین نان بربری نانی اصالتاً ایرانی نیست. اما درباره اینکه آیا نام این نان از قوم بربر (کسره) گرفته شده و یا نام نانی است که مغول ها (بربرها از نگاه ایرانیان دوران حمله مغول) در ایران درست می کردند تردید وجود دارد.

تنها نکاتی را که میتوان از مجموع اطلاعات موجود بدست آورد این است که می دانیم که در دوران امپراتوری عثمانی قلمرو این امپراتوری به کشور مغرب نیز کشیده شده بود و در دورانی رابطه نسبتاً خوبی را این سرزمین برقرار کرده بود. بعلاوه میدانیم که یکی از شاهان قاجار، طایفه ای به نام بربر که ظاهراً غیر ایرانی بودند را در جنوب تهران و در منطقه شهر ری اسکان داده و امکان زندگی را برای آنان فراهم کرده بود و این احتمال وجود دارد که این قوم بربر ساکن ایران از بازماندگان همان بربرهای مغربی باشند که به دلیل رابطه خوب با امپراتوری عثمانی و به مرور زمان و بر اثر کوچ نشینی به ایران آمده و مورد استقبال دربار قاجاری قرار گرفته باشند و به مرور زمان فرهنگ و نان خود را که بخشی از فرهنگ ایشان است را در این منطقه و در نهایت کل سرزمین ایران گسترده باشند.

اما شاید نکته دیگری که به باز شدن گره چگونگی نامیده شدن نان بربری به این نام به ما کمک کند، دانستن این نکته است که در کشور مغرب نانی به نام نان بربری (فتحه) وجود دارد. در واقع بربری در زبان مغربی نام میوه گیاهی است که ما در ایران به نام کاکتوس می شناسیم. این قوم از شیر میوه درخت کاکتوس نانی را درست می کنند و از آنجا که این نوع نان تنها توسط این قوم پخت می شد آن را نان بربری یعنی نان قوم بربر نامیدند.

شاید برایتان جالب باشد که بدانید لغت «بربر» و آن چیزی را که ما به عنوان «نان بربری» می شناسیم از کجا آمده است؟

لغت «بربر» با فتحه بر روی هر دو ب، در زبان لاتین معنی خارجی می دهد. مفهومی که در بسیاری از زبانها رسوخ کرد و به مرور زبان بار معنایی خاصی را به خود گرفت.

اما جالب است که بدانید که واژه بربر (فتحه) همواره صفتی بوده که مردم سرزمینی به دشمنان واقعی و یا خیالی خود نسبت می دادند. یونانیان در زمان جنگ با امپراتوری ایران، ایرانیان را بربر می دانستند و ایرانیان در زمان حمله مغول به ایران، مغولها را بربر معرفی می کردند و همچنین در دوران اسلامی برخی از فارسی زبانان اعراب را بربر و بربریت را معادل فرهنگ عرب پیش از اسلام عنوان می کردند. اما همین لغت با کسره بر روی هر دو ب، نام قومی از طوایف کشور

Mahmoud Afhami
مجموعه ای از رسنه های صرب الفیل های فارسی
و نکه کلام های عامیانه

پیکر حکایت

1 855.HEKAYAT
WWW.YEK SABADHEKAYAT.COM

AVAILABLE NOW



کیشنبه هجرت نوامبر

جشن بزرگ پرشین رادیو

دیدار دلپذیر شنوندگان با برنامه سازان و کارکنان پرشین رادیو
در سالن باشکوه و مجلل هتل ماریوت در وارنر سنتر
با شرکت دو هنرمند نام آور و پرآوازه



هلن



ستار

همراه با هنرنمایی کمترین معروف حسین کامروا

تعداد محدودی غرفه برای صاحبان کالا و خدمات موجود است
قیمت بلیط: 35 / 45 / 55 و VIP 100 دلار

حسین حجازی



فرخ جاوید



ژاله بشیان



دکتر ناصر انقطاع



دکتر دانش فروغی



علیرضا سیاسی



استیو



لیدا قائم مقامی



شهباز قیسری



مسعود اسداللهی



کامران ملک مطیعی



دکتر سعید رحمان



حمید نور



مهرداد قدیمی



310-962-6822

818-908-0808



کلیه بلیط ها شماره گذاری شده است
فروش بلیط در اکثر مراکز ایرانی

Sunday November 18 - 7:00 PM

www.08tickets.com

Warner Center Marriott Hotel: 21850 Oxnard Street Woodland Hills, CA 91367



زندگی کردن مرگ در انفرادی

مجید محمدی
جامعه‌شناس

زندانی در این سلول می‌خواهد سرش با دیوار، چهار انگشت و پایش با در سلول چهار انگشت فاصله دارد. بدن زندانی در عرض سلول هم به اندازه‌ی یک آرنج با دیوار فاصله دارد. این سلول‌ها به زندانی احساس زنده به گور شدن می‌دهد؛ (۲) تابوت، یکی از اختراعات دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی، محفظه‌ای است که یک ضلعش دیوار است، دو تا ضلع دیگرش تخته‌های چوبی است در ابعاد بین ۹۰ سانتی متر تا دو متر و ضلع چهارم که پشت زندانی است باز است و رو به فضای درونی اتاق. درون تابوت که نوع خاصی از انفرادی با مایه‌های ایدئولوژیک است زندانی باید ۲۴ ساعته چشم بند به چشم داشته باشد. (گوش کنید به سلسله گزارش‌های «مستند انفرادی» کار وحید پور استاد در سایت رادیو فردا) ایده‌ی اصلی از خوابیدن افراد باورمند در قبر برای ذکر قیامت و احساس مرگ و فاصله گرفتن از دنیا گرفته شده اما توسط حکومت برای فاصله گرفتن فرد از خود معترض‌اش و شکستن وی در کوتاه مدت استفاده شده است. تابوت روشی برای فرسایش فرد با محدود کردن حواس وی و تغییر هویت افراد به صورت اکسپرس یا زودبازده است؛ بنا به گفته زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت، این روش در آن دهه در زندان‌های ایران معمول بوه است.

(۳) سلول‌های یک و نیم متر در دو متر که اندکی از قبر بزرگ تر است. زندانی با حرکت اندکی با سر به دیوار می‌خورد. این انفرادی‌ها آن وجه ایدئولوژیک خوابیدن در قبر یا تابوت را ندارد بلکه برای در فشار گذاشتن بدن و روان زندانی ساخته شده است و به آن وجه مذهبی داده نمی‌شود. جمهوری اسلامی پس از دهه‌ی اول دیگر تلاش نمی‌کند زندانی را مومن بار بیابرد بلکه فقط هدف شکستن وی است. در هر سه نوع سلول انفرادی در ایران پنجره‌ای به بیرون وجود ندارد و هواکشی نیز به چشم نمی‌خورد تا زندانی از نور و هوای بیرون محروم شود. همچنین در سلول‌های ایران دستشویی وجود ندارد تا زندانی به نحو غیر ارادی مجبور به درخواست از زندانبانان شود و خود را برای یکی از حیاتی‌ترین نیازهای خود بشکند.

**کسانی که مدت زیادی در
انفرادی گذرانده باشند قدرت
ارتباط با شبکه‌های اجتماعی را
از دست می‌دهند**

چهار نوع ارتباط ضروری
بازجویان با قرار دادن زندانی در انفرادی او را از اطلاعات روزمره محروم می‌کنند تا با انتقال گزیده‌ی اطلاعات ذهن وی را دستکاری کنند. اطلاعات داده شده می‌تواند به گونه‌ای تنظیم شده باشد که زندانی را دچار گیجی و گنگی کند. بازجویان محرک‌های خارجی را حذف و محرک‌های مورد نظر مثل تبلیغات ایدئولوژیک (دعا، قرآن، نوحه خوانی) و سرنوشت دیگر مخالفان (صدای ضجه و ناله) را به زندانی انفرادی عرضه می‌کنند تا وی را برای خرد شدن آماده کنند. حتی اگر زندانی در وضعیت انفرادی از حیث نیازهای ابتدایی خود مشکلی

از انفرادی به صورت روشی برای تنبیه مضاعف و خرد کننده‌ی زندانی استفاده می‌شود. در ایران عمدتاً زندانبان سیاسی و عقیدتی هستند که این تنبیه مضاعف بر آنها اعمال می‌شود در صورتی که در دیگر نقاط جهان این تنبیه هم زندانبان خطرناک برای زندانبان دیگر و زندانبان امنیتی، و هم زندانبان سیاسی و عقیدتی (این مورد آخر در کشورهای استبدادی و اقتدارگرا مثل ایران جاری است) را در بر می‌گیرد. چرا فعالان حقوق بشر و سازمان‌های مدافع حقوق بشر با این روش تنبیه مخالفانند؟

زندگی در جهنم

مهم ترین دلیل برای نفی این روش تنبیهی عوارض بلند مدت آن است. زندانبان انفرادی با محرومیت از تماس و ارتباط معنی دار با دیگر انسان‌ها (غیر از زندانبانان) دچار اضطراب شدید، توهم و خیالپردازی، افسردگی، از دست دادن حافظه (تا حد فراموش کردن چهره‌ی عزیزان)، و دیگر انحرافات و اختلالات ادراکی می‌شوند. برای خلاصی از این بیماری‌ها گاه سال‌ها و دهه‌ها لازم است. البته شدت این بیماری‌ها به دوره و شرایط انفرادی وابسته است: هر چه شرایط انفرادی بدتر و مدت آن طولانی‌تر باشد بیماری‌های فوق شدید تر و خلاصی

از آنها دشوارتر می‌شود. زندانبان انفرادی این تجربه را زندگی در جهنم و زندگی کردن مرگ نامیده‌اند.

مشکلات انفرادی صرفاً در دراز مدت رخ نمی‌نمایند و در همان درون سلول آغاز می‌شوند. زندانی به تدریج دچار سرگیجه، تاریک شدن دید، توهم حرکت اشیا در درون سلول، عدم تمرکز، فراموشی، احساس کوری مقطعی، عدم کنترل آب دهان و مانند آنها می‌شود. کسانی که مدت بسیار طولانی را در انفرادی گذرانده‌اند حتی پس از آزادی در میان میلیون‌ها نفر احساس تنهایی می‌کنند.

قبر یا تابوت

سلول انفرادی در دنیای توسعه یافته سلولی است دارای دستشویی با رنگ‌های دل مرده و یک لامپ کم نور (لابد برای پایین آوردن مصرف برق زندان)، تخت خواب و پنجره، و در فلزی با سوراخ کوچکی برای ارتباط زندانبان و زندانی. این شرایط فقط برای جدا نگاه داشتن زندانی از دیگر زندانبان است. اما انفرادی در کشورهای استبدادی و رژیم‌های تمامیت طلب روشی برای شکستن زندانی و از میان بردن فردیت وی است.

سه نوع انفرادی در جمهوری اسلامی تحقق پیدا کرده است:

(۱) سلول‌هایی که از فرط کوچکی توسط زندانبانان قهر نامیده می‌شود. وقتی

بردردی با داروهای داروخانه ما قابل درمان است

RX MARKET PHARMACY
COMPOUNDING SPECIALIST



دکتر آرمن ظاظاوسیان

ما با ۱۵ سال سابقه در خدمت شما هستیم

۲۰ دلار تخفیف برای انتقال نسخه‌ها به داروخانه مارکت فارمیسی

تحويل دستگاه اندازه گیری قند خون به طور رایگان

ما برای آرامش بیشتر شما داروهای راسریا و بطور رایگان دلیور می‌کنیم

قابل توجه	پذیرش	عرضه کننده
<input checked="" type="checkbox"/> ایرانیان مقیم شمال ولی	<input checked="" type="checkbox"/> مدیکل	<input checked="" type="checkbox"/> ویلجر
<input checked="" type="checkbox"/> اعضای خانه سالمندان	<input checked="" type="checkbox"/> مدیکر	<input checked="" type="checkbox"/> واکر
		<input checked="" type="checkbox"/> کفش‌های طبی

محل جدید 9250 Reseda Blvd Northridge

818-701-7777 داخل شاپینگ سنتر 818-700-4510

آیا شما برای بیمه خود زیاده از حد پرداخت می‌کنید؟

به سرپرستی **ایرج منیفی** CASPIAN INSURANCE SERVICES

بیمه های	تجارتی
اتومبیل	صدمه بدنی در محل کار
منزل	ضمانت نامه
بازنشستگی	درمانی و سلامت
عمر و از کارافتادگی	

4523 Van Nuys Blvd., #200 Sherman Oaks, CA 91403 (818) 783-8385 FAX: (818) 783-8360

برآورد بهترین نرخ بیمه از طریق کامپیوتر همراه با پرداخت سریع خسارت

آهنگری هنریک HENRIK'S IRON WORK

- Railing
- Gates
- Security Doors
- Window Guard
- Ornamental Works



- بله های ماریج
- نرده با مدل دلخواه شما
- درب هندرنیل و ریلینگ
- گیت با طرح های انتخابی شما
- حفاظ پنجره
- کارهای تزئینی

هنریک Henrik
Cell.: (818) 383-9575
Fax: (818) 768-1519
11132 Fleetwood St., #D, Sun Valley, CA 91352

نداشته باشد و بتواند به کتاب و روزنامه هم دسترسی داشته باشد و تبلیغات ایدئولوژیک و صداهای زجر آور به او عرضه نشود صرف عدم دسترسی به دیگر آدمیان وی را از تجربه‌ی نگاه کردن به خود در نگاه دیگران دور می‌کند. قرار دادن فردی در انفرادی او را از چهار نوع ارتباط که برای احساس حیات ضروری هستند محروم می‌کند و به همین دلیل است که افراد در انفرادی تا حد احساس مرگ پیش می‌روند. انسان‌ها نیاز به تایید و تمجید دیگران دارند تا احساس کنند در این دنیا زندگی شان بیهوده نیست. در زندان غیر انفرادی افراد به همدیگر کمک می‌کنند و غم یکدیگر را می‌خورند و برای یکدیگر ایثار می‌کنند و همین از احساس بیهودگی آنان جلوگیری می‌کند.

حق مصاحبت از حقوقی است که حتی در شرایط حبس از افراد قابل سلب شدن نیست. زندان برای سلب حق آزادی برای انجام هر کاری است که افراد می‌خواهند انجام دهند اما انفرادی افراد را از انسان بودن که در ارتباط با دیگران معنی پیدا می‌کند محروم می‌سازد. نیاز به مصاحبت تا حدی است که زندانی دیدار با بازجو را که می‌داند وظیفه‌ی او شکنجه و زجر زندانی است بر تنهایی ترجیح می‌دهد.

انسان‌ها همچنین نیاز دارند که از سوی دیگران چالش شوند. حدی از عصبانیت، ناراحت شدن از دیگران، احساس رقابت، تلاش برای جلو زدن از دیگران برای احساس حیات ضروری است. زندانیان با همدیگر برخورد می‌کنند، دعوا دارند، از یکدیگر عصبانی و دلگیر می‌شوند و آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهند و انتقاد می‌شوند. این هم بخشی از زندگی اجتماعی است.

انسان‌ها در دوران حیات خود به شبکه‌ای حمایتی نیاز دارند. انواع بیمارگونه‌ی این شبکه مافیای، فرقه‌های خشن، گروه‌های شبه نظامی، کولوس کلان و سیاه جامگان فاشیست هستند. انواع مثبت این شبکه‌ها نیز عبارتند از انجمن‌های حرفه‌ای و فرهنگی و دیگر نهادهای مدنی. انفرادی، فرد را از ارتباط با این شبکه محروم می‌کند. کسانی که مدت زیادی در انفرادی گذرانده باشند قدرت ارتباط با شبکه‌های اجتماعی را از دست می‌دهند، ارتباطی که به شدت به آن نیاز دارند. هر چهار نوع ارتباط برای احساس تجربه‌ای معنی دار از زندگی ضرورت دارد. به جای محروم کردن زندانی از این ارتباطات چهارگانه باید در زندان به آنها فرصت داده شود روابط اجتماعی خویش را با دوستان و عزیزان خود ترمیم کنند، در مصاحبت با دیگران لبه‌های تیز خود را از دست بدهند، دیگران بتوانند آنها را چالش کنند و آنها نیز چنین کنند، از قدرت بخشی دیگران بهره مند شوند، و بتوانند به دیگران کمک کنند.

تنبیه جامعه

با توجه به این که بخش عمده‌ی زندانیان روزی آزاد می‌شوند قرار دادن زندانیان در شرایط انفرادی و وارد کردن شکنجه‌ها و ضربات روحی به آنان در واقع ایجاد مخاطره برای جامعه پس از آزادی زندانیانی است که از مشکلات روحی و روانی ناشی از انفرادی رنج می‌برند. زندانی‌ای که ارتباط خود را با واقعیت از دست داده باشد در برگشت به زندگی اجتماعی مشکل دارد و بار تازه‌ای را بر جامعه تحمیل می‌کند. انفرادی در واقع تنبیه کل جامعه است. بالاخص تنبیه زندانیان سیاسی مساوی است با تنبیه کل جامعه به خاطر وجود اعتراض در آن.

زشتی تنبیه انفرادی

علی رغم قرار دادن زندانیان سیاسی و عقیدتی در انفرادی و جریان داشتن آن در سی و چهار سال گذشته، مقامات جمهوری اسلامی در حرف به زشتی و شدت این تنبیه اعتراف دارند. رهبر جمهوری اسلامی یک روز انفرادی را معادل ده روز بازداشت معرفی کرده (خبرنامه خلیج فارس، ۱۹ مهر ۱۳۹۱) و دادستان کل کشور نیز مجازات حبس در انفرادی را حداکثر پنج روز اعلام می‌کند (ایلنا، ۱۳ شهریور ۱۳۹۱)، گرچه هیچ یک از این سخنان در عمل هیچگاه اجرا نشده‌اند.



ایالت لوئیزیانا



شامگاه سیام آوریل سال ۱۸۱۲ برای ایالات متحده آمریکا روز مهمی محسوب می‌شود. زمانی که با پیوستن هجدهمین ایالت به اتحادیه ایالات متحده آمریکا ساحل شرقی این سرزمین صاحب حاکمیت یک پارچه آمریکایی‌ها می‌شود. ایالت لوئیزیانا هجدهمین ایالتی است که اعلامیه استقلال را امضاء و رسماً به اتحادیه می‌پیوندد.

دکتر مهدی آقازمانی



با بهره‌گیری از همین موقعیت استثنایی زیست‌محیطی، یکی از موفق‌ترین اقتصادهای داخلی آمریکا را پایه‌گذاری کرده‌اند که سالانه رقمی معادل ۲۱۳ میلیارد دلار، چیزی نزدیک به درآمد ناخالص ملی کشور هنگ‌کنگ تولید ناخالص ملی دارد.

این اقتصاد پویا که صاحب بزرگترین گسترده تولید شاه میگو در جهان با حدود تولید ۹۰ درصد این محصول خوراکی است، برپایه تولید غذاهای دریایی، پنبه، سویا، نیشکر، پرورش گاو و طیور، صنعت سنگ‌سازی، تولید تجهیزات حمل‌ونقل، تولید انبوه محصولات کاغذی و صد البته با اتکایی ویژه به صنعت گردشگری استوار است. مقایسه محصولات و خدمات تولیدی این ایالت به روشنی نشان می‌دهد که ترکیب شهرنشینی در این ایالت نیز برپایه

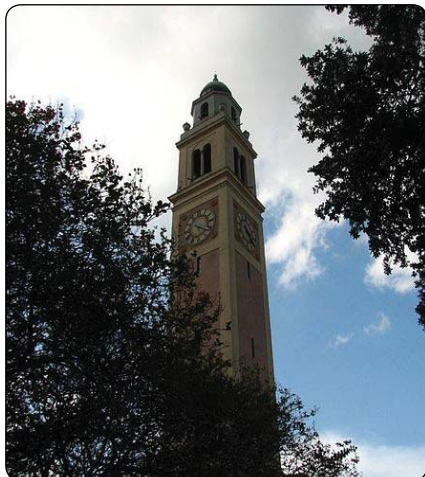
پهنه ۵۱۸۴۳ مایل مربعی (۱۳۴۳۸۲ کیلومترمربعی) این ایالت که رتبه ۳۱ جدول پهناوری را برای آن در میان ایالت‌های آمریکا به ارمغان آورده است، امروزه مسکن ۴ میلیون و ۵۷۵ هزار آمریکایی است. رتبه ۲۵ در جدول جمعیت در میان ایالت‌های پنجاه‌گانه آمریکا، با ضریب تجمع نسبی ۱۰۵ نفر در هر مایل مربع در جلگه‌ای پهناور که از آبرفت رودخانه بزرگ می‌سی‌سی‌پی در طول هزاران سال خلق شده است و یکی از غنی‌ترین و حاصل‌خیزترین خاک‌ها را در پهنه وسیع ایالات متحده آمریکا داراست.

جمعیت بیش از چهار و نیم میلیون نفری این ایالت که با ضریب ۶۵ درصد سفیدپوست، ۳۳ درصد سیاه‌پوست، ۲ درصد آسیایی‌تبار و ۱ درصد سایر نژادها گردهم آمده است

لوئیزیانا اگرچه به افتخار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه در قرن هفدهم اسم‌گذاری شده است، ولی در حقیقت یکی از بی‌نظیرترین الگوهای اختلاط فرهنگی در جنوب شرق ایالات متحده آمریکا به شمار می‌آید که با داشتن سابقه تلفیق فرهنگی اسپانیایی، فرانسوی در دوران استعمار، در سال‌های پس از پیوستن به ایالات متحده آمریکا نیز همین منش فرهنگی را حفظ و با پذیرفتن فرهنگ‌های بومی - سرخ‌پوستی پیشین و اضافه شدن فرهنگ آمریکائیان آفریقایی‌تبار، امروزه این ایالت را می‌توان وارث میراث چند فرهنگی، چند زبانی و به شدت تحت تاثیر کلونی‌های مهاجری دانست که در آن خانه کرده‌اند.

پدیده‌ای نادر که حتی در میان ایالت‌های پنجاه‌گانه آمریکا نیز به یک استثناء می‌ماند.



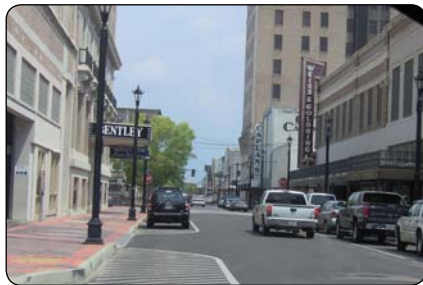


است، آب و هوایی معتدل و بسیار دلپذیر دارد و در ساحل می‌سی‌سی‌پی به آرامی گسترده گشته است.

شاید بتوان مهمترین صنعت این شهر را پس از بندرداری تجاری، صنعت پتروشیمی دانست که نشانه بارز آن پالایشگاه عظیم اکسان موبیل در این شهر است که از لحاظ بزرگی دومین مجتمع پتروشیمی ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود.

آکادمی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا، دانشگاه تولین، دانشگاه ایالتی لوئیزیانا، دانشگاه لافایت، دانشگاه نیواورلئان و ... از مهم‌ترین مراکز آموزش عالی این ایالت محسوب می‌شوند که نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید علم در ایالات متحده آمریکا به عهده دارند.

بی شک همسایگی این ایالت با تگزاس، آرکانسا و می‌سی‌سی‌پی و وجود گسترده وسیع بزرگراه‌های بین ایالتی، لوئیزیانا را شایسته لقب شاهراه جنوب شرقی کرده است.



نیواورلئان زنده است، اما تدابیر امنیتی دولت فدرال و دستگاه‌های اجرایی ایالتی در آخرین روز ماه آگوست سال ۲۰۱۲، درست هفت سال پس از خاطره تلخ طوفان کاترینا باعث شد تا تند باد دریایی دیگر با نام آیزاک بدون تلفات چشم‌گیر از این شهر عبور کند.

وقوع این دو رویداد ناخوشایند طبیعی در استمرار سیر همیشگی طوفان‌های حاره‌ای حاشیه غرب اقیانوس اطلس است که هرازگاهی در قالب طوفان‌های سهمگین سواحل شمالی خلیج مکزیک را درمی‌نوردد. نمونه دیگر این طوفان‌ها، توفان دریایی گوستاو است که بزرگ‌ترین توفان دریایی ثبت شده در طول تاریخ است.

پایتخت ایالت لوئیزیانا که با شعار رسمی «اتحاد، عدالت و خودباوری» لقب ایالتی که فرزند می‌سی‌سی‌پی است را به خود اختصاص داده است. در شهر باتون‌روژ مستقر است. شهری که به شهر رد وود (چوب سرخ) شهرت دارد و عامه مردم آن بر این باورند که در هر پیچ از خیابان‌های آن می‌توان لوئیزیانای اصیل را دید. این شهر کم و بیش ۱ میلیون نفری در سال ۱۷۱۹ و در دوران استعماری تاسیس شده



همین تولیدات استوار است.

بندر جنوبی لوئیزیانا در آبراهه می‌سی‌سی‌پی که بزرگ‌ترین بندر تجاری کل نیم‌کره غربی محسوب می‌شود، چهارمین پایانه بزرگ دریایی جهان هم به شمار رفته و نقش غیرقابل انکاری در تجارت ایالات متحده آمریکا ایفا می‌کند. این پایانه بارگیری دریایی در میان دو شهر مهم ایالت لوئیزیانا، نیواورلئان و باتون‌روژ واقع شده است.

نیواورلئان بزرگ‌ترین شهر این ایالت است، شهری وسیع با جمعیتی ۱/۱ میلیون نفری که در کرانه رودخانه می‌سی‌سی‌پی واقع است. نیواورلئان نه تنها به واسطه نقش مهمی که در مبادلات تجارت دریایی آمریکا ایفا می‌کند، شهرت یافته است که بر پای همه ساله چهارمین کارناوال بزرگ جهان، کارناوال ماردی‌گرا (Mardi Gras) که در این شهر برگزار می‌شود نیز به مقصدی دیدنی برای میلیون‌ها گردشگر تبدیل شده است که همه ساله به این شهر روانه می‌شوند.

اگرچه خاطره تلخ طوفان دریایی کاترینا که در ماه آگوست سال ۲۰۰۵ این شهر را به ویرانه‌ای تبدیل کرد، هم‌چنان در خاطره ساکنان



به مناسبت هشتم آبان روز جهانی کورش کبیر:

نگریستن در کار کورش بزرگ

اسماعیل خوئی



دیگر آزار و نثر، که همگان از خرد و بزرگ را بردگان بی‌ارج خویش می‌یابد و خود را خدای و خدایگان همگان. به هیچ روی، پس، شگفتی آور نیست این که چنین کسی، چون به شاهان شاهی ایران می‌رسد، خودکامه‌ای خشک مغز و خون‌ریز باشد که حتا دریاها را نیز فرمانبر بی چون و چرای خویش بخواهد و بداند. از چنین فرمانفرمایی آیا شگفتی آور است اگر کارهای دیوانه‌وار سر بزند؟

نوشته‌اند که، در به یادم نیست کدامین سال از شاهنشاه بودن خویش، خشایارشا بر آن می‌شود تا خواست و کار شکست خورده ی پدر را دیگر بار دنبال گیرد و بکوشد تا یونان را نیز از آن شاهنشاهی بسیار پهناور ایران کند. ستاره‌بینان و آسمان‌خوانان او پیشگویی می‌کنند چندمین ماه از ماه چندم آن سال، برای لشکر کشیدن دریایی ایران به اسپارت روز خجسته‌ایست. پیش می‌آید، اما، که آن روز دریا سخت توفانی باشد. خشایارشا سپاهیان نیروی

• ستایش‌انگیزترین کار او، اما و البته، همانا ناروا کردن برده‌داری در شاهنشاهی پهناور خویش است. فرمان او که: در سراسر ایران زمین همگان آزادند و «هیچ کس نباید دیگری را به بردگی بگیرد»، همچنان که هست، بیانگر بینشیست که از آن همتایان همزمان‌اش سده‌ها فریخته‌تر و پیشرفته‌تر است. ...

هستند هم میهنانی که کورش را از پیام آوران می‌شمارند. دلیل اینان این است که کتاب «آسمانی» پنداشته‌ی تورات با سپاس و ستایش از او یاد می‌کند. این که آیا پیام‌آور شمردن یا نا شمردن کورش چیزی به یا از بزرگی او می‌افزاید یا می‌کاهد پرسشیست که پاسخ من یکی بدان نمی‌تواند به جز «هیچ کدام» باشد؛ چرا که در خرد من گنجاندنی نیست که هیچ انسانی از مادر زاده بتواند - مگر در گمان و رویا - با چیزی در «فراکیهان»، که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم چیست و کجاست و چگونه است، پیوندی هوشمندانه داشته باشد یا بگیرد. پیام‌آور انگاشته‌گان را من آموزگاران نام‌آور می‌شناسم که برخی از آموزه‌های هر یک، و بیشتر آموزه‌های برخی‌شان، به راستی درست یا نیک و پاکدلانه نیز نیست. برای نمونه، بودا و زرتشت و عیسی به راستی از نیکمردان تاریخ تکامل انسان‌اند. محمد ابن عبدالله را، اما، من یکی از نیکخواهی و مهربانی و پاک‌نهادی یک بزرگ آموزگار اخلاق بی‌بهره می‌یابم. در چشم من او تنی از نبرد آیین‌آوران یا استراتژیست‌های بزرگ تاریخ است: سپهسالاری همچون آتیلا، هانیبال، اسکندر، چنگیز، و حتا ناپلئون یا هیتلر. او از تیره‌های گوناگون و پراکنده و دشمن خوی عرب می‌تواند ملتی یگانه پدید آورد و ایشان را برای کشورگشایی و - بر ویرانه‌های دو امپراتوری نیرومند پیش از خود - بنیاد نهادن امپراتوری‌ای بزرگ که آماده کند: امپراتوری‌ای که در آن «امت» گسترده و پرشمار «اسلام» سراسر سرسپردگان ناگزیر فرمانفرمایی عرب خواهند بود.

کورش نیز از همین گونه نبرد آیین‌آوران و امپراتوری سازان بزرگ است. آنچه او را بر دیگر همتایان همزمان و پیش و پس از خود برجستگی‌های چشمگیر و خوشایند انسانی می‌بخشد همانا تفاوت‌های بزرگیست که او با اینان دارد: در پندار و در کردار و به گفتار.

در این راستا، بسنده خواهد بود که شخصیت و کار کورش، چون یک شاهان شاه، را با شخصیت و کار نوهی او خشایار شاه برابر نهیم، آن هم به گفتار و از افلاتون. افلاتون، در کتاب «نومیس» یا «قوانین» خود، خستو می‌شود که چهار هنر اخلاقی - اجتماعی در فلسفه‌ی خود، یعنی خویشتنداری، دلیری، دانایی و دادگری، را از زرتشت آموخته است، و که، در دربار ایران، این چهار هنر به شاهزادگان آموخته می‌شده است.

آموزاندن این هنرها به خشایار، اما، گویا در او چندان کارگر نمی‌شود. علت این چگوگی همانا پرورش درباری‌ای اوست که به دست و زیر نگاه کنیزان و للگان انجام می‌گیرد. ناز و نوازش چاپلوسانه‌ی اینان و در دسترس داشتن شاهزاده همه چیز جهان آن زمان را از خشایار نوجوانی می‌سازد خودخواه و



گونه آزادی، در امپراتوری‌های بزرگ، برآیندی ندارد مگر پیوسته برشوریدن مردمان، بدان سان که روزگار امپراتوری سراسر به لشکر کشیدن و سرکوب کردن مردمان گوناگونی می‌گذرد که یوغ فرمانفرمایی آن امپراتوری را بر گردن می‌دارند. شاهنشاه خردمند و دورنگر ایران بر آن شد که زندگانی فرهنگی مردمان گوناگون ایران را با خودشان واگذارد و از ایشان به باژ و سرباز گرفتن سالانه بسنده کند و خشنود باشد. رفتار او با تیره‌ی یهود و آزاد گذاشتن ایشان در پرستیدن خدای و بر پا داشتن پرستشگاه ویژه‌ی خویش نمونه‌ای است از این دست. و با سپاس و ستایش یاد کردن تورات از آن بزرگمرد، به هیچ روی، از او پیام‌آوری نمی‌سازد. که جای هیچ غمی هم نیست.

ستایش‌انگیزترین کار او، اما و البته، همانا ناروا کردن برده‌داری در شاهنشاهی‌ی پهن‌اور خویش است. فرمان او که: در سراسر ایران زمین همگان آزادند و «هیچ کس نباید دیگری را به بردگی بگیرد»، همچنان که هست، بیانگر بینشی‌ست که از آن همتایان همزمان‌اش سده‌ها فرهیخته‌تر و پیشرفته‌تر است. و پاسخ این پرسش که انگیزه‌ی کورش در دادن این فرمان انسانگرایانه بیشتر سیاسی بوده است یا اخلاقی، هرچه باشد، از شکوه و والایی‌ی شیوه‌ی اندیشیدن او هیچ نمی‌کاهد. و ما ایرانیان، با نگرستن در این که، در میان انبوهه‌ی امپراتوران و شاهان و شاهنشاهان ایرانی و انیرانی، بزرگواری همچون کورش هخامنشی را نیز در تاریخ باستانی خویش داشته‌ایم، می‌توانیم سرافراز باشیم و به خود ببالیم.

زادروز خجسته‌ی این دردانه‌ی سراسر تاریخ ایران زمین را به هم میهنان و به آزادگان و آزادیخواهان و آزادی‌جویان جهان شاد باش می‌گوییم.

توانمند دریایی‌ی خود را می‌فرماید تا، یکان یکان و هر یکی را تازیانه‌ای در دست، در کناره‌ی دریا صف کشند و موج‌های نافرمان را به تازیانه بندند و، بدینسان، دریا را کیفر دهند: بدین گناه که از رای و خواست شاهان شاه ایران سرپیچیده است!

در برابر خشایار شاه و درست صد و هشتاد آن سوتر از او، پدر بزرگاش کورش را داریم که فرزند کوهستان و سختی‌ها و درشتناکی‌ی زندگانی کردن در میان شبانان بود. ناداری و گرسنگی کورش نوجوان گاهگاه ناگزیر می‌داشت تا، به همراه شبانان، به راهزنی دست یازد. و ناگفته نگذارم، در همین جا، که همین واژه‌ی «راهزنی» راست که پژوهشگر نام آور و تاریخ‌پژوه والاگهر اسلام، الحاج الحجت الاسلام و المسلمین الناسید صادق الخلیالی، معروف به الجلاد القتال، در کتاب ارجمند خود درباره‌ی کورش «راهزنی» - یعنی «راهی که زنان می‌روند» می‌خواند و از این خوانش نبوغ‌آسا نتیجه می‌گیرد که کورش نوجوان تن‌فروشی می‌کرده است!

باری، فرزند کوهستان و پرورده‌ی شبانان، هم از آغاز کودکی، با گرسنگی، بی‌خان و مانی و رنج و شکنج انبوهه‌های گوناگون مردم نه تنها آشنا می‌شود که این همه را با استخوان و خون و گوشت و پوست خود می‌مزد و درمی‌یابد. و چنین است که او، چون به شاهان شاهی‌ی ایران می‌رسد و گستره‌ی شاهنشاهی‌ی خویش را تا بسی بیشتر از نیمی از جهان فرهنگمند آن روزگار می‌گستراند، فرمانفرمایی ست خردمند، دردآشنا، مهربان و مردمنواز. کورش سعدی‌وار بگوییم، از بی‌ادبان زمان خویش ادب آموخت. او در رفتار همتایان خویش در کشورهایی همچون چین و مصر درنگریست و دریافت که ستم کردن بیرون اندازه به مردمان و برده داشتن ایشان بی‌بهره داشتن‌شان از هر

روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران

۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)
 زادروز علی شریعتی، نویسنده و متفکر مذهبی.
 ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۶ میلادی)
 درگذشت غلامحسین درویش (درویش خان)، استاد تار و سه تار
 ۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)
 انتشار نخستین شماره ی مجله ی «نمایش»
 ۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)
 تشکیل نیروی مقاومت ملی در شیراز
 ۱۳۶۴ خورشیدی (۱۹۸۵ میلادی)
 درگذشت غلامحسین ساعدی، قصه و نمایشنامه نویس
 در پاریس
 آثار غلامحسین ساعدی در شرکت کتاب موجود است

۳ آذر (۲۴ نوامبر)
 ۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)
 دریافت وام ۱۷ میلیون دلاری از آمریکا، از طریق بانک صادرات ایران
 ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)
 زادروز کیهان کلهر، نوازنده کمانچه و آهنگساز
 آثار کیهان کلهر در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجودند
 ۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)
 درگذشت مصطفی مصباح زاده، پدر روزنامه نگاری نوین ایران، مؤسس روزنامه کیهان، سناتور، مؤسس مدرسه عالی علوم ارتباطات، پایه گذار دانشکده روزنامه نگاری، بنیان گذار روزنامه کیهان لندن، در سن ۹۷ سالگی در کالیفرنیا جنوبی در آمریکا.
 شرکت کتاب در یک دهه اخیر مسئولیت پخش کیهان لندن در آمریکا را به عهده دارد

۴ آذر
 ۱۳۱۴ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)
 زادروز آذر حکمت شعار (دهقان)، از پیشکسوتان بازیگری در تئاتر و سینما
 ۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۶ میلادی)
 درگذشت جبار باغچه بان، پدر فرهنگ کر و لال ها
 ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی)
 امیرعباس هویدا، نخست وزیر، بزرگ ترین رقم بودجه ی تاریخ ایران (تا آن زمان) را به مجلس داد. (۱۰ میلیارد ریال)
 ۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۷ میلادی)
 درگذشت منوچهر اقبال، رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران
 ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 زخمی شدن حدود ۱۸۰ تن از افراد پلیس آلمان و ۲۰۰ تن از دانشجویان ایرانی در آلمان، در تظاهرات دانشجویان کنفرانسسیون
 ۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۱ میلادی)
 درگذشت اسماعیل شاهوردی «آینده»، شاعر معاصر
 ۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۵ میلادی)
 درگذشت مرتضی ممیز پدر گرافیک ایران - در سن ۶۹ سالگی به علت ابتلا به بیماری سرطان در بیمارستان آبان تهران.

۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)
 درگذشت بابک بیات، آهنگساز معروف ایران، در سن ۶۰ سالگی به دلیل نارسایی کبدی در تهران. از آثار او ساختن موسیقی فیلم هایی چون «هرگز یزدگرد»، «شاید وقتی دیگر»، «عروسی خوبان» و ... می باشد.

۵ آذر (۲۶ نوامبر)
 ۱۳۲۱ خورشیدی (۱۹۴۲ میلادی)
 درگذشت محمدعلی فروغی، ملقب به نكاه الملک، ادیب و سیاستمدار دوره های قاجار و رضاشاه پهلوی
 ۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۳ میلادی)
 روزولت، رئیس جمهور آمریکا و وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلستان وارد تهران شدند
 ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)
 درگذشت سناتور احمد امیراحمدی، اولین سپهبد ایران
 ۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی)
 دیدار پاپ پل ششم، رهبر کاتولیک های جهان از ایران
 ۱۳۶۹ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی)
 درگذشت استاد حسین میرخانی، خوشنویس

۶ آذر
 ۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۴ میلادی)
 زادروز جمشید مشایخی، بازیگر سینما و تئاتر
 ۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۳ میلادی)
 تشکیل کنفرانس سران سه کشور شوروی، آمریکا و انگلیس، در تهران
 ۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)
 تظاهرات مخالف دولت کودتای ۲۸ مرداد در فیروزآباد فارس
 ۱۳۷۳ خورشیدی (۱۹۹۴ میلادی)
 قتل علی اکبر سعیدی سیرجانی، نویسنده و محقق، در زندان جمهوری اسلامی
 آثار مکتوب و کتابهای گویای شادروان سیرجانی در شرکت کتاب موجود هستند
 ۱۳۷۸ خورشیدی (۱۹۹۹ میلادی)
 درگذشت جعفر شهری، نویسنده و پژوهشگر
 آثار جعفر شهری در شرکت کتاب موجود است

۷ آذر
 ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)
 درگذشت عبدالبهاء، جانشین و فرزند پیامبر دیانت بهایی.
 ۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۸ میلادی)
 زادروز داریوش صفوت، موسیقیدان و مؤلف متن های مربوط به موسیقی
 ۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی)
 مرتضی قلی بیات، استنادار آذربایجان وارد تبریز شده و مذاکرات خود را با سران فرقه دموکرات آغاز کرد
 ۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۶۹ میلادی)
 خودکشی هوشنگ سارنگ، بازیگر تئاتر و رادیو، در تهران
 ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 وقوع تظاهرات خونین در تهران و اکثر شهرستان های ایران
 ۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۱ میلادی)
 درگذشت سیدجلال تاج اصفهانی، خواننده و ردیف دان،

و مدرس موسیقی
 ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی)
 درگذشت حمید مصدق، شاعر و حقوقدان.
 مجموعه اشعار حمید مصدق در شرکت کتاب موجود است
 ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)
 درگذشت دکتر هوشنگ ابرامی، نویسنده، متفکر، پژوهشگر، روزنامه نگار مقیم کالیفرنیا در لوس آنجلس
 آثار دکتر هوشنگ ابرامی در شرکت کتاب موجود است
 ۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی)
 درگذشت دکتر مسعود آذرنوش - باستان شناس و رئیس پژوهشگاه باستان شناسی

۸ آذر
 ۱۲۷۸ خورشیدی (۱۸۹۹ میلادی)
 زادروز ابوالحسن ابتهاج بانکدار و از رؤسای سازمان برنامہ
 کتاب خاطرات ابوالحسن ابتهاج در دو جلد از انتشارات شرکت کتاب
 ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱ میلادی)
 مجلس سیزدهم آماده ی کار شد.
 ۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۳ میلادی)
 ملاقات محمد رضا شاه پهلوی با وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلستان، برای درخواست تغییر مکان تبعید پدرش (رضاشاه پهلوی) که بی اثر ماند.
 ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)
 انتصاب هوشنگ انصاری به ریاست شرکت ملی نفت ایران

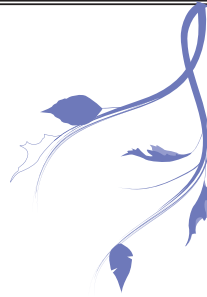
۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)
 درگذشت ژاله اصفهانی، شاعر مهاجر ایرانی در سن هشتاد و شش سالگی در بیمارستانی در لندن. او متولد سال ۱۳۰۰ شمسی در اصفهان بود. نخستین مجموعه شعرهای او با عنوان گل های خودرو در سال ۱۳۲۲ منتشر شد.
 ۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی)
 درگذشت سیف الله کامبخش فرد، باستان شناس و رئیس پیشین موزه ایران باستان در سن ۸۱ سالگی در تهران.

۹ آذر
 ۱۲۸۰ خورشیدی (۱۹۰۱ میلادی)
 زادروز نصرالله فلسفی، مورخ، محقق، مترجم، نویسنده و شاعر. (درگذشت ۲ خرداد ۱۳۶۰)
 ۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۳ میلادی)
 استالین به اتفاق مولوتف برای ملاقات و دیدار محمد رضاشاه پهلوی به کاخ او رفت
 ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)
 اعتصاب کلیه تاکسی های تهران به سبب افزایش بهای بنزین
 ۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)
 سه جزیره ی ایوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به تصرف ایران درآمد
 ۱۳۶۹ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی)
 درگذشت مهدی خالدي، آهنگساز و نوازنده



تو بگشودی ، زنجیر از پای دلم

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟
«حافظ»



برای ایرج گرگین

پنجره‌های جهان بسته بود
باد از سمتی مبهم می‌وزید
و روشنایی معجزه‌ای بود،
که اتفاق نمی‌افتاد.
تو روبه‌روی درد نشسته بودی
تا من روی شانه‌های خودم بایستم
و یک سبب سبز به صدایت تعارف کنم.
و صدای تو
آشیا ن خاطره بود.
ما بیراه بودیم و بی‌صدا
و معنای بودنمان
جز گم شدن در حوالی روز نبود.
هفت شاخه شمع روشن کردیم
و هفت دانه اسفند
گرد هفت ستاره - که صدای تو را صیقل می‌داد -
گرداندیم.
درد، سواد خواندن قلب را نداشت
و ما می‌دانستیم
حرفی اگر بزنیم
باران می‌آید.
تنها هفت سرو ناز
بر فراز آب خم شد،
تا تو درخت را با چنان لحن سبزی ادا کنی
که هفت پنجره پرواز
به هفت آسمان پرنده
باز شود.
لبخند افراشته‌ات
بوی هفت‌سین می‌دهد.
«پنجره‌های جهان دیگر بسته نیست.»*

ماندانا زندیان

* برگرفته از «گفت و گو با ایرج گرگین دربارهٔ رادیو و تلویزیون
در ایران»، ایرج گرگین، مجله ره آورد، شماره هشتاد، پاییز هشتاد
و شش، لوس آنجلس



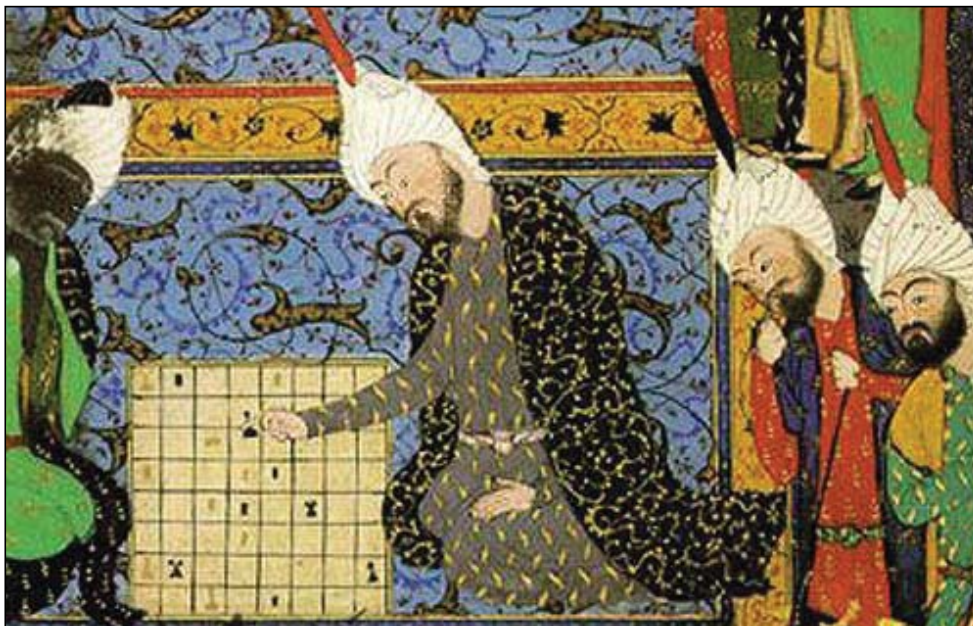
منوچهر کوهن

خاطرت هست ، تو گفתי بامن :
زندگانی ، چون نور است
تجزیه به نور خطاست
بی رنگی ، رنگ شود،
مایه ننگ شود،
راز هستی یکیست
جلوه ها ، گوناگون
تو به جانم خواندی:
عاشقانند رها
بدران پردهٔ خود خواهی را
و اسیر دلک خویش مباش
هست بسیار دل‌های دگر
که ترا منتظرند
تو خواستی از من:
باش یک رنگ حتی با دشمن
هم چو خورشید که با خفاشان
آه
کیست می‌گوید؟
«مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک»
من به سحر نگاه تو
تمام ملکوتیم در خاک
نه در افلاک تهی
عشق رویا روئی ، با خطر است
اما، امروز... اینجا،
بر زمین ، برهستی خاک
آه.....
درهای زمان را ،
تو گشودی بر من
تو کشاندی مرا
از دوزخ ادراک
به بهشت احساس
تو به پروازم خواندی
تو به اوجم بردی
دربارش عشق،
تو خدایم گشتی
تاسرا پا به سجود افتم و دریابم
رمزی از بندگیت
تا برانم بر نیل جهان
جان پریشان را
تو بمن بخشیدی
میراث خدایان را

تو بگشودی ، زنجیر از پای دلم
برها ندی تو مرا
من اسیر شب و روز
شب و روز گذران
من همه در بند طبیعت بودم
تو به جانم خواندی:
زندگی، نیست گذار شب و روز
زندگی، جوشش عاطفه هاست
منطق ما ، دل ماست
زندگی ، معجزه یک « آن » است
در حوصله فرسودن عمر
شعله ور سدری،
دروادی ایمن
نفس تلخ افعی مرگ ،
در سراب تن
مرزها را تو بگشودی
و من اکنون در رویاها غوطه ورم
در زندان عقل سترون را
تو شکستی
تو به من فهماندی:
گر من و تو
ما بشویم
سدها.....
مرزها.....
همه نابود شوند
قلعه وارک ، همه
مذهب و دین ،
عقل و حکمت ،
همگی ، محمل عشق شوند
تو با جانم خواندی:
عشق ، پیدا و نهان
چون آب است
گاه ، خفته در خواب زمین
گاه ؛ سیلاب است
زندگانی ، چون دریاست،
ما چونان موج
موج هرگز از جنبش نمی ماند باز
تو به من آموختی:
در لحظهٔ وصل
باید از خویش برید
تا به ادراکی ناب رسید
من ، به جادوی غم عشق تو
ای کاهنهٔ معبد کام
دل و دین باخته دیدم جهان حوصله ای تنگ است
هر کلامی که به بایدها می پیوندد
رنگ نیرنگ است

بازی هندوان در ادبیات ایران

دکتر محسن میرشجاعی



ساله بود. که «مای» هم بیمار شد و بعد از دو هفته‌ای فوت شد و بار دیگر اهالی هند در عزای شاه‌شان گریان شدند. این بار، بزرگان شهر به‌شور نشستند و مادر «گو» و «طلحند» را که زنی فرزانه بود به شاهی انتخاب کردند و قرار بر این شد که وقتی فرزندان سزاوار تخت شاهی شدند. حکمرانی کشور به یکی از آنان که فرزانه‌تر است سپرده شود. با رای بزرگان تربیت فرزندان به دو مرید فرزانه سپرده شد، مادر خود همیشه ناظر تربیت فرزندان بود و از دیدار آنان شادمان و خرسند. گاه‌گاهی فرزندان از مادر قضاوت می‌خواستند که در حق آنان داوری کند. که کدامیک شایسته‌تر و خردمندتر و پرهیزکارتر است. و مادر همیشه هر دو را می‌ستود و خردمندی و دانش هر دو را تحسین می‌کرد و هر گاه هر یک تنها به دیدار مادر می‌شتافتند و از او می‌خواستند که بگوید کدامیک شایسته تاج و تخت هست. مادر به او می‌گفت: که تخت و تاج آن پوست و همین کلام را به دیگری می‌گفت، و دل هر دو را شاد می‌کرد.

دل هر یکی شاد کردی به تخت / بگنج و سیاه و بنام و نه بخت

زمان گذشت و هر دو به سنی رسیدند که تقاضای تاج و تخت را داشتند و آموزگاران آنان، با بدآموزی، هر یک از شاهزادگان را شایسته‌تر از دیگری می‌شمرد. و بدین ترتیب دو برادر از رشک و حسد به رنج درافتادند و آشوب و فتنه بین آن دو پدیدار گردید، بدآموزان آتش نفاق را دامن زدند. لشگر به دو نیم شد و هر یک به نیم فرمان راندند و بیم و هراس به دل نیک‌مردان راه یافت. و بالاخره با مادر به شکایت نشستند. مادر که هر دو فرزند را خروشان دید، راهی جز این نداشت که قضاوت را به عهده فرهیخته‌گان کشور واگذارد. اما به آن دو گفت نخست باید هر دو آرام باشید و به رای بزرگان کشور گردن فرود آورید. هر چه آنان رهنمون شدند، پذیرا باشید. چون خصومت، دست‌رنجی جز آشوب ندارد. اما لازمه شاهی خردمندی و دادگستری است که از آن مملکت آباد و رعیت در آسودگی و رفاه خواهند بود. پادشاه بیدادگر و خودرای جهان به تباهی خواهد کشاند. سپس «گو» سخن آغازید و به مادر

فردوسی در پیدا شدن شطرنج در شاهنامه چنین می‌گوید:

از پیرمردی فرزانه و دانشمند به نام «شاهو» شنیدم که داستان پیدا شدن شطرنج را چنین برایم گفت:

که در هند مردی سرافراز بود / که با گنج و لشگر و ساز بود

این مرد «جمهور» نام داشت. او به مردی و مردانگی در سرتاسر هند مشهور بود. مردم که خردمندی و بیداردلی و روشن‌بینی «جمهور» را تشخیص داده بودند. او را به پادشاهی خود انتخاب کردند و به این ترتیب سرتاسر هند را منطقه بُست و کشمیر تا مرز چین در قلمرو پادشاهی او قرار گرفت. مردم از حکمرانی‌اش راضی و شادمان بودند و چون خودش هنرمند و فرهنگ دوست بود، پیرامونش را فرهنگ‌دوستان و هنرمندان فرا گرفتند و مهتران قوم او را آفرین گفتند و در شهر «سندل» که پایتخت بود. با تاج و گنج و سپاه، به حکمرانی و دادگستری مشغول شد. در شیبستان او زنی بود که همانند شوهرش خردمند و هوشیار و بادانش و یار بی‌آزار او بود. از این زن او را پسر شد که دقیقاً همانند پدر بود و شاه او را «گو» نامید.

زمان درازی از تولد «گو» نگذشته بود. که «جمهورشاه» مریض شد و این بیماری بالاخره منجر به فوت او گردید. ولی قبل از مرگ «گو» را به کدبانویش سپرد که از او مواظبت کند و بدین ترتیب جهانی پر از داد را به «گو» سپرد. با مرگ «جمهورشاه» عزای عمومی اعلام شد، بزرگان کشور و سرکردگان سپاه که از مرگ «جمهورشاه» پر از درد شده بودند. همه بر این تصمیم متفق شدند که برادر جمهور را که «مای» نام داشت و در شهر «دَنبَر» فرماندار بود. به پایتخت یعنی «سندل» بخوانند و او را به شاهی قبول کنند و بدین ترتیب «مای» به «سندل» آمد و تاج «جمهورشاه» بسر نهاد و بداد و بخشش در خزاین باز کرد و لشگریان و بزرگان را بناوخت و با زن برادرش یعنی مادر «گو» ازدواج کرد. این بار این زن از «مای» آبستن شد و پسری بدنیا آورد که نامش را «طلحند» نهادند. دو ساله شده بود و «گو» پسر جمهور هفت

گفت: اگر کشور از من آرامش نگیرد و مردمان از من، رضایت نداشته باشند. مملکت به «طلحند» خواهیم سپرد و من در پیش او برادر کهنتر نیک‌خواهی بیش نخواهم بود. اما من هم از سال و هم از خرد از او بیش‌ترم. و بهتر است که «طلحند» بهانه نیاورد. مادر به «گو» گفت که با برادرت تندی روا نیست.

این را بدان هر آن کس که بر تخت‌شاهی نشست، میان بسته باید. گشاده دو دست یعنی همیشه آماده برای هر پیش‌آمدی باید باشد و در ضمن دست سخاوتمندش رعیت را همواره به راحتی و رفاه رساند. از بدی دور باشد و جز به نیکی و خردمندی گامی ننهد، آماده برای دفاع از مرز و بومش باشد، و هرگاه پشه‌ای از شاه ستم یابد. روان او همیشه در دوزخ در غم و غصه جاوید ماند و این ستم جهان را از شب تیره تاریک‌تر خواهد کرد، حکمروا ولی باید داشته باشد که از کوچک‌ترین ستم بلرزد و آشوب در جانش اندازد.

حکمروا باید بداند که سرانجام بسترش خاک و خشت است، پدر تو ای «گو» «شاه‌جمهور» بود که رای و تصمیمش از بدی دور بود. و وقتی که مرگش فرا رسید، برادر کهنترش «مای» را جانشین خود کرد و ای «طلحند» پدر تو از «دنبیر» شهر محل اقامتش به «سندل» آمد و شاهی را پذیرفت، حالا که تو برادر کهنتری همان کن که پدرت «مای» انجام داد.

مریزید خون از پی تاج و گنج / که بر کس نماند سرای سپنج

«طلحند» از نصیحت مادر خوشنود نگشت و گفت نه هر کس که او مهتر او بهتر است. و تو ای مادر طرف «گو» را گرفتی و بر آن هستی که او شاه شود. مادر از اعتراض «طلحند» متغیر شد و این‌گونه قضاوت او را ناپسند دانست و سوگند خورد که هرگز چنین آرزویی نداشته که «گو» را به «طلحند» ترجیح دهد. فقط پند و اندرزی بود خردمندانه که از بین دو برادر نفرت و بداندیشی دور گردد. و جز به نیکی از آن گمان مبر و به کسی جز یزدان نگران نباش، و فقط او را در نظر داشته باش و او است که هر کرا خواهد دهد. و اگر پند منت سودمند نیست، هر کاری که سودمند برای شما باشد همان کنید.

پس مادر بخردان و اندیشمندان را بخواند و جریان کار پیش ایشان باز گفت و کلید در گنج هر دو پادشاه را که هر دو پارسا و با دانش بودند بیاورد و در حضور جهان‌دیدگان و فرزندان کشور به پیش دو فرزند نهاد، و همه را بدیشان ببخشد و سرفرازی هر دو فرزند را خواست. با کنار کشیدن مادر از تخت سلطنت «گو» به برادرش «طلحند» گفت: «جمهورشاه» پدر من از «مای» پدر تو از سال و رای و دانش سرفرازتر بود. پدر تو آن گرانمایه نیک‌خواه، هیچ آرزوی تخت و تاج او نکرد و هیچ‌گاه از کهنتر بودن ننگ نداشت و برادرش را به مهتری قبول داشت، چگونه آیا دادگر این را می‌پسندد، من که مهترم، پیش کمتری کمر بندم؟ و مادر ما به‌جز داد سخن دیگری نگفت، و چرا دل تو از بیداد شاد می‌شود؟ حال که چنین است از لشگر بخواهیم، تا مهان و خردمندان و جهان‌دیدگان و فرزندان را بفرستند تا درباره ما رای دهند. و هر چه آنان گفتند بفرمانشان بگردیم، چون از آنان دانش آموختیم و دل‌هایمان به فرهنگ آنان افروخته شده است. دو فرزند مویده نیک رای آمدند، فرزانه موبدی که معلم «گو» بود رای بر شاهی «گو» داد و فرزند موبدی که معلم «طلحند» بود او را به شاهی می‌خواست، و بدین ترتیب در یک ایوان دو تخت زده شد، و هر یک بر تختی نشست. موبدان و بزرگان بیدار دل و بخردان از انتخاب یکی از ایشان فرو ماندند و این نبود مگر رای آن دو موبد شوربخت و هر کسی که به آن دومی اندیشید، راهی جز جنگ نمی‌دید. و خردمندان به رنج، که پادشاهی بدونیم خواهد شد. یکی از آن میان بر پای خاست و اعلام کرد، که فردا انجمنی تشکیل خواهیم داد و رای نهایی را خواهیم داد. با این گفته، جمعیت متفرق شدند، ولی با حالتی دژم و ژکان یعنی افسرده، در حالی که از خشم به زیر لب سخن می‌گفتند و از این واقعه ناراحت بودند. اختلاف دو برادر بالا گرفت و این اختلاف منجر به پراکندگی لشگر و مردم شهر انجامید. عده‌ای سوی «گو» رفتند و عده‌ای به «طلحند» رو آوردند و آشوب و بلوا و

که گویید کز بهر تخت و کلاه / چرا ساخت طلحند و گو رزمگاه؟
بگوهر مگر هم نژاده نیند؟ / همان از پدر پاک‌زاده نیند؟
«گو» به فرستاده گفت: به «طلحند» بگوید، که هر چه بخواهد به او خواهد داد و در مملکت شریکش خواهد کرد. ولی «طلحند» در جواب برادر درشتی کرد و گفت: چگونه دهی گنج شاهی به من؟ تو خود کیستی زین بزرگ انجمن؟ و بدین ترتیب «طلحند» به هیچ وجه راضی نشد که با برادر از در صلح و آشتی و مدارا درآید.

پس چاره‌ای جز خواسته «طلحند» نبود و آن جنگ بود.

«گو» فرمان داد که در جنگ هیچ‌کس حق ندارد که به برادرش «طلحند» آسیبی برساند و هیچ‌کس حق ندارد اقدام به شروع جنگ کند و قدمی جلو نهد.

که هر کس که تیری کند روز جنگ / نباشد خردمند و بارای و سنگ
خروشی بر آمد که فرمان کنیم / ز رای تو آرایش جان کنیم
از آن طرف «طلحند» فرمان حمله داد. ولی گفت کسی حق کشتن برادرش را ندارد. فقط او را دست بسته پیش من آورید.

چو گیرید «گو» را نبایدش کشت / نه باوی سخن تیز گفتن درشت
بگیریدش از پشت آن پیل مست / به پیش من آرید بسته دو دست
جنگ آغاز شده بود دو لشکر بهم پیچیده و با گرز و شمشیر و زوبین و تیر و تیر همدیگر را می‌کشتند. نعره مردان جنگی، شیبه اسبان، صدای چکاچک ابزار و آلات جنگ، ناله زخمیان، صدای کرنای، آشوبی به پا کرده بودند.

ز رخشنده پیکان و پر عقاب / همی دامن اندر کشید آفتاب
در این گیر و دار نبرد که خورشید به مغرب متمایل شده بود. نعره «گو» را مردان دلاور و جنگ‌آوران نشنیدند. که فرمان می‌داد، تا در لشگر «طلحند» ندا در دهند.

هر آن کس که خواهد ز ما زینهار / بدارید از او کینه کارزار
با این فریادها که در لشگریان «طلحند» افتاد. آنان دست از جنگ کشیدند و به لشگریان «گو» پیوستند و «طلحند» را تنها سوار بر پیل باقی گذاشتند. «گو» ندا داد تا «طلحند» به ایوان خویش برود ولی «طلحند» که از این شکست افسرده خاطر شده بود. به مرغ رفت و در آن ناحیه دو مرتبه سپاهانی بگردش جمع شدند.

در گنج بگشاد و روزی بداد / سپاهی شد آباد با کام و شاد
بدینار چون لشگر آباد گشت / دل جنگجو از غم آزاد گشت
«طلحند» سپس پیامی به «گو» فرستاد و او را مجدداً به آوردگاه خواند «گو» وقتی پیام گستاخانه برادر شنید، به او پیام داد که حالا که تو رایت جز جنگ نیست، بهتر است که از نواحی آباد که جنگ موجب خرابی آن می‌شود دور شویم و محلی را کنار دریا در آن اندازیم، طوری که هیچ سپاهی نتواند عقب‌نشینی کند.

ز ما هر که پیروز گردد بچنگ / نریزیم خون اندرین جای تنگ
سپه را همه دستگیر آوریم / نه خسته بشمشیر و تیر آوریم

و تخت برادرت را کشتی. «گو» به مادر گفت: تو بر من بدگمانی، در حالی که من بی‌گناهم و آرام نخواهم نشست مگر این‌که تو را آرام کنم، و اگر این بدگمانی تو را برطرف نسازم، خودم را به آتش خواهم سوخت.

بدادار کو مهر و ماه آفرید / شب و روز و گردان سپهر آفرید
کزین پس نه بیند مرا مهر و ماه / نه اسب و نه گرز و نه تیغ و کلاه
مگر این سخن آشکارا کنم / ز تندی دلت پس مدارا کنم
اگر چون نمایم، نگردي تو رام / بدادار دارنده کوراست کام
که سوزم باآتش تن خویش را / کنم شاد، جان بداندیش را
 وقتی مادر سوگند «گو» را شنید، از این‌که این پسر را هم از دست بدهد ترسید و گفت:

بدو گفت مادر که پنمای راه / که چون مرد بر پیل طلحنه شاه
مگر بر من این آشکارا شود / بر آتش دلم بر مدارا شود
 «گو» به ایوان خویش رفت. فرزانه جهان‌دیده را فرا خواند و ماجرای آشفتگی مادر و درد و رنج او را از مردن «طلحنه» برای او بیان کرد. فرزانه جهان‌دیده به هر سو کس فرستاد و فرزانتگان و نامداران و موبدان و برهمنان را که از تیزویران روزگار بودند از مرغ و مای و بست و کشمیر و سنه و هند فراخواندند. «گو» و فرزانه جهان‌دیده. وضعیت رزمگاه و پیکار شاه و سپاه و دریا و کنده آب‌گیر، و آن‌چه واقع شده بود برای هوشیاران و تیزویران بیان کردند. سکوت بر همه آن جمع در یک شب تاریک تا بامداد ادامه داشت، هیچ یک حتی یک سخن هم با یکدیگر نگفتند. شب پایان یافت و صبح آغازگر روزی روشن پدید آمد.

زمیران چو برخاست آوای کوس / جهان‌دیدگان خواستند آبنوس
یکی تخت کردند از آن چارسوی / دو مرد گرانمایه نیک‌خوی
 صفحه چوبی را به صدرخانه تقسیم کردند و در هر طرف صفحه دو لشگر یکی از عاج و دیگری از چوب ساج تراشیدند. پیاده بد و سوار بد پیاده بدند اندر او با سوار / دو سف کرده آویزش کارزار
بیاراسته شاه قلب سپاه / زیکدست فرزانه نیک‌خواه
ابردست شاه از دو روید دو پیل / ز پیلان شده تخت هم‌رنگ نیل
 و بدین ترتیب، مبارز دوزخ بر دو سوی دو صف، ز خون جگر بر لب آورده کف دو اشتر بر پیل کرده بپای / نشانده برایشان دو پاکیزه رای
پیاده برفتی ز پیش و ز پس / که او بود در جنگ فریاد رس
چو بگذاشتی تا سر آوردگاه / نشستی چو فرزانه بر دست شاه
 و هنگامی که کسی شاه را در نبرد می‌دید، فریاد می‌آورد «که ای شاه برد» «یعنی برگرد»

چو دیدی کسی شاه را در نبرد / باآواز گفتمی که ای شاه برد
نشسته از خانه خویش برتر شدی / همی تا بر او جای تنگ آمدی
 و چون شاه در محاصره سپاه در می‌آید.
نگه کرد شاه اندر آن چارسوی / سپه دیدافکنند چون در بروی
ز آب و زکنده بر او بسته را / چپ و راست، پیش و پس اندر سپاه
شد از رنج و زبستگی شاه مات / چنین یافت از چرخ گردون برات
 بدین ترتیب شطرنج به‌وسیله فرزانتگان و برهمنان طرح‌ریزی شد و منظور از آن «طلحنه» بود که مات شد.

«گو» پیش مادر رفت و آن‌چه فرزانتگان طراحی کرده بودند به او آموخت. همی کرد مادر ببازی نگاه / پر از خون دل از درد طلحنه شاه
نشسته شب و روز بر درد و خشم / بشطرنج بازی نهاده دو چشم
همه کام و زایش بشطرنج بود / ز طلحنه جانش پر از رنج بود
همیشه همی ریخت خونین اشک / بر آن درد، شطرنج بودنش پزشک
به آن گونه بد ناچران و چمان / چنین تا سر آمد برو بر زمان

«طلحنه» پیشنهاد برادر را با لشگر خویش در میان نهاد و همه موافقت کردند و سپاه به سمت دریا روان شد.

بگرد اندرونی کنده‌ها ساختند / چو شد ژرف آب اندر انداختند
 دو لشگر برابر هم صف کشیدند، مسیره و میمنه بیاراستند
دو شاه گرانمایه پر درد و کین / نهادند بر پشت پیلان دو زین
بقلب اندرون ساخته جای خویش / شده هر یکی لشگر آرای خویش
زمین تار شد آسمان چون بنفش / ز بس نیزه و پرنیانی
گروهی بکنده درون پر ز خون / دگر سر بریده، فکنده نگون
ز دریا همی خاست از باد موج / سپاه اندر آمد همی فوج فوج
همه دشت مغز و جگر بود و دل / همه نعل اسبان ز خون پر زگل
همان باد بر سوی طلحنه گشت / به آب و بنان آرزومند گشت
ز باد و زخورشید و شمشیر تیز / نه آرام دید و نه راه گریز
بر آن زین زین برین بخت و بمرد / همه کشور هند «گو» را سپرد
 لشگر «طلحنه» شکست خورد و چون دور تا دور آب بود. عقب‌نشینی امکان نداشت و ذخیره آب و نان لشگر قطع شده و بادی که به سمت لشگر «طلحنه» جریان داشت. مزید بر علت شد و خود «طلحنه» از گرسنگی و گرما و باد. در بالای زین فیل خشک شد و مرد. «گو» سوارانی فرستاد تا چند و چون سپاه «طلحنه» را بررسی کنند و خود «طلحنه» را هم پیدا نمایند. خبر به «گو» دادند. که «طلحنه» بالای پیل بدون این‌که زخمی به او رسیده باشد مرده است.

برادر چو طلحنه را مرده یافت / رخ لشگر از درد پژمرده یافت
سرایای او یک به یک بنگرید / به جایی برو پوست خسته ندید
خروشان همی پوست ازین بکند / نشست از برش سوگوار و نژند
 «گو» وقتی برادر را مرده یافت غمگین شد، زاری آغاز کرد و به سوگ برادر نشست.

همی گفت زاری نبرده جوان / برفتی پر از درد و خسته روان
ترا گردش اختر بد بکشت / و گرنه نزد بر تو بادی درشت
بخوبی بسی رانده‌ام با تو بند / نیامد تر پند من سودمند
از آن پس همه مهتران را بخواند / بمزگان همی خون دل برفشاند
 تابوتی از عاج که از زر و پیروزه و چوب ساج زینت یافته بود ساختند و پیکر «طلحنه» را در آن نهاد و روپوشی از ابریشم چینی به روی آن کشید و عازم شهر «سندل» شدند. لشگریان «طلحنه» به لشگریان «گو» پیوستند و تمام بزرگان از پس تابوت «طلحنه» روان شدند.

اما مادر از همان زمان که بین دو برادر اختلاف افتاد خواب و آرام از دست بداد و پیوسته نگران بود و همیشه دیده‌بانان برگماشتی تا از وضعیت فرزندان‌ش آگاه باشد. وقتی دیده‌بانان از فاصله‌ای دور لشگریان را در حال بازگشت دیدند. خبر به مادر آوردند. که در بین سپاه «طلحنه» دیده نشده است.
نه طلحنه پیدا نه پیل و درفش / نه آن نامداران زربینه کفش
 به مادر آگاهی رسید، که طلحنه بر زین بمرد.

ز مزگان فرو ریخت خون مادرش / به خون اندرون غرقه گشته برش
بایوان او شد دوان مادرش / فراوان بدیوار بر زد سرش
همه جامه بدرید و رخ را بکند / بایوان و کاخ آتش اندر فکند
همه کاخ و تخت بزرگی بسوخت / و ز آن پس بلند آتشی بر فروخت
که سوز و تن خود آئین هند / و ز آن سوک پیدا کند دین هند
 «گو» وقتی با خبر شد که مادرش قصد به آتش کشیدن خودش را دارد، بیامد و او را تنگ در برگرفت و گفت:

که ای مادر مهربان گوشه‌دار / که ما بیگناهم از این کارزار
نه من او را کشتم و نه لشگریان من، هیچ‌کس حتی بر او درشتی هم نکرد،
او را گردش اختر بد کشت. مادر گفت: ای بدکنش، برادرکش. برای خاطر تاج



شان صداقتی

SHAWN SEDAGHATI

مشاور آگاه و صدیق شما در
ایدن مموریال پارک



آن هنگام که همسر و فرزندان ما در اندوه از دست دادن ما هستند،
چه غم انگیز است برای آن ها جستجوی آرامگاهی برای ما
بہتر نیست کہ ما در زمان حیات خود برای آرامش خاطر آنان از ہم اکنون
چاره جوئی کنیم و باصبر و حوصله و با انتخاب خود و قیمتی ارزانتر و حتی
باشرايط اقساط بدون بهره آرامگاهی برای خود قبل از خریداری کنیم؟
برنامه ریزی قبلی اینگونه مسائل نشانه عشق و علاقه ما به عزیزانمان است

(818) 326-4040

Eden Memorial Park, Mission Hills, CA

Pierce brothers valley oaks, Westlake Village, CA

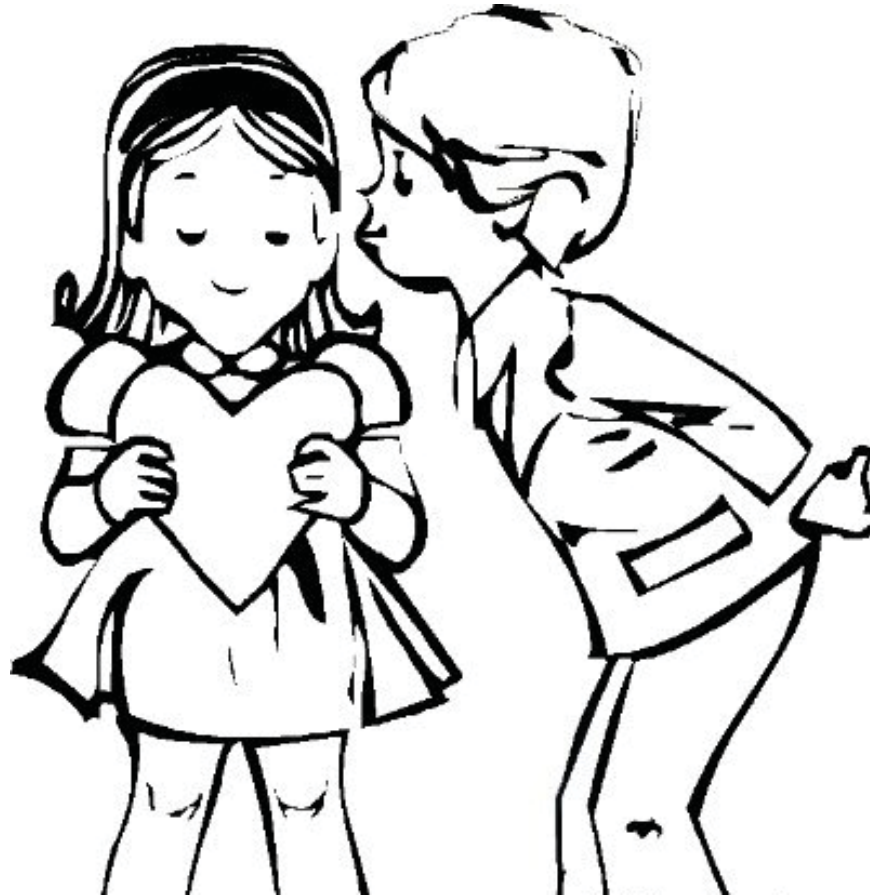
Pierce brothers Westwood Village, Westwood, CA

Pacific view memorial park, Orange County, CA

* بدون اعلام قبلی می تواند تغییر کند

اندر آداب دلبری و دل ستانی

نوشته : حسین لی



و ساده‌ترین مفهوم آن این است که آدمی باید دم را غنیمت بشمارد و در هر لحظه از زندگی‌اش حال بدهد و حال بکند.

از آن‌جا که آسیب‌های کودکی خود را در سنین بالای سی‌سالگی تا هفتاد سالگی بهتر نشان می‌دهد، لذا روی سخن ما با جوانان زیر سی‌سال نیست، چون آن‌ها در مرحله‌ی شوک آسیب‌های کودکی بسر می‌برند و اندازه‌گیری این آسیب‌ها در چنین سنینی میسر نیست، و از سوی دیگر روی سخن ما با مجردها هم نیست، چون آن‌ها تا مادامی‌که با جنس مخالف خود آشنا نشده‌اند به‌لحاظ آسیب‌های دوران کودکی قابل مطالعه نیستند و بیشتر آن‌ها هم ممکن است در دوران کودکی خود آسیب ندیده باشند. چون یکی از دلایل مهم روی آوردن به جنس مخالف و یافتن جفت، نارسایی‌ها و آسیب‌های دوران کودکی است، مردها به دنبال جفتی هستند که مثل مادرشان آن‌ها را تر و خشک کند و زنان هم - به‌خصوص آن‌هایی که فرزند آخر هستند - در جستجوی مردی هستند که او را مثل یک بچه تر و خشک کنند، چون در دوران کودکی برادر یا خواهر کوچکتری نداشته‌اند که بتوانند چنین تمرینی را روی او انجام بدهند.

بنابراین به متاهلینی که مایل‌اند در وضعیت حال بمانند، یعنی دمی به خمره زده و در جام می عکس رخ یار را هم ببینند، دو توصیه زیر ضروری است

یکی از حکمای بزرگ سخن نغزی دارد که می‌گوید: «زگهواره تا گور دلبر بجوی» از این گفته می‌توان استنباط کرد که دلبری و دلربایی در هر سن و سالی راز بقا و سلامتی آدمی است.

البته نظام تک همسر و تک شوهری باعث شده که نشاط و شادابی و سلامت از زندگی بسیاری رخت بریندد و تحمل و صبر پیشه کنند که همین امر دلیل اصلی سگته قلبی، سنکوپ و بیماریهایی همچون آلزایمر، تیفوس، نقرس و غیره می‌شود. علم روان‌شناسی جدید اثبات می‌کند که آنهایی که یک دل دارند و یک دروازه یعنی یکبار عاشق شده‌اند و این عشق منجر به ازدواج شده و دروازه قلب خود را به روی هیچ‌کس دیگری باز نکرده‌اند. در «وضعیت آخر» بسر می‌برند و «ماندن در وضعیت آخر» و ادامه دادن آن - که خود ناشی از آسیب‌های دوران کودکی است - موجب افسردگی شدید را فراهم آورده و این‌گونه اشخاص دیر یا زود به‌علت فوت جهان فانی را وداع خواهند گفت.

در روان‌شناسی جدید هر تزی، آنتی‌تزی دارد. مثلاً در مقابل «ماندن در وضعیت آخر» تئوری جدیدی ارائه شده که عنوان آن «ماندن در وضعیت حال» است. ماندن در وضعیت حال به معنای در جازدن و تداوم حالت کسالت‌بار زندگی نیست، بلکه مفهوم واقعی آن این است که انسان افسرده اعم از زن و مرد - خود را به حالتی از رضایت‌مندی ارتقاء دهد و در آن حال بماند





سیمای آشنا

بر روی شبکه جهانی ماهواره‌ها
ایران، اروپا، آمریکا و استرالیا

پرویز قریب افشار

(800) 605-4050
www.GharibAfshar.tv

سیمای آشنا
تهیه و تولید آثار شیوا اینترنشنال که شامل
سی دی، ویدئو و دی وی های
'زویا ثابت می باشد را
از سال ۱۹۸۱ بر عهده
داشته است.




۱- مردان باید به سراغ زنان و دختران کم سن و سال بروند و در صورتی که تیرشان به سنگ خورد، به صورت عکس عمل کنند، یعنی به سراغ زنی بروند که سن او بالا باشد. انتخاب آخری این مزیت را دارد که همسر جوان‌شان یک زن پیر را در هیچ شرایطی رقیب خود محسوب نمی‌کند و همین امر می‌تواند به تداوم ماندن در وضعیت حال کمک کند.

۲- زنان بدون هیچ تردیدی باید سعی کنند که مرد مورد نظرشان بسیار جوان باشد، چون رفتن به سراغ یک مرد پیرتر از خود به مصداق آن است که کوری عصاکش کور دگر شود. اولین مزیت این انتخاب در شک برانگیز نبودن آن است، چون همگان، وقتی بستگان درجه اول به آن دو به چشم مادر و پسر نگاه خواهند کرد. مزیت دوم آن است که زنی که سن بالاتری دارد می‌تواند با دلبری و دلبریایی و ترفندهایی که طی زندگی آموخته است، مردان جوان را روز بروز به خود نزدیک‌تر و او را از همسرش دورتر کند. برای زن چه احساسی بالاتر از این می‌تواند باشد که رقیب بسیار جوان خود را از پا درآورد! و اینکه می‌گویند: «عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی زند» در این خصوص مصداق ندارد، چون زنی که در چنین سن و سالی عاشق می‌شود قلبی بسیار جوان دارد و چنین و چروک‌های صورت و گردن و غیره را هم می‌شود با کمک جراحی پلاستیک و بوتاکس برطرف کرد.

با توجه به این که «ماندن در وضعیت حال» پدیده جدیدی است که طی دو دهه‌ی اخیر به وجود آمده لذا رسیدن به این مرحله نیازمند دانش نوین و آشنایی با کامپیوتر و اینترنت است، کسانی که سنین بالاتری دارند و با این فن آشنا نیستند کمتر امکان دارد بتوانند وارد چنین وضعیتی بشوند. آن‌ها در صورتی که فرزندان و نواده‌های‌شان حاضر به آموزش کامپیوتر و اینترنت نباشند سریعاً به سراغ کتابها و سی‌دی‌هایی بروند که آموزش کامپیوتر و اینترنت را برای مادربزرگها و پدربزرگها سر لوحه‌ی کار خود قرار داده‌اند. در واقع برای رسیدن به وضعیت حال و ماندن در آن، لب‌تاپ و تلفن همراه پیشرفته با تکس مسج جزو ضروریات است. بهتر است آدم شماره تلفن و ایمیل هرکسی را که می‌شناسد جمع‌آوری کند، ابراز عشق از طریق اینترنت به سهولت امکان‌پذیر است، آدم‌های خجالتی با فرستادن ایمیل و پیام در فیس‌بوک به شجاعت درخور تحسینی می‌رسند. مردان بهتر است در فیس‌بوک خود و در شعرهایی که می‌دهند زندگی را مایوس‌کننده و همه‌چیز را سیاه ببینند، در پاسخ‌هایی که برای آن‌ها ارسال می‌شود، عکس این نظر ابراز خواهد شد و کسانی درصدد دلداری بخواهند آمد. بهتر است محبوب خود را در میان دلداران دهندگان جستجو کنند، چون به‌زودی ایمیل و تلفن آن‌ها را بدست خواهید آورد و در همان مراحل نخست تیر به هدف خواهد خورد. بیچاره عشق‌هایی که کامپیوتر و اینترنت نداشتند و پیام‌های عاشقانه خود را به صورت نامه و مخفیانه به معشوق می‌رساندند و در هجر یار می‌سوختند و چون شمع در آرزوی وصال یار آب می‌شدند.

من جزو آن دسته از آدم‌ها هستم که اطلاعات کامپیوتری آن‌ها در حد کودکستان است. معمولاً ایمیل و فیس‌بوک مرا فرزندانم چک می‌کنند، همین دیروز بود که پسرم زنگ زد و گفت: «بابا! چرا فیس‌بوک را نگاه نمی‌کنی؟ باز شمسای خانم برایت شعر نوشته...»

نه خیر این شمسای دست‌بردار نیست، همه‌اش تقصیر من است که یک‌بار مخفیانه با او دیت گذاشتم. از آن وقت تا به حال شاعر شده و هر روز برایم ایمیل می‌فرستد و بر روی دیوار فیس‌بوک شعرهای عاشقانه می‌نویسد که مضمون همه‌ی آن‌ها یکی است «عجب شبی بود!» از آن شب او دچار «وضعیت حال شده» و من به قول یکی از روان‌شناسان از «حال خوب» به «حال بد» دچار شده‌ام. بدبختی این است که من اگر عطسه هم بکنم مردم چهار کوچه آن طرف‌تر می‌گویند: عافیت باشد!

۱۴ روز تقیه

در قلب وست ووو
شرکت کتاب

شنبه شب ۱۱ تا شب
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.

یکشنبه تا جمعه ۱۰ صبح تا ۸ شب
شنبه ۱۰ صبح تا ۱۱ شب

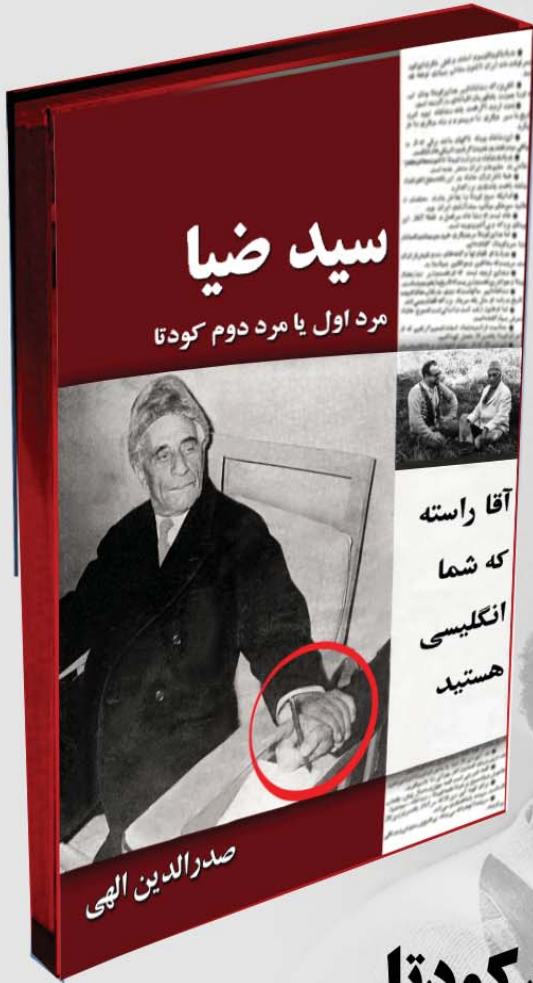
هر هفته
حراج کتاب - جدول
DVD و CD

310-477-7477

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024



شرکت کتاب منتشر کرد:



سید ضیا

مرد اول یا مرد دوم کودتا؟

به قلم:

دکتر صدرالدین الهی

سایه روشن‌های خاکستری‌ترین مرد کودتا

1419 Westwood Blvd
Los Angeles CA 90024
310-477-7477
818-908-0808
www.ketab.com
ketab1@ketab.com

IT'S ABOUT TIME

SHAHYAR GHANBARI

FARHAD BESHARATI



17th Nov 2012

SABAN theatre

info (888) 245-8888
(818) 908-0808

8400 Wilshire Blvd. Beverly Hills 90210

Tickets: iranianhotline.com sabantheatre.org

farhadmusic.com ticketmaster.com

Emirates Airlines



TravelATT

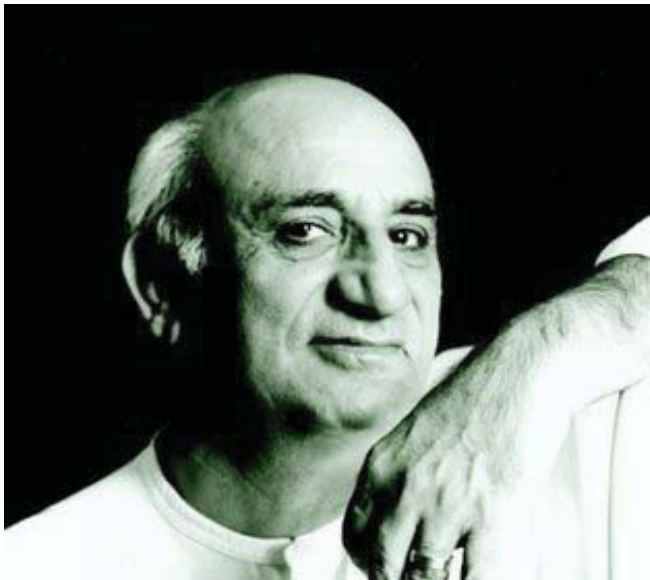


SPONSORED BY:
www.ketab.com
www.08.net

08

IRAN
411





از نخستین روزهایی که پرویز کاردان قدم به لوس آنجلس گذاشت با من و شرکت کتاب همدم و همدل شد. زمانی که کتابفروشی شرکت کتاب از ساختمانی در وونتورا بلوارد که بنام ساختمانی شرکت کتاب معروف شده بود مجبور به تخلیه شد و با توجه به این که تابلو شرکت کتاب نخستین تابلویی بود که به پرچم ایران در امریکا منقوش شده بود. این موضوع حساسیتی ویژه در جامعه ایرانی به جا گذاشت چرا که تخلیه به معنی پایین کشیدن تابلو و مالاً برداشته شدن پرچم سه رنگ ایران می شد پرویز کاردان تنها کسی بود که با شجاعت در برنامه تلویزیونی خود در این مورد افشاگری کرد و میهن دوستی خود را به اثبات رساند. در همه دوره‌هایی که کاردان، برنامه تلویزیونی مستقل خود را داشت شرکت کتاب در کنار او بود. ایرانشهر سال‌های نخست دهه ۲۰۰۰ که در قطع روزنامه منتشر می شد مقاله‌های نگاه کاردان را بر تارک خود داشت.

ماه پیش که تصمیم بر آن شد ایرانشهر بخش فرهنگی را به طور کامل از ایرانشهر جدول جدا کنیم، کاردان در دفتر من بود. آقایی از ایران آمده بود و تمبرهایی برای فروش به شرکت کتاب آورده بود و من نظر کارشناسی پرویز را خواستم او در مورد هر تمبر شروع کرد به توضیح دادن و داستان پشت انتشار هر کدام را تعریف کردن، به یک باره ایده‌های به مغزم خطور کرد و آن هم ثبت کردن تاریخ معاصر ایران به روایت تمبر. حضور مجدد کاردان را در ایرانشهر گرامی می‌داریم.

راوی: پرویز کاردان

تاریخ معاصر به روایت تمبر - قسمت اول: پیدایش تمبر و نخستین تمبر ایرانی



اولین نمونه تمبر ایرانی با طرحی از ریستر فرانسوی

اما نخستین خبرها از تمبر در زمان ناصرالدین شاه قاجار به ایران رسید در همین راستا و با توجه به علاقه شاه وقت به فرانسه، در سال ۱۸۶۵ هیئتی درباره تحقیق پیرامون انتشار تمبر راهی فرانسه شد. آنها نخستین نمونه تمبر برای ایران را با طراحی آقای ریستر آماده ساختند که طرح شیر و خورشیدی نشسته بر زمین داشت. این طرح که امروزه یکی از گران‌بهارترین تمبرهای ایرانی در جهان به شمار می‌آید هرگز مورد استفاده قرار نگرفت.



بلاک چهارتایی تمبر باقری (اولین تمبر رسمی ایران)

سر انجام در سال ۱۸۶۶ با طراحی آلبرت بار نخستین تمبر رسمی ایران که منقش به نقش شیر و خورشید بود در یک بلاک چهارتایی با قیمت‌های یک، دو، چهار و هشت شاهی منتشر و روانه پایتخت ایران شد. این تمبر که در اصل از طرحی یکسان برخوردار بود به ترتیب از ارزان به گران بنفش، سبز، آبی و قرمز رنگ بود. بد نیست یادآوری کنم که این سری تمبرها بدون هیچ دلیل موجهی به تمبر باقری معروف شد و با همین اسم امروزه شناخته می‌شود. با اینکه تمبر باقری سرآغاز داستان پر فراز و نشیب تاریخ تمبر در ایران است اما فرازهای مهیج بسیاری را در پیش رو دارد. چه از آن لحاظ که با هر تورق تاریخ تمبرهای جدیدی منتشر می‌شود و چه از آن رو که بسیاری از شخصیت‌های ملی مانند ستارخان در تبریز و یا میرزا کوچک خان در رشت ... و برای خود تمبر منتشر می‌کنند.

تاریخ معاصر ایران به روایت تمبر یکی از بهترین و دقیق‌ترین روش‌های بازخوانی پرونده تاریخی کشورمان در ۱۵۰ سال گذشته است. چرا که به استاد تمبرها و قصه هر کدام آنها تاریخ بی هیچ تحریفی روایت می‌شود.

اگرچه سابقه ابتکارات نامه‌رسانی به عهد باستان و دوران هخامنشیان باز می‌گردد و چاپارخانه‌ها، چاپکسواران، کبوتران نامه‌رسان و ... از انواع این ابداعات است. اما برای نخستین بار در سال ۱۸۰۰ سرویس پست در کشور انگلستان راه‌اندازی شد. این سرویس که در روم باستان ریشه داشت در ابتدا در خدمت ادارات دولتی و قضایی انگلستان بود و از آنجا که وجه مربوط به نامه رسان

را کسی که باید نامه را دریافت می‌کرد موظف به پرداخت بود با مشکلات جدید روبرو شد تا آنکه حدود سی و هفت سال بعد در ۱۸۳۷ با پیشنهاد «سر رولند هیل» نخستین تمبر پستی دنیا بر اساس الگو برداری از سیستم اخذ مالیات انگلستان با طرحی از نیم رخ ملکه ویکتوریا منتشر شد. اما این تمبر که فقط یک پنی قیمت داشت موجب اعتراضاتی در انگلستان شد چرا عامه مردم زبان زدن به پشت صورت ملکه و نیز مهر زدن به روی صورت او را عملی توهین‌آمیز به ملکه خود قلمداد می‌کردند. نکته اینجاست که در آن تاریخ مردم انگلستان ملکه ویکتوریا را عزیز می‌داشتند که نشان از مقبولیت این زمامدار در تاریخ کشور خویش است.

علی‌الرغم این اعتراض‌ها این مسیر ادامه یافت و بزودی سهولت استفاده از تمبر در مراسلات پستی همگانی شد. این ابتکار به حدی کارساز بود که به زودی دیگر کشورها هم از آن الگو گرفتند و در کمتر از ۴۰ سال بعد در ۱۸۷۵ «هلیج وان استفن» آلمانی اتحادیه جهانی تمبر را در آلمان تاسیس کرد که هنوز هم پا برجاست و تنظیم مقرراتی در این زمینه را به عهده دارد.

